



مجمع مشارکت و عدالت
Intercommunity & Justice Assembly

ماهنامه علمی پژوهشی راهبرد توسعه
سال دوم، شماره پنجم، حمل ۱۳۹۴

صاحب امتیاز:	مجمع مشارکت و عدالت
مدیرمسوول:	دکتر حمیرا قادری
معاون مدیرمسوول:	اسدالله ابراهیمی ۰۷۸۳۳۵۹۹۱۶
سر دبیر:	محمد کبیر شفق ۰۷۸۵۳۳۲۶۶۴
دبیربخش سیاسی:	محمد موسی صادقی
دبیر بخش حقوق:	رضاحسین سراج
دبیر بخش فرهنگی:	اسماء خواجه زاده
دبیر بخش اجتماعی:	رضاشاه محسنی
ویراستار:	دکتر حفیظ شریعتی (سحر)

ماهنامه علمی و پژوهشی راهبرد توسعه از استادان، صاحب نظران، پژوهشگران و دانشجویان دعوت می کند، مقاله های شان را برای نشر به این مجله ارسال کنند. به مقاله های با بحث های توسعه ای (فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) اولویت نشر داده می شوند. برای مقاله ها حق التالیف نیز پرداخت می شود.

ایمیل: r.tawsea@empower-flow.net

شماره تماس: ۰۷۷۷۶۱۳۳۸

نشانی: کابل، ناحیه سوم، سرک گولایی دواخانه، ایستگاه سابقه، دفتر مجمع مشارکت و عدالت

اشاره: راهبرد توسعه تنها مسوولیت سرمقاله را به عهده دارد، مسوولیت دیگر مطالب به عهده ی نویسندگان آن است.

راهنمای نگارش مقاله برای ماهنامه علمی پژوهشی راهبرد توسعه

یک. ساختار مقاله

۱. عنوان: عنوان باید کوتاه، گویا، جذاب و بیان کننده‌ی محتوای مقاله باشد.

۲. چکیده: (حد اکثر ۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) چکیده‌ی مقالات باید در برگزیده‌ی روش انجام پژوهش، یافته‌های اصلی و کاربرد موضوع باشد.

۳. واژه‌گان کلیدی: بین پنج تا هفت واژه بلا فاصله پس از چکیده آورده شود

۴. مقدمه: تبیین اهمیت و ضرورت موضوع، یافته‌های قبلی در باره بحث و ساختار کلی آن را به صورت کوتاه شرح دهد.

۵. متن اصلی: معرفی کلی موضوع پژوهش، عنوان‌های اصلی و فرعی، متن مقاله (شامل روش شناسی، یافته‌ها بحث و نتیجه‌گیری)، پی‌نوشت‌ها و فهرست منابع ذکر گردد.

۶. نتیجه‌گیری: بیان گر نوآوری باشد و شامل نتیجه‌های به دست آمده از انجام پژوهش است.

دو. شیوه‌ی ارجاع دهی

ارجاع استنادی به منابع باید به روش درون متنی (نام، سال) باشد و پس از نقل مطلب درون کمان بیاید: (نام صاحب اثر، سال انتشار: صفحه).

سه. شیوه‌ی نگارش منبع

مشخصات کتاب شناختی منبع‌ها (در دو بخش فارسی و انگلیسی) به ترتیب حروف الفبا و به شرح زیر در پایان مقاله بیاید:

کتاب: نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان کتاب (به شکل اتالیک)، نام مترجم یا مصحح، محل انتشار، نام ناشر.

مقاله: نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان کامل مقاله (درون گیومه)، نام مترجم، نام مجله (به شکل اتالیک)، شماره مجله، صفحه، محل انتشار: ناشر.

رفرنس دهی به منابع اینترنتی

نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان مقاله یا کتاب، تاریخ بازبایی، نشانی کامل صفحه اینترنتی.

اطلاعات زیر در صفحه اول باشد

نام، نام خانوادگی نویسنده، درجه‌ی تحصیل، رشته‌ی تحصیلی، شغل، نشانی، ایمیل و شماره تماس خود را قید کنید.



دانش و صنعت، اساسی ترین بنیان‌های «توسعه» هستند و توسعه اساسی ترین مقوله‌ی مورد بحث جهان امروز به شمار می‌رود. مقوله توسعه از آن جهت که مستلزم بروز تغییراتی در جامعه می‌باشد، هم می‌تواند باعث شکوفایی و رشد عمیق و پایدار کشورها شود و هم بی‌توجهی نسبت به تمام جوانب و پیامدهای آن، می‌تواند منجر به فروپاشی بنیان‌های فرهنگی و اجتماعی کشورها شود. برای توسعه‌ی یک کشور می‌توان از منابع انسانی، منابع فیزیکی و منابع طبیعی استفاده کرد؛ اما بر اساس پژوهش‌های معتبر، منابع انسانی، از مهم ترین و ارزشمند ترین این منابع هستند و انسان محور توسعه قلمداد شده است. یعنی، دلیل تسریع رشد و توسعه اقتصادی - اجتماعی در یک جامعه منابع انسانی آن جامعه است؛ اما منابع انسانی یعنی حضور کمی و کیفی زنان و مردان در همخوانی تحول آور توسعه. در روند تحول و تکامل جامعه بشری اشتراک زنان و حضور آگاه و کارایی‌شان در استراتژی‌های پیشرفت در توسعه‌مندی جامعه اجتناب ناپذیر است..

در افغانستان بررسی چگونگی کارایی زنان در برنامه‌های پنج‌گانه توسعه یکی از واجبات پژوهشی است. با پا گرفتن پژوهش‌ها در عرصه اکثریت خاموش جامعه و سپس طرح پژوهش‌ها با معماران مسوول و مهندسان تاثیر گذار بر ترقی و تکامل اجتماع به حتم می‌توان در نرخ مشارکت اقتصادی زنان، نرخ باسوادی، سهم اشتغال زنان، و دیگر مسایل مربوط به حوزه پیشرفت چشمگیر کاری انجام داد. چرخش در نگرش به زنان زمانی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد که زنان به عنوان کنش‌گران اصلی جامعه تنها به عنوان مصـرف کنندگان خنثی عمل نکنند. بل باید با تفکر بر گزینه‌های چون مدیر، مخترع، مبتکر، محقق و سرمایه‌گذار نقش برآزنده و دین‌شهروندی و شرعی خویش را برای توسعه جامعه ادا کنند. این همان نقشی است که زنان در جغرافیای غیر افغانستانی، به عنوان منبع فنا ناپذیر و تکامل‌خواه ایفا می‌کنند.

زنان باید برای راه یافتن در برنامه توسعه برنامہ ریزان یک کشور توانمندی‌های خویش را به نمایش بگذارند تا در چرخه تولید علم، اقتصاد، سیاست و فرهنگ به عنوان کنش‌گران فعال و تاثیرگذار سهم خود را داشته باشند. طوری که عدم حضور به مفهوم عدم دست‌یابی به توسعه باشد. اما فراموش نشود نقش داشتن در برنامه توسعه برنامہ ریزان ارتباطی تنگاتنگ با اندازه درخواست برای حضور زنان است، خواسته حضور هر چی بیشتر، نقش آفریدن سهل تر. باید این نکته را تذکر داد که چگونگی کیفی نقش زنان در جامعه به شدت ارتباط به سطح تحصیل این گروه عظیم اجتماعی دارد. سطح پایین سواد عامل اساسی بازدارندگی یک فعالیت کارساز در اجتماع خواهد شد. تغییر مثبت نرخ سواد باید همان گام اولی باشد که کشورهای مشتاق به توسعه به آن می‌اندیشند. بنابراین تحصیل اساسی ترین رکن توسعه یک کشور است یعنی زمینه توسعه یافتگی یک کشور، به چگونگی رابطه میان موقعیت شهروندان با تحصیل آنان است. در این بین رفع موانع فرهنگی و اقتصادی برای دست‌یابی زنان به تحصیل باید از اساسی ترین برنامه‌های یک کشور باشد. ناکافی بودن سطح آموزش در مورد زنان نسبت به مردان، می‌تواند فرصت رشد و ارتقاء شخصیتی را از این گروه عظیم اجتماعی بگیرد و شرایط سختی برای اشتغال آنان ایجاد کند و در نهایت این گروه را دچار پیش‌دوری‌های منفی از طرف مردان نماید. پس با آماده‌سازی شرایط برای ارتقای ظرفیت زنان از مسیر تحصیلات عالی می‌شود، مشارکت زنان را در عرصه اجتماعی در شاخه‌های متفاوت نهادینه ساخت. نهادینه ساختن مشارکت زنان به مفهوم استفاده از غنی ترین منبع پیشرفت یعنی منبع انسانی است. باید به زنان و مردان جامعه یادآوری شود که زن همانند مرد در تکامل فردی اجتماعی و پویایی و بالندگی جوامع نقش دارد و عدم حضور هر یک از آنان آثار و پیامدهای خاص خود را دارد.

در نهایت اینکه توسعه پایدار به‌عنوان یکی از بسترهای تعالی و رشد جامعه، آن‌گاه می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد که با یاری و مشارکت همه گروه‌های اجتماعی و برای همه آنان صورت پذیرد. امروزه دنیا با این واقعیت روبه‌رو شده که دیگر نمی‌توان زنان را به‌عنوان عوامل نامرئی در فرآیند توسعه به حساب آورد.

مسوولیت زنان در قبال تبعیض مذهبی و زبانی در جامعه

■ عبدالخالق شفق

■ لیسانس حقوق

چکیده

در این مقاله به نقش و مسوولیت زنان در مبارزه علیه تبعیض مذهبی و زبانی پرداخته شده است. بدون شک تبعیض مذهبی و زبانی عامل و پدیده‌های به وجود آورنده‌ی بحران در جامعه است. تبعیض مذهبی و زبانی یکی از موانع مهم و بنیادی عقب ماندگی در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شمرده می‌شود. برخلاف پندار نادرست برخی از نا آگاهان و بی‌خبران از زنان در اسلام در این مقاله به نقش ارزشمند زنان در مبارزه علیه تبعیض مذهبی و زبانی پرداخته شده است این قلم ادعا ندارد که در جوامع اسلامی زنان مورد خشونت قرار نگرفته و یا به حضور زنان در عرصه‌های سیاسی اهمیت داده شده، نه بلکه زنان در این جوامع با انواع مشکلات روبروی داشته که بیشتر این مشکلات به مسلمانان بر می‌گردد نه به اسلام.

بنابراین زنان نقش ارزشمندی در قبال تبعیض مذهبی و زبانی می‌تواند داشته باشد و هیچ کس نمی‌تواند به هر بهانه‌ی منکر نقش زنان بشود، این رویکرد زن را موجود با ارزش و با اهمیت، دارای فضیلت، کرامت معرفی می‌کند.

زیرا همان طوریکه بعضی زنان تاریخ بشر با فعالیت‌های گوناگون شان در عرصه‌های مختلف به میدان عمل ثابت کرده‌اند. از آنجایی که تعصب مذهبی و زبانی یک پدیده‌ی خانمانسوز و مخرب در جامعه انسانی محسوب

می‌شود و اگر برای از بین بردن آن گام‌های عملی و اساسی بر داشته نشود قدرت‌ها رو به افول و وضعیت کشور رو به بحران خواهد رفت.

کلید واژه‌ها

مذهب، زبان، زن، جامعه، تبعیض و تعصب

مقدمه

دو عامل که شاخصه‌ی اصلی بحران‌ها و چالش‌های مهلک در جامعه انسانی شمرده می‌شود، تبعیض مذهبی و زبانی است، از آنجاییکه تاریخ گذشته افغانستان بیان‌گر و بازگوکننده‌ی بحران‌های گوناگون ناشی از تبعیض مذهبی و زبانی است، در این مقاله به نقش زنان برای از بین بردن بحران مذهبی و زبانی و پس‌لرزه‌های منفی تبعیض مذهبی و زبانی پرداخته شده است.

باتوجه به وضعیت ناگوار مردم در تاریخ افغانستان اهمیت و ضرورت ارایه این موضوع به خوبی دانسته می‌شود و در چنین شرایط ضروری است که از تاریخ تبعیض‌ها و پیامدهای آن قلم‌رانده شود تا نسل جدید و آینده‌ی کشور مبتلا به این غده‌ی سرطانی نشود و راه درست را از نادرست از تاریخ سیاه گذشته تشخیص دهد.

گفتار اول: تبعیض مذهبی و نقش ارزشمند زنان

در آن

الف. تعریف مذهب

مذهب در لغت اسم مکان از ریشه‌ی ذهب می‌باشد. و چون



ذهب به معنای رفتن است پس مذهب یعنی محل رفتن و محل رفتن همان راه است. لذا مذهب یعنی راه برای این اساس به هر کدام از مسیر های که افراد در یک دین پیش می گیرند مذهب گفته می شود.

در اصطلاح واژه مذهب دارای دو معنا است: معنای خاص و معنای عام. مذهب در مفهوم خاص: عبارت است از شاخه ی مخصوص یک دین و در مفهوم عام مذهب عبارت از مفهوم عام و کلی که با مفهوم دین مترادف و یکسان است. چنانکه گفته می شود مذهب اسلام و مذهب زرتشت که مقصود دین اسلام و دین زرتشت است.

ماکس پلانک می گوید که مذهب رشته پیوند انسان با خدا است هدف اعلای انسان مذهبی این است که خود را با خدا همساز ببیند.

ب: تبعیض مذهبی و پس لـرزه های آن در جامعه

مذهب یکی از شاخصه های بنیادی فصل عقیدتی است. هر مذهب که در روی تاریخ جوانه زده است رهروان و پیروان دارد که سر سخنان از عقیده مذهبی خود دفاع می کند و نمی گذارد که کسی به بهانه ی اعتقادات مذهبی او را جریحه دار سازد. در کشور ما افغانستان ۹۹٪ مردم و شهروندان را پیروان دین اسلام تشکیل می دهد. اما از نظر مذهبی و نحله های دینی، جمعیت مسلمانان این کشور یک دست نیست، بلکه فرق و مذاهب متعدد و گوناگونی در این سرزمین مشاهده می شود. که در سطح کلی بدو طبقه سنی و شیعه قابل تقسیم است، و باز هم هر کدام در داخل خود طیف ها و مذاهب دیگری را هم دارد. مردم تمام کارهای عبادی شان را طبق همان اعتقادات مذهبی شان انجام می دهند. مذهب بخودی خود خوب است و هر کدام بدون دخالت در امور اعتقادی دیگران می تواند به انجام احکام مذهبی شان پردازد. فقط آنچه چیزی که بیخ و بنیان جامعه را متزلزل می سازد رفتارهای متعصبانه مذهبی است. متأسفانه تعصب مذهبی که یکی از خطرناکترین دشمن توسعه و ترقی است، سالهای متمادی در افغانستان حاکمیت داشته. تمام این همه بدبختی های که مردم ما دارند متحمل می

شوند نتیجه و برآیند تعصب های کور کورانه جاهل های نادان صفتان است که ما در ذیل به چند نمونه تعصب های مذهبی در تاریخ نه چندان دور کشور اشاره می نمایم.

تاریخ نگاران و جامعه شناسان یکی از مهمترین عامل ایجاد شکاف اجتماعی را تعصب مذهبی می دانند. که نباید در یک سرزمین و جغرافیای اعمال شود اما رقم ها نشان می دهد که در افغانستان سالیان متمادی این وضعیت اسف بار در رفتارهای های زعمای سیاسی و شاهی کشور دیده می شود.

اهداف نابود سازی مذهبی امیر عبدالرحمن خان: امیر عبدالرحمن خان یکی از شاهان و مطلقه گرایان استبدادی بود که در تاریخ افغانستان نظیر و مانندی ندارد. وی در راستای تحمیل سازی عقیده ی و مذهبی آن چنان سرسختانه عمل می کردند که در صورت نپذیرفتن مذهب خاص خودش، گرفتن مال، جان و نوامیس اکثریت پیروانان سایر مذاهب را مباح اعلام کردند. بهتر است این موضوع را که در کتاب جامعه شناسی سیاسی افغانستان اثر پرمحتوای محقق محترم آقای دکتر سید عبدالقیوم سجادی به صورت مفصل بررسی شده در این مقاله به صورت فشرده و اجامی از نظر بگذرانیم.

«عبدالرحمن خان، که با استفاده از شگردهای گوناگون به قتل عام و نابودی شیعیان و هزاره ها مبادرت ورزیدند، برای تکمیل این سیاست نامناسب در صدد دستگیری، حبس و اعدام علما و رهبران مذهبی شیعه، که مروج احکام تشیع و حافظ مکتب جعفری در آن دیار بودند، برآمد. رویداد مهم این سال (۱۳۰۹) در افغانستان، علاوه بر قتل عام بربرستان (هزاره جات) احضار علما و دیگر اهل تشیع در مساجد اهل سنت، گرفتن تکیه های شیعیان و سپردن آنها به علمای سنی، که به حضرات محتسب و طلاب و اگذار شدند و بی احترامی و خرابی آنها و سرانجام، فرار بسیاری از اهالی افغانستان به خاک ایران و اقامت در خراسان زمین بانهایت عسرت بود.» (سجادی، ۱۳۹۱، صص ۱۲۰-۱۲۱، به نقل از سراج تواریخ، ص ۲۲۶).

«در سیزدهم رجب ۱۳۱۱ امیر عبدالرحمن خان فرمان داد تا تمام افراد طبقه حاکم هزارجات (شیعیان) که در شورش، حصه گرفته و یابی طرف مانده بودند محبوس و به کابل اعزام شوند» (همان).



سرنوشت دستگیر شدگان را یکی از مورخان چنین شرح می دهد: « قسمت عمده ی توقیف شدگان ذکور هزاره (شیعه) را در کابل تیرباران کردند. بقیه یا در حبس ماندند و یا به اطراف کابل به جلال آباد و بگرام تبعید شدند، در حدود هشت هزار زن و دختر هزاره را در کارخانه های شهر کابل به کار و اداشته شدند، و عده بسیار کمی آنها را به فروش نیز رساندند...» (همان).

بدون تردید مشخص است که تمام اقدامات امیر عبدالرحمن خان به خاطر به اجرا گذاشتن نقشه نابودسازی مذهب تشیع در افغانستان بوده که در این راستا از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است. از سوی دیگر، دقیقاً شگردها و روشهای اسفباری را به مرحله اجرا گذاشته است که تخم دشمنی و خصومت دوطیف عظیم جامعه افغانستان را فراهم ساخته است (همان).

بنابراین به جدیت می توان قلم زد که تمام این بدبختیها، مهاجرت ها، نسل کشی ها، عدم امنیت انسانی، تعصب و نابرابری، جهل و استبداد و حتی استثمار و استعمار کشور ما بدست بیگانگان و خارجیان ریشه در همین تعصب های خرافی مذهبی دارد. اگر تعصب مذهبی از سوی امیر عبدالرحمن خان اعمال نمی شد، عدالت، آزادی، امنیت، برابری، رفا و آسایش را برای شهروندان نهادینه می ساخت قطعاً کشور ما الان از جمله کشورهای پیشرفته و توسعه یافته دنیا می بود. به عبارت کوتاه تمام بدبختی ها و بحران های که در طول تاریخ افغانستان از قبیل: عقب ماندگی، عدم بازسازی و نوسازی، جنگ و نبردهای بی خانمانسوز و عدم رشد نهاد های آموزشی و تحصیلاتی و... پیامد و اثر این طرز تفکر و رفتارها است که بسیار روشن است.

پ: تبعیض مذهبی از دیدگاه اسلام

در دیدگاه اسلامی هرگونه اعمال و رفتار که برآیند آن منجر به تبعیض شود ممنوع اعلام شده است، و از همان اول اسلام علیه تبعیض و تعصب ها مبارزه کردند و از همان اول و آغاز تولدش روی آن خط بطلان کشیدند، تبعیض و تعصب مذهبی را هم در میان مردم روانی دارد. اسلام با هرگونه عمل و رفتارهای که باعث عقب ماندگی، قتل، غارت اموال، و زمینه ساز بحران ها و چالش ها می شود با جدیت تمام در مبارزه می پردازد.

اسلام با چنین فرامین و دستورات ارشمند که هم در آن سعادت اخروی بشریت در نظر گرفته شده و هم راه های توسعه و پیشرفت مادی را برای پیروانشان به ارمغان می گذارد.

ت: نقش زن در مبارزه علیه تبعیض مذهبی

زنان باتوجه که در تمام عرصه های اجتماعی و سیاسی منطقه و جهان نقش فعال و برجسته ی را ایفا می کنند. وظیفه مبارزه علیه تبعیض و تعصب مذهبی تنها وظیفه مردان یک سرزمین نیست و مردان به تنهای نمی توانند ریشه های اندیشه ها و گرایش های خرافی و موهوم را به حاشیه ها و زباله دان های تاریخ بیاندازند. در این راستا زنان باید پایه پای مردان در تمام عرصه ها حضور داشته باشند و یکی از مسؤولیت های مهم و اساسی زنان و بانوان یک جغرافیا مبارزه علیه نابسامانی ها و تعصب های مذهبی است. زنان باتوجه با راهکارها و مکانیزم های مختلف می توانند در این قسمت به عنوان یک مبارز، یک انقلابی و یک اصلاح گر حضور فعال داشته و ایفای نقش نمایند. در سرزمین که تعصب مذهبی وجود داشته باشد وجود افراد شایسته و مصلح (زنان و مردان) لازم و ضروری است. زنان با رعایت اصول و مقررات دین اسلام باید باشگرد ها و متود های مطابق شرایط و مقتضیات زمان وظیفه و مسؤولیت مبارزه علیه تبعیض و تعصب را در جامعه عملی نمایند.

گفتار دوم: نقش زنان در مبارزه علیه تبعیض

زبانی

الف: تعریف زبان

مفهوم زبان: از زبان تعاریف و معانی گوناگون از سوی دانشمندان ارایه شده است بعضی گفته اند: زبان یک سیستم قراردادی منظم از آواها یا نشانه های است کلامی یا نوشتاری بوده که توسط انسانهای متعلق به یک گروه اجتماعی یا فرهنگی خاص برای نمایش و فهم ارتباطات و اندیشه ها به کار برده می شود (محسنیان راد، ۱۳۶۹، صص ۱۷۷-۱۷۴).

زبان مجموعه ی از سامان مند از نشانه های اختیاری و قراردادی است که هم چون نهادی اجتماعی برای برقراری ارتباط به کار می رود. (رنجبر وحید، ۱۳۹۱، صص ۱۷۴).

و سرانجام بهترین تعریف زبان: زبان مجموعه ی از نشانه

های قراردادی است که در امتداد یک بعد (زمان) برای انتقال پیام استفاده می شود. منظور از امتداد یک بعد این است که هر نشانه از پس نشانه دیگری به نوبت می آید. مجموعه نشانه ها در طول زمان مفهومی در ذهن انسان شکل می دهد. ویژگی ی که خاص زبان انسان (یا آنچه به طور اخص زبان می خوانیم) می باشد این است که کلامی را که به زبان خاص بیان شده است می توان دوبار تجزیه کرد. در تجزیه بار نخست کلام را می توان واحدهای معنای کوچکتر - و به بیان دقیق تر از لحاظ معنایی بسیط - تجزیه کرد. به این واحدها تکواژ می گویند. در مرحله دوم هر تکواژ را می توان به واحدهای کوچکتر آوایی تقسیم کرد که از لحاظ کاربرد آوایی بسیط اند و از نظر معنایی فاقد معنا. به این جز های کوچکتر واج می گویند. (ابولحسن نجفی، صص ۲۶-۳۴).

ب: تبعیض زبانی و زبان های آن در جامعه

باتوجه به تعاریف فوق می توان گفت که زبان یک آله و ابزار برای بیان اندیشه و گفتار است. و از نقطه نظر اجتماعی وسیله ی پیوند و ارتباط بادیگران نیز محسوب می شوند. در جهان مردم با زبان های مختلف و گوناگون تکلم می کنند، در بعض کشورهای جهان زبان انگلیسی رسمیت دارد مانند کشورهای چون امریکا، انگلستان، فرانسه، بریتانیا و استرالیا. علاوه بر این که زبان انگلیسی در این کشورها رسمی است از جایگاه بین المللی نیز برخوردار است. زبان عربی نیز در کشورهای عربی به عنوان زبان رسمی و اصلی آنهاست. زبان فارسی در کشورهای فارسی زبان، زبان رسمی است. در کشور افغانستان دوزبان دری و پشتو به عنوان زبان های رسمی کشور است. علاوه بر دوزبان مذکور مردم به زبان های دیگری نیز تکلم می کنند. اختلاف و تعدد زبان در افغانستان یک امر واضح است.

بطور مثال می توانیم از زبان ازبکی، ترکمنی، بلوچی، نورستانی، پامیری، پشه یی، فارسی دری و پشتو نام ببریم، ولی دو زبان یعنی زبان فارسی دری و پشتو بمثابة زبان های رسمی در افغانستان کاربرد داشته اند. در حالیکه زبان های دیگر نه تنها بمثابة زبان های رسمی شناخته نشده اند، بلکه گاهی به آنها توجه صورت نگرفته و یا گاهی هم کاربرد آنها منع قرار داده شده است، مثلاً

می توان حاکمیت محمد گل خان مهمند در مزار شریف را یاد آورد، در آن عصر این شخص متعصب و کور مغز خواهان ریشه کن کردن زبان فارسی دری و سایر زبان های عام مردم شمال افغانستان بود و فقط به آن عرایض ارج می گذاشت که به زبان پشتو می بودند. گرچه سیستم اداری، دولتی، مراسلات، مکاتب رسمی، دروس مکاتب و دانشگاه ها داد و ستود و... کشور ما از بدو تاسیس اش به زبان فارسی دری بوده است. در طول تاریخ حتی در حکمروایی زعمای پشتون از عصر سدوزایی درانی گرفته تا به محمد زایی درانی زبان رسمی و عام کشور ما زبان فارسی دری بوده و بمثابة زبان اول مردم افغانستان کاربرد داشته است. ولی متأسفانه یکنه تعداد حلقات متعصب و کور مغز با ایجاد تعصب زبانی کشور عزیز ما را بسوی بی اتفاقی سوق داده و می دهند. این فرهنگ ستیزی و زبان ستیزی درست در عصر شاهی یا عصر استبداد به افغانستان رواج یافت آنهم با روی کار آمدن تعدادی از اشخاص و سازمان های متعصب، اما امروز یعنی عصر دموکراسی و آزادی یکنه تعداد حلقات معلوم الحال دارند در سدد ریشه کن کردند زبان فارسی اند که مثال واضح آن تغییر سرود ملی از زبان فارسی دری به زبان پشتو است، ولی این حلقات اشتباه میکنند و در بی اتفاقی افغانستان بیشتر از پیش دامن میزنند، ضرب المثل عام است که میگویند آفتاب با دو انگشت پنهان کرده نمی شود یعنی با این کار نمی توان جلوی پیشرفت و کاربرد زبان فارسی را گرفت. حال سوال درینجاست که آیا تنها زبان پشتو است که هویت ملی را تامین می کند؟ و ما را زیر یک چتر جمع می کند، و بالاخره هر گاه زبان پشتو را تایید بداریم در سایه آن وحدت ملی تامین میشود؟ ولی هر گاه از زبان و ملیت های دیگر حرف بزنیم بلاد رنگ متهم به دامن زدن به نفاق ملی می شویم!!! در شرایط فعلی که مردم ما نیاز به درمان زخم های سال های جنگ داشتند بعد از انتخابات ریاست جمهوری چشم و امید خویش را به رییس صاحب جمهور دوخته بودند ولی با تاسف که رییس جمهور کرزی بدون توجه به اولویت های مردم مثل تامین امنیت، بهبود معیشت زندگی، گسترش خدمات عامه و ده ها اولویت دیگر بالای چیزی اقدام نمودند که نه تقاضای وقت و زمان چنین ایجاب می کرد و نه هم تقاضای جامعه. قابل ذکر است که آغای کرزی را حزب





افغان ملت حلقه کرده و با این اعمال از محبوبیت وی روزانه می کاهند، هرگاه این برتری جویی و سیاست زبانی وقومی متوقف نگردد وحدت نسبی ملی از بین رفته بد بینی مردم نسبت به دولت بیش از پیش از دیاد خواهد یافت.

قسمیکه در بالا ذکر کردیم تعصب زبانی درست از زمان شاهی شروع شده بود و یک تعداد سازمان ها و اشخاص متعصب مانند غلام محمد فرهاد موسس حزب افغان ملت در لوی جرگه تصویب قانون اساسی سال ۱۳۴۳ علنا خواهان الغای زبان فارسی شدند، ولی خوشبختانه زبان فارسی با قدامت و غنای فرهنگی که دارد توانسته جایگاهی خود را تثبیت نماید و کما فی السابقی به پیشرفت خود ادامه دهد. درینجا بیجا نمی دانم تا از دانشمندان زبان و ادب فارسی بخواهم تا در رشد و گسترش این زبان در افغانستان بیشتر از پیش بکوشند و رسالت خویش را ادا نمایند.

باگذشت زمان امرا و حکام در تباری با سیاست و ترفند های انگلیس عامل اصلی تعصب فرهنگی و زبان ستیزی در کشور ما شدند، یعنی درست بعد از دوره ای امیر شیرعلی خان سیاست چنین تفرقه ای زبانی ایجاد شد. سیاست زبان ستیزی و فرهنگ زدایی در زمان امیر عبدالرحمن خان مهیا گردید یعنی موصوف زیر عنوان تالیف و تدوین لغات پشتو به این باورها دامن زد و آغازگر تعصبات زبانی شد که تا امروز افغانستان در آتش نفاق زبانی می سوزد. سپس در زمان امیر حبیب الله خان بسی از کلمات زبان پشتو وارد امورات نظامی گردید، این در حال بود که محمود طرزی که روزگاری زبان فارسی را زبان تمام امپراتوری های آسیایی می دانست ولی درینجا تعصب وی را نیز آرام نمی گذارد و کاربرد واژه ها پشتو را در امورات نظامی پر حلاوت می داند که با استفاده همچو کلمات تفرقه را میان مردم شریف و باهم برادر ما شعله و رساختند. در زمان امارت طالبان، تعدادی از اعضای آنها و یکتعداد از افغان های متعصب از خارج کشور در سدد از بین بردن و یا حداقل تضعیف زبان فارسی دری بودند که در قدم نخست میخواستند زبان پشتو را در مکاتیب رسمی دوایر دولتی و تدریس در مکاتیب و دانشگاه ها و... جایگزین زبان فارسی نمایند، ولی با

کوشش های فراوان و عملی کردن این تعصب و نفاق خوشبختانه موفق نگردیدند.

در سال ۱۳۱۶ خورشیدی زبان پشتو زبان رسمی کشور ما اعلان گردیده تعلیم و آموزش برای محصلین و کارمندان دولتی به زبان پشتو اجباری شد. بعد از آن زبان پشتو به مثابه زبان ملی و رسمی در پهلوی زبان فارسی در افغانستان مطرح گردید و جامعه یک زبانه افغانستان دچار دوگانگی زبانی شد.

با وجودیکه زبان فارسی زبان بزرگترین امپراطوری های آسیایی بوده کشور ما حتی منطقه به قدامت و غنای فرهنگی آن افتخار می کنند توانایی این را داشته و دارد تا یگانه زبان ملی کشور ما باشد، ولی با کمال تأسف ما تا هنوز به یک سیاست زبانی سالم نرسیده ایم و هنوز هم تعصب مغز تعداد از دولت مداران ما را می فشارد و نمی گذارد با انتخاب زبان فارسی که اکثریت مردم ما به آن تکلم میکنند این کشور را از سیاست چندین زبانی رهایی داده و کشور را بسوی یک سیاست زبانی واحد سوق دهند. همانطوریکه افغانستان دارای ملیت های مختلف است دارای زبان های مختلف نیز است، اما یگانه زبانیکه پیوند دهنده ای تمام افغانستانی ها بوده، همیشه حیثیت زبان رسمی را در کشور داشته، زبان دربار بوده، دروس مکاتب و دانشگاه ها ذریعه آن داده میشده و میشود، نصاب تعلیمی با غنای آن تهیه می شده، ادارات دولتی، مراسلات پستی همه و همه را ارتباط می داده همین زبان فارسی بوده است.

در حالیکه این همه سیاست های زبان ستیزی حکام مختلف فقط آب انداختن به آسیاب دشمن بوده و است و هیچ ثمر دیگری در قبال نداشته و نخواهد داشت، بهتر این بود سیاست زبانی امان الله خان را الگو قرار می دادند و در غنای بخشیدن تمام زبان های رایج در افغانستان می کوشیدن و سیاست یک زبانی افغانستان را دنبال می کردند. هرگاه همچو سیاست زبانی مورد استفاده و حمایت قرار می گرفت و یا هم اکنون مورد توجه قرار بگیرد افغانستان به سوی تفرقه ای بیشتر میان ساکنان اش نخواهد رفت.

تجربه نشان داده کشورهاییکه دارای زبان مشترک ملی و یا داشتن سیاست زبانی سالم به دور از تعصبات را دنبال می کنند باعث پیشرفت کارهای اقتصادی، اداری، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و آموزشی می گردند مثال زنده

آن کشور های اروپایی است، آنها قبل از هر چیز دیگر به تناقض زبانی و ملی شان پایان داده و به ساختارهای هر زبان حرمت گذاشتند. همچنان کشور همسایه ما پاکستان زبان اردو که زبان بیش از شش فیصد مردم آن کشور را تشکیل می دهد بمثابه زبان عام قبول شده است که این خود باعث عدم ایجاد کشمکش زبانی در آن کشور شده است.

هدف ما از ترجیح دادن زبان فارسی به معنی ازمیان برداشتن سایر زبان های کشور ما نیست بلکه طوریکه زبان فارسی در بین مردم عام است بدون مشکل می تواند با آن تکلم کنند، می تواند نقش زبان ملی و رسمی کشور را بازی کند و این وظیفه دولت است تا در رشد و غنای بخشیدن سایر زبان های کشور بکوشد، ولی هرگاه فقط در رواج بخشیدن یک زبان بالای سایر زبان ها کشور کوشش نماید بد بینی مردم نسبت به دولت روز تا روز ازدیاد خواهد یافت. (صوفی زاده تلاشجو، زبان وسیله افهام و تفهیم ویا؟ و بسایت).

بنابر این متاسفانه در کشور و سرزمین ما چالش و بحران های وجود دارد. که یکی از بحران های که نقش اساسی در عقب ماندگی کشور و شهروندان این مرز و بوم داشته و دارد، تعصب زبانی است. این روند سالهای متمادی برنسل و نسل مردم ما، تاثیر منفی خود را گذاشته و مردم ما از آن سالها است که در عذابند، مردم ما بخاطر تعصب های کور کورانه ی زبانی به دیار های غربت و مهاجرت متوسل شدند، در خلیج های بزرگ دنیا جانهای عزیز شان از دست دادند، یتیمی، فقر، جهل و بی سوادی هر کدام این واژه ها به نوبه خود به گونه آبش خور این پدیده ی شوم است.

در نهایت راه منطقی، خروج از بحران این است که باید منطقی و عقلانی کار ها اجرا شود. عقلانی وارد عرصه های سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی کشور شد. کوشش شود تا مبنای همه تصامیم خورد و کلان کشور منطق درخشان عقلانیت باشد، که قطعاً نتیجه و برآیند درخشان دارد.

پ: امتیازات زبانی

مشترکات زبانی فایده اش چنین است مردمی که به یک زبان حرف می زنند، فرصت و شانس تفاهم در میان هم

و آرایه و تقدیم افکار به یکدیگر بیشتر وجود دارد و فایده ی دیگر هم زبانی این است آنها یی که به یک زبان حرف می زنند می توانند بدین وسیله مشکلات خود را مطرح کرده حل نمایند و تبادل افکار و نظریات در میان هم به گونه درست صورت می پذیرد و احساس بیگانگی را کم می سازد. ولی وسیله تعبیر و بیان فکر و نظر یعنی زبان، تابع وحدت فکر و نظر نیست یعنی آنها یی که زبان شان مشترک است فکر شان هم مشترک باشد یک فکر و نظر به ده زبان مختلف تعبیر می شود و امکان وحدت و همگرایی در میان گویندگان به این زبان ها نیز وجود دارد.

برخلاف این، ده تن به یک زبان بیانیه های مختلف آرایه می نمایند و این حرفی دور از حقیقت نیست که افکار اینها با وجود همزبانی مختلف باشد چون می شود که زبان اینها یک باشد ولی افکار و نظریات شان از هم متغایر و متفاوت باشد.

به همین خاطر وحدت فکری که در حقیقت روح قوم می باشد، اشتراکات زبانی را نیاز ندارد و نه به اثر اشتراکات زبانی، ایجاد همفکری و وحدت نظر ضروری است.

ت: مسولیت زن در مبارزه علیه تبعیض زبانی

همان طوریکه قبلاً گفته شد یکی از اموریکه فضایی یک جامعه را مختل و نظام اجتماعی و محیط زیستی را به بحران می کشاند تعصب زبانی است. تعصب زبانی و بالیدن به زبان و لوجه ی خاص از نوع زیست ترین و بدترین تعصب در عرصه ی تعصب ها است که نه مبنای دینی دارد و نه می تواند انسان را به سعادت و تکامل دنیوی برساند. اما بدبختانه تعصب زبانی باتوجه به برآیند و آثار منفی آن در جامعه، در کشور ما و در این مرز و بوم سالهای طولانی و مدت های مدید در متن اجتماع وجود داشته و به همین دلیل کشور ما هنوز نتوانسته خود را از منجلاب بحران ها بدر آورد.

باتوجه به پیامد ها و آثار منفی که تعصب زبانی در یک دیار و جامعه به جا می گذارد باید همه ی مردم و شهروندان در راستایی ریشه کن سازی آن تلاش نمایند. تا پرونده ی سیاه و نحت تعصب زبانی از کشور ما رخت بر بندد. بخش عمده این مسؤولیت از وظایف مهم و بنیادی زنان یک جغرافیا است، زنان غیرت مند و باهمت افغانستان به وظیفه و مسؤولیت های خود عمل نمایند.



زنان می دانند که عامل اساسی ترین علت پیدایش بحران در کشور و منطقه چیست؟ زنان می دانند که تعصب زبانی به عنوان یک عامل برای رشد و گسترش بحران ها در افغانستان شمرده شده است. زنان می دانند که باچه راهکار و راهبرد می توان ریشه های تعصب زبانی را خشکاند.

بنابراین یکی از مسؤولیت های مهم و بنیادی زنان در جامعه مبارزه علیه تبعیض و تعصب های زبانی است، تعصب زبانی زمینه های بحرانهای اجتماعی را در متن جامعه به وجود می آورد، شکاف های طبقاتی و اجتماعی از دل تعصب و تبعیض ها سرچشمه می گیرند. در این صورت نباید نهال تعصب در قلب جامعه ی ما رشد و نمو نماید.

جمع بندی

جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان در نظام های حقوقی مختلف دنیا قابل انکار نبوده و نیست. خوشبختانه از دیدگاه نظام های حقوقی مختلف امروزی زن از عزت انسانی، شرافت، فضیلت، کرامت ذاتی و آزادی در چوکات قانون و مقررات برخوردارند، و به ویژه زن در نظام حقوقی اسلام از جایگاه رفیع و فوق العاده ی برخوردارند. زنان در اسلام همانند مردان در همه عرصه ها مسؤولیت دارد و وظیفه دارد که باید به وظایف و مسؤولیت های شان در قبال مردم و جامعه جدی باشند. مسأله تبعیض مذهبی و زبانی از مسایل است که از عوامل عقب ماندگی جامعه و شهروندان محسوب می شود. تبعیض و تعصب ها بحران زا است و چیزی که زمینه های بحران را در جامعه فراهم می کند و بیستتر مناسب برای رشد و گسترش مشکلات ها باشد، نباید در دل جوامع حاکم باشد. در این صورت زنان با استفاده از راه حل ها، و راهکار های مناسب در دگرگونی و ریشه کن سازی آن تلاش نمایند، زنان خود می توانند به صورت مستقیم - از طریق برگذاری تضاهرات ها و راهپایمائی ها، از طریق تحصن و اعتصاب، از طریق برگزاری سمینارها و کنفرانس ها، از طریق ایجاد اجلاس زنانه و... - مسؤولیت های ایمانی، وجدانی و ملی خود را انجام دهد. در صورت تعذر حضور و فعالیت های مستقیم، زنان می توانند از طریق غیر مستقیم - مانند تشویق و ترغیب مردان،

تربیت پسران، دیدار و گفتگو با خوانواده های مبارز و... - نقش و مسؤولیت های عظیم خود را در جامعه ایفا کنند. و نگذارند که سرنوشت کشور ما بدست خود کامگان جاه طلب و مقام طلب و بدست هایی آغشته به فساد و خون های هزاران شهروند این سرزمین رقم خورد. زنان برای از بین بردن و ریشه کن سازی فقر، جهل و بی سوادگی گسترده، بی عدالتی و نابرابری، عدم امنیت، نبود رفا و تولیدات صنایع، کسر علم، توزیع نامتعادل قدرت و ثروت، عدم دسترسی به اطلاعات جهانی، ضعف شرکت در مشارکت های اجتماعی و سیاسی، خصوصاً کم رنگ بودن شرکت زنان در انتخابات، ضعف سیستم کشور داری، عدم امنیت انسانی و در کل تمام نابسامانی ها و بحرانهای موجود مسؤولیت دارند. و در این راستا باید تلاش نمایند.

پی نوشت ها

۱. کاظمی، محسن، خاطرات احمد، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۹.
۲. سجادی، عبدالقیوم، جامعه شناسی سیاسی افغانستان، انتشارات فرهنگ، سال ۱۳۹۱
۳. حکیم پور، محمد، حقوق زن در کشاکش سنت و تجدد، انتشارات نغمه نو اندیش، تهران ۱۳۸۴.
۴. دهقان، محمد صادق، مجموعه مقالات همایش زنان در افغانستان، انتشارات بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، ۱۳۸۹.
۵. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۲.
۶. صانعی، چکیده اندیشه ها، انتشارات میثم تمار، ۱۳۸۸.
۷. فراهانی، حسن، ۱۳۸۰، ادیان و معرفت، شماره ۴۲.
۸. محسنیان راد، ۱۳۶۹، صص ۱۷۴-۱۷۷).
۹. علی بابایی، غلام رضا، فرهنگ سیاسی آرش، تهران، نشر آشیان، ۱۳۸۷.

شاعران زن افغانستان از بی تغزلی تا

زنانه زیستن

در شعر



■ دکتر حفیظ شریعتی سحر
■ شاعر و نویسنده

چکیده

زنان افغانستان هیچ‌گاه نتوانسته‌اند آزاد سخن بگویند. از این رو، قریحه‌ی شاعرانه‌ی شان نشکفته، پریبر شده‌اند. هنر شعر و استعداد‌های ادبی زنان در افغانستان، از رابعه‌ی بلخی و محبوبه‌ی هروی و دیگران، همه در تنگنای تعصبات قومی و خانوادگی و... پژمرده‌اند و بی‌استفاده مانده‌اند. چنین است که در این دیار، زنان پرده‌نشین بوده‌اند و حتی نام و آثار آنان اجازه‌ی چاپ نداشته‌اند و اگر هم به زبان می‌آمدند و شعر می‌گفتند به نام مردان خوانده می‌شدند. نام خانوادگی آنان نیز حکایت از این روزگار دارند: مستوری، حجابی، مخفی، مستوره، محبوب، نهانی و مانند اینان که خود روایت تلخ از زندگی شاعران زن در افغانستان دیروز و حتا امروزند. چنین است که زنان این دیار در بی‌تغزلی غزل زیسته‌اند و مردانه شعر گفته‌اند.

در این نوشته ضمن این روایت از شعر زنان افغانستان از زندگی زنان در افغانستان سخن گفته خواهد شد و در پایان شعرهای دو شاعر زن افغانستان به گزیدگی بررسی خواهد شد. چند شعر از شاعران زن افغانستان به‌عنوان نمونه آورده خواهد شد.

کلیدواژه: زن، شعر زنان، بی‌تغزلی، شعر مردانه، شعر خنثی، زنان پرده‌نشین، زنانه‌زیستن، نقد شعر

مقدمه

در افغانستان کنونی از کهن روزگار تا هنوز به طور سنتی به وسیله هنجارهای اجتماعی محافظه‌کارانه، تفکیک فضای جنسیتی و تقسیم نقش‌ها، وجود داشته‌اند و همواره از آن به عنوان فضای پرده‌نشینی یاد شده است. براساس این قانون نانوشته برای زنان نقش‌های خانگی در نظر گرفته شده است؛ یعنی ایجاد فضای خلوت و خصوصی برای مردان. این تفکیک عمومی که اوج آن در قرن نوزدهم به چشم می‌آمد، اکنون در شهرها کم رنگ شده است و در روستاها هم چنان وجود دارد؛ اگرچند در دوره‌های تاریخی در افغانستان نشانی از فرمان‌روایی زنان و هنجار شکنی آنان به چشم می‌خورد؛ اما این ساختار شکنی به حدی کم‌رنگ است که در حاله‌ی از گرد و غبار تاریخی گم شده است. آزادی زنان از اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰ زمانی که شاه‌امان الله، پادشاه ترقی‌خواه افغانستان از سفرش در اروپا برگشت و دست به اصلاحات نوین زد، آشکار می‌شود. اصلاحات شاهی شامل: سلطنت مشروطه، مجلس انتخابی، دستگاه قضایی مدرن، آزادی زنان، آموزش‌های اجباری و مختلط بود. در زمان حکمرانی ظاهرشاه زمینه‌ی حضور زنان در مجامع عمومی به وجود آمد و قانون کشف حجاب به طور رسمی اعلام شد. شکل‌گیری مدارس دخترانه، مراکز بهداشتی درمانی ویژه زنان، آموزش‌ها و مهارت‌های جدید، پرستاری و مدیریت، از دستاوردهایی اصلاحات ظاهرخانی در این دوره بود. این تغییرات در دوران رژیم کمونیستی به



سطح بالایی ارتقا یافت. در این تکاپو زنان از پستوی خانه‌ها به دانشگاه، پلیس، ارتش، حاکمیت، ریاست و وزارت راه یافت؛ اما در دوران حاکمیت مجاهدین زنان دوباره به پستوی خانه‌ها باز گشتند یا به خارج از کشور تبعید ناخواسته شدند، همین‌طور در زمان حاکمیت طالبان زنان به موجودات بی صدا و تصویر تبدیل شدند. پس از تغییرات جدید و شکل‌گیری حکومت ملی و دموکراتیک رئیس‌جمهور کرزی زنان دوباره به جامعه برگشتند؛ اما بسیار صوری و شتاب زده، تا بتوان افکار عمومی و جهانی را در باره‌ی زنان دریند افغانستان راضی نگه‌داشت. در این میان سرنوشت شعر زنان و زنانه‌زیستن در شعر کم‌تر توجه شده است. در این نوشته به این گوشه‌ای از دنیای پوشیده‌ای زنان اشاره خواهد شد. در ادامه به شعر زنان و مردانه شعرگفتن زنان که نشان از نبود آزادی سخن و ترس از زندگی در جامعه‌ی بدون زن در حضور جمع است، سخن زده خواهد شد. در پایان به بررسی شعر دو زن شاعر افغانستانی پرداخته خواهد شد و نمونه‌های از شعر زن در افغانستان آورده خواهد شد.

زن در ادبیات فارسی دری در افغانستان

در ادبیات فارسی دری در زنان جایگاه ویژه و پررنگی دارند. زن به عنوان نماد عشق الهی در ادبیات عرفانی، جلوه و جمال الهی و در عشق زمینی، نماد نیکویی و زیبایی که جلوه‌ی آسمانی یافته‌اند. گیسوی سنبل، کمان ابرو، زلف سیاه، قد سرو، دهان تنگ از خصوصیات عاشقانه‌ی زن در ادبیات فارسی دری است. زن چهره‌ی کلی دارد و پوشیده در حجاب وهاله‌ی قدسی است که کم‌کم، چهره می‌گشاید و عالم و آدم را به عالم دیگری می‌برد. با نگاه کوتاه به این چند غزل می‌توان به این رویکرد دیگر گونه پی برد: الا باد سحر گاهی گر امشب روز می‌خواهی / ازان خورشید خر گاهی برآورد دامن محمل. «سعیدی شیرازی» بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست / بگشای لب که قند فراوانم آرزوست. «مولانای بلخی» بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران / بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید / «خواجه حافظ شیرازی».

حضور زنانی هم‌چون عایشه درانی، محبوبه‌ی هروی، مخفی بدخشسی به ویژه اولین زن شاعر فارسی دری، رابعه بلخی که، اشعار زیبا، پرصلابت و فخامت وی زبان

زد عام و خاص در دوران خودش بود و هنوز معدود شعری که از وی باقی مانده است، ستایش برانگیز است. نامه‌نگاری و مجادله‌ی ادبی وی با رودکی، نشان از بزرگی، علم و دانش او دارد. عشق بی‌پروای وی با بکتاش و سرانجام سرسپردن وی در آن راه، خبر از جسارت، شهامت و عظمت وی می‌دهد. عشق او بازاندر آوردن به بند / کوشش بسیار نامد سودمند / توسنی کردم ندانستم همی / کز کشیدن سخت‌تر گردد کمند / عشق دریایی کرانه ناپدید / کی توان کردن شنا ای مستمند! / عاشقی خواهی که تا پایان بری / پس بایاد ساخت با هر ناپسند / زشت باید دید و انگارید خوب / زهر باید خورد و پندارید قند / که بلند پروازی وی را در عشق و شعر نشان می‌دهد. امروزه زنان هم‌چون لیلی صراحت روشنی، خالده فروغ، پروین پژواک فایقه جواد مهاجر، نگهت دستگیرزاده، فوزه برلاس، شکرپه عرفانی و زهرا حسین زاده در شعر و سپوژمی زریاب، مریم محبوب و... در داستان و رمان نویسی و صدها زن نویسنده، استاد دانشگاه و روزنامه‌نگار که دستی پر از ادبیات فارسی دری دارند، حضور پررنگ زنان را در این عرصه نشان می‌دهد. چنین است که سیمین حسن زاده در اعتراض به وضعیت موجود در زمان طالبان چنین می‌سراید: هان مگر در بهای زن بودن / گوشه‌ی انزوا سزاست مرا / ناتوان، بی‌نوا، حقیر و ضعیف / ز آفرینش همین بهاست مرا / من زخم، زن که روح انسان است / باره‌گی، شیروارگی سزاست مرا /

در این میان «رحیمه میرزایی» چنین می‌سراید: نیمیه‌ی دیگر من / لبخند غمگین محو و نقاشی چهره‌ام / کجا هستم / کجای سرزمین فراموشی / و با صاعقه خشم کدامین نفرین / از شانه‌ای تو جدا افتاده‌ام. و «فاطمه فیضی» منی که قرن‌هاست / گیسوان مرده‌ام را / نسیمی پریشان نکرده است / به صدای سم اسب کدام شهزاده‌ی نیامده دل خوش کنم.

امروزه در سراسر جهان زنان شاعر و نویسنده افغانستانی فراوان پراکنده‌اند که بررسی اشعار آن‌ها می‌تواند نگاه آنان را به انسان و وطن نشان دهد.

و اما بیتغزلی و مردانه سرایی در شعر زنان افغانستان

غزل گویا سخن زنان است و روایت کننده‌ای عشق زن؛ که عشقش را به زبان بیاورد و آنچه را نگفته است به تصویر بکشد.

این درآمد به این خاطر آورده شد که بگوید تغزل و نحوه زبان تغزلی در شعر زنان افغانستان چگونه است و بیتغزلی و مردانه‌سرایي تا کجای شعر زن افغانستانی راه کشوده است. و این که با توجه به گفتمان‌های روز، نوعی جهتگیری در برابر ناملايمات زندگي در وطن افغانستانی، تحولات اجتماعی و مسایل عشقی و عاطفی که اصل در غزل امروز و دیروز فارسی است؛ چگونه و با کدام زبان در شعرهای زنان ما رخ کشیده‌اند.

مردانه سرایی

تغزل و زنانه‌سرایي در شعر زنان افغانستان ناپیدا است، این نبود تغزل و زنانه‌سرایي در غزل و شعر سپید امروز زنان افغانستان به آشکار خود را نشان می‌دهند؛ زیرا در این شعرها گاهی شعر زنان همانند مردان فضایی رمانتیک‌گونه را توصیف می‌کنند که چنگی به دل مخاطب نمی‌زند. چون زنان شاعر این شعرها گویا در تلاشاند تا تمام ویژگی‌های زبانی مردانه را وصله‌ی تن شعر خود سازند. شعرهایی که با تغزل کاملاً مردانه و با دید مردانه سروده شده‌اند. در این گونه شعرها شاعر زن خودش را به جای شاعر مرد گذاشته است و به توصیف و مدیحه معشوقش پرداخته است که ناآشیا نه به نظر میرسد. بدینسان است که زنانگی شعر به شکلی بروز یافته است که مردان برای آنان اختراع کرده‌اند. مانند شعر از خانم زهرا حسین زاده که گویا وی به جای یک مرد نشسته و تغزل مردانه‌ای برای محبوب زانهاش سر داده اس

اخم را بشکن بفرما چای و قند

نوش جانت ماه پیشانی بلند

می خرم فانوس چشمت را پری

جذبیه‌هايت قيمتش چند است، چند

...

راز گیسویت ببین! پیچیده است

ساده صیدم کرده‌ای با آن کمند

... زهرا حسین‌زاده (نامهای از لاله کوهی، ۵۷)

زنانگی خنثی (شعرهای دوجنسیتی)

دسته‌های دیگری از شعر زنان افغانستان، شعرهایند که می‌توان آنها را عاشقانه‌های خنثی نامید. شعرهای که هویت زبانی، معنا یافتگی، درونمایه، تصویرها و فضای شعری در آنها به کلی خنثی‌اند. از این رو، نمی‌توان تغزل زنانه را در آنها یافت و نه تغزل‌های مردانه را. فضای این گونه شعرها تغزلی زنانه نیست و هیچ نشانه‌های از زندگي، و مهر زنانه در آنها دیده نمی‌شود. آرزوهای بر باد رفته‌های عاطفی و دنیایی تغزلی زنانه، بدون ذهن و زبان یک زن در این شعرها روایت شده‌اند. در این گونه شعرها بیهوشی و نوعی محافظه کاری زنانه موج می‌زند. از این رو، یک مورد از ضمیر مخاطب تو که یک مرد باید باشد، پیدا نمی‌شود. مانند این شعر خانم محبوبه ابراهیمی که اگر نام وی را از پای شعر

خط بزنیم، میتواند شاعر آن یک مرد

فقط به جای دلم یک پرند، یک ماهی

بساز و در تب و تاب جهان خود ول کن

اگر که سنگ کف رود ساختی از من

خودت کنار همان رودخانه منزل کن

بهار را به درختان خسته باز رسان

و سرنوشت دلم را به عشق کامل کن

محبوبه ابراهیمی، (بادها خوه‌ران منند، ۱۲)

این در حال است که تغزل زنانه برای شعر زن افغانستانی هویت است که در آن وی ابراز عشق میکند. این تغزلی سرایی زنانه و گفتن از احساسات عاطفی از شاخصه‌های گفتاری و عاطفی زنان شاعر ما میتواند باشد. وقتی به این شعرها مینگریم، این مقوله را درمی‌یابیم که گویا زنان ما هرگز عاشق نمیشوند و یا معنی عشق را در نمی‌یابند و درنیافته‌اند؛ تا خطر کرده باشند و تغزل ناب زنانه برای معشوق مردانه‌اش گفته باشد. شاید هم شاعر زن افغانستان مجبور است عشقش را انکار کند و آنچه که مربوط به مسایل عاطفی‌اش می‌شود را به دست سانسور بسپارد. در نتیجه‌های چنین رویکرد است که شعر آنان به دنیای کهنگی و کلیشه و تکرار می‌افتند. چنین است که تجربه‌های متفاوت فرهنگی زن و مرد را نمیتوان در شعرهای آنان دید.

امروزه ما خوب میدانیم که برجسته کردن تجربه زنانه در شعر، میتواند ما را به دنیای نو دیگری آشنا کند که زنانه باشد و از سوی دیگر، نوآوری زبانی را نیز به دنبال داشته باشد؛ زیرا تنها در این صورت است که مخاطب شعر به دنبال





یافتن فضای جدید، امکانات زبانی جدید در شعر می‌رود و آن را کشف می‌کند. چنین است که شاعر زن، در این گونه تغزل گونه‌ها و غزل سراییها، از عشق واقعی خود حرف می‌زند و دنیای واقعی خود را به تصویر می‌کشد. در پهلوی آن مخاطب زن هم، از توصیف عاطفی، بیان عشق و بازگویی دنیای زنان حرف جدیدی دستگیرش می‌شود. مثل این نمونه شعر که نشانه‌های از فضای زندگی، عشق و روایت عاطفی زنانه در آنها به چشم می‌خورد اگر چند شعر واقعی زنان ما نیست

به خانه من پا مگذار

بی تاب می شوی / و نگاهم می کنی / من اما پنجره‌ام را باز نخواهم کرد / فصل کوچ است پرنده کوچک / پر در بالهای هم سفرانت بگذار / به سرزمینهای گرم سفر کن / اینسوی پنجره / برفی سنگین می بارد / و انگشت‌های قندیل بسته‌ام / به سمت تو یخ زده‌اند / به خانه من پا مگذار / امروز آخرین فرصت کوچیدن تو است / پرنده کوچک! پرواز کن /

(شکریه عرفانی، به خانه من پا مگذار)

عریان سرایی آشفته

مباحث روز، از قبیل گرایش به فمینیسم، شعر اعترافی و شعرهای اعتراضی علیه مرد و دنیای مردانه و فضای حاکم بر فضای جامعه سنتی نوع دیگر شعر است که گاهی در برخی از شعرهای زنان شاعر افغانستانی دیده می‌شود. از این گونه است: شعرهای خانم مریم ترکمنی و مارال طاهری که افزون بر نشاندن‌های دنیای متفاوت زنانه، زبان زنانه و دیدگاه زنانه و مردانه سر جنگ را با دنیای مردانه دارند. بدین گونه است که به خلق شعرهای اعتراضی و گاهی

هم اعترافی پرداخته‌اند. و از عشق‌های عریان خویش پرده برداشته‌اند که نیکو به نظر می‌رسند. این چند این شعرها بهتر از دو گرایش دیگرند و حد اقل می‌تواند

جهان و زبان زنان ما را تعریف کند و نوع عصیان زیبا را بازگو سازد. عصیانی که از ذهن و جهان زنانه آنان برخاسته‌اند و در دنیای مردانه‌ی ما غنیمت بزرگ است. مانند این تغزل از ترکم

حرکت می کنم / حرکت می کنم / حرکت می کنم / تو در من راه می روی / اما من / مرداب همیشه ساکن / در جغرافیای مدرسه / دیگر / چگونه جریان خواهیم یافت / و گیسو را که به اصل بریده‌ام / و من می دانم / که گیس بریده‌ها نمی رقصند / که مرداب گیسو ندارد / که انگار با تمام ساده لوحی / زیر پا لگد / لگد / لگد شده‌ام / و این چرخش ذرات ویرانیست /

اروتیک سرایی غیر مستقیم

شیوه‌های نوسرایی و نوگرایی در تغزل شاعران زن افغانستان با تمام زیباییهای شان، چه در حوزه اعتراضی و چه در حوزه اعترافی، این خطر را بازگویی کند که ممکن است روزی در ورطه‌های شعر جنسی بیفتند و از اصل شعر و هدف شعر دور شوند. از این رو، شعر اروتیک توصیف جسمانی و هم‌آغوشی و پرداخت به مسایل جنسی می‌تواند ریزش تلخ برای شعر زنان ما باشد. توصیف عریان از یک عشق و هم‌آغوشی عریان با شاخصه‌های شعر اروتیک مانند این شعر: تو را به جان

خویش فرا می خوانم / و لبریزت می کنم از عشق / به آغوشم بگیر / با جهان یکی شو. می‌تواند هم زیبا باشد و هم می‌تواند زنگ خطر باشد برای غلطیدن در دنیای هرزه‌گویی و شاعرانی که نمی‌توانند شعر را به درستی و نیکویی در یابد و زنانه به سرایند. چنین است که احساس میشود جای فروغ فرخزاد در شعرهای زنان افغانستان خالی است و یا او

به درستی در شعر شاعران زن افغانستان دریافته نشده است.

و این شعر: دست بکش براندام / که فراز و فرود جهان

امروزه ما خوب میدانیم که برجسته کردن تجربه زنانه در شعر، می‌تواند ما را به دنیای نو دیگری آشنا کند که زنانه باشد و از سوی دیگر، نوآوری زبانی را نیز به دنبال داشته باشد؛ زیرا تنها در این صورت است که مخاطب شعر به دنبال یافتن فضای جدید، امکانات زبانی جدید در شعر می‌رود و آن را کشف می‌کند. چنین است که شاعر زن، در این گونه تغزل گونه‌ها و غزل سراییها، از عشق واقعی خود حرف می‌زند و دنیای واقعی خود را به تصویر می‌کشد. در پهلوی آن مخاطب زن هم، از توصیف عاطفی، بیان عشق و بازگویی دنیای زنان حرف جدیدی دستگیرش میشود.

است/ تو را به جان خویش فرامی خوانم/.../ و جهان را
دوست بدار/ جهان را با تمام مزارع تریاک و
گندمزارهایش/ با خوشه خوشه کلاهک‌های اتمش/
تاکستان‌هایش/... (شکریه عرفانی، و)

و با این شعر خانم حسین زاده:

عادت نمی‌کنم به این جنگ تن به تن
لطفاً تو ماشه را بچکان در دهان من

...

با خون من عجین شده‌ای مرد متهم
آهسته‌تر بیا رگ دیوانه را بزنی

(زهرا حسین زاده، جن)

در این میان شعر خانم دکتر حمیرا دستگیرزاده میتواند
کمی تلطیف‌کننده‌ای این بحث باشد که در پایان آورده
میشود

تو دمیدی به تن من که چنین مست بهارم

مزن آتش به قرارم، مزن آتش به قرارم

نه دل از عشق تو خالی، نه تن از جور تو حالی

تو چه خوابی چه خیالی؟ که ز تو زمزمه سارم

تو مرا رویش نازی، تو طلوع شب رازی

تو مرا گر نوازی، به چه کارم به چه کارم

حمیرا نکهت دستگیرزاده (غزل غریب غربت، ۴)

رنگ‌زنانگی

بررسی شعر زنانه سرایی بانو شکریه عرفانی

شکریه عرفانی بخشی از روان شعرانه خود را در واژه‌ها و
مصراع‌های غزل نو کلاسیک خویش منعکس کرده
است. اگر بپذیریم که شاعری خود نظام نشانه‌شناسی و
نمادپردازی است، او در این مجموعه (بازبان تنهایی) با
اوج و فرود از پس این نظریه بر آمده است. یعنی
پیشینه‌ی قومی و تاریخی، تجربه و دانش شاعر، نظام
زبان و اندیشه‌ی وی همه و همه نظام نشانه‌شناسی و
نمادپردازی شاعر است که او را در خود باز می‌نماید. این
نظام از نشانه‌ها و نماد پردازی‌ها مستلزم شناخت آثار و
شخصیت شعری شاعر ما است:

بهار را دوست می‌دارم

برای دو گنجشک کوچک اردیبهشت ماهش

که بر شاخه‌هایم

پریدن گرفتند...

مجموعه غزل و شعر سپید شکریه عرفانی به لحاظ معنایی
مناظره یا گفت‌وگو میان امید و ناامیدی است. این مجموعه
در روزهای آوارگی شاعر در ایران سروده شده است.
گفت‌وگویی میان خروشیدن و آرامش، گفتن از زن بودن و
پذیرفتن هنجارها و باورهای اجتماعی که او را در خود بافته
و تنیده است. عرفانی مسایل اجتماعی و سیاسی را در
محتوای عاشقانه‌سرایی به هم آورده است، این هم‌آوردی
در شعر او خوش نشسته است. اگر چند شعرهای او به لحاظ
مضمون دارای منحنی‌های اوج و فرود است به این معنی
که عصیان، گلایه، شوریدن و گداختن شاعر در پایان هر
بند بر سطرهایی سرشار از آرامش و لطافت‌های آوایی و
معنایی، قرار و سکون می‌گیرد. از این رو، تخیل در آفرینش
تصاویر تازه، استحکام فرم و محتوا و قدرت اوزان و قوافی،
مؤید این مطلب است که مجموعه مورد نظر محصلان
غلیبان و سیلان عمیق حسی و درونی شاعر است نه کوشش
در پرداختن به قافیه پردازی‌های بی‌رنگ و نخ‌نما تا او را از
دیگران به زور متمایز کند. عرفانی در این دفتر از عهده‌ی
آفرینش تصاویر، خیال و سایر عناصر ادبی تازه به خوبی بر
آمده است که در قالب نو کلاسیک، حضور جذاب و امروزی
دارند:

اگر

نوازش انگشتانم

سنگینی چکمه‌های سوارانی را دارد

که برای کشتن تو

تمام مرزهای تنت را

زیر و رو خواهند کرد

گناه از من نیز نیست محبوبم.

درونمایه‌ی شعر این مجموعه حاکی از نوع خاص روایت
اجتماعی-سیاسی است. زبان شعر شاعر زبانی ساده،
یک‌دست و گاهی فاخر است. فضایی خشن چند دهه جنگ
در آن وهمناک و هول‌آور ترسیم شده است. از نظر محتوا
می‌توان شعر را اندیشه‌محور تعریف کرد اگر چند از فرم
شاعرانه تهی نیست. این ویژگی را می‌توان در شعر زیر به
خوبی مشاهده کرد:

تا تو

تنها تو





بخواهی

وطنت بازوان برهنه ی من باشد.

نخواستی

و مشتی دروغ

همه ی آن چیزی بود که تحویلیم دادند

هرگز نیافتتم

پس از آن

این تن

زندانی تاریک دیوانه ای شده است

که روزی هزار بار

در آن خود را به دار می آویزد

و نمی میرد.

کمال رنگ در شعر:

بانو محبوبه ابراهیمی

محبوبه ابراهیمی به خوبی از پس مخاطبان شعرش بر

می آید. شعر و توجه به مخاطب شناسی نکته ای ارزشمند

است که در شعر او به خوبی پرداخته شده است. غزل های

او بدون وزن دشوار است. طبع آزمایی در وزن ساده و

ایجاد تناسب معنایی میان شعر و اندیشه شاعرانه، در

عین حفظ شاعرانگی و سازمندی اثر و دوری از تصنع،

امری دشوار و مستلزم احاطه بر بنیان های شعر متقدم

فارسی است که شاعر ما به خوبی به آن آشنا است.

روبه رو بودن با شعر امروز و ایجاد خویشاوندی میان

فضاهای معنایی و اسلوب کلامی نو و کهن زبان و زبان

گذشته را به ساحت قرائتی امروزی کشاندن؛ توانمندی

او را در سرایش شعر نو و غزل نشان می دهد. این باور با

ظرفیت هایی وسیعی از رمزگشایی و قاعده افزایی های

زبانی و معنایی در مجموعه مورد نظر به فراوانی آمده

است. اضافه بر آن که رگه های آشکاری از عصیان در

برابر پارهای ناملایمات و نا به سامانی های اجتماعی، و

سیاسی به ویژه جامعه زنان افغانستانی چه در غزل ها و

چه در سپیدسرای های ابراهیمی آشکارا به چشم

می خورد.

تاکستان

– می توانم با شما قدم بزنم؟!

گفتم:

هیچ چیز به هنگام نیست

باد می توانست

باد باشد

بهار، بهار

که تاک را

پوست بترکاند

من قد بکشم

تا خوشه خوشه انگور

بپیچد

دور ساق ها

دور بازوهایم

اما دریغ...

هیچ چیز

به هنگام نیست

تابستان در راه است

شراب سازانی که مرا خریده اند

عاشقان شکست خورده را

مست نمی توانند

سال ها پیش

از من

تاکستانی را باد برد

شما راه خودتان را

بروید

بادها

خواهران من اند

که با شما

قدم می زنند

در مجموعه «ماهیان همه خواهران من اند» زبان و بیان

شاعر، نقاد و تحلیل گر است. این زبان و بیان در جای جای

شعر شاعر ما با گذر از تاریخ شعر و تاریخ ادبیات افغانستان با

روند پر شتاب سیاسی در افغانستان، وضعیت های گوناگونی

را در عرصه ی مناسبات اجتماعی به تصویر می کشد. در

سُروده های محبوبه ابراهیمی به لحاظ کارکردهای

محتوایی، انواع مختلفی از قبیل شعر زنانه سرایی، غنایی،

تغزلی، سیاسی و اجتماعی همراه با درد دوری از وطن و

تلخی آوارگی؛ هر کدام از طنین ویژه ی خود برخوردارند.

شاعر شعرهای این مجموعه، در ادامه سنت نوجویی و دیگر

شدن، شعرش را دستمایه‌ی مدهای رایج نمی‌کند؛ بلکه شیوه‌ای از اندیشیدن را در اثرش بازتاب می‌دهد که بی‌هیچ کوشش و اغراق، بدیع و تازه است. این دیگر گونه‌سرایی را می‌توان به آشکار در این شعر دید:

از بادها
که بر پنجره می‌کوبند
از پستی‌ها
که بر در
تورا نمی‌شنوم
فراموش کرده‌ام
چون کودک
که خواب‌هایش را
بال‌بال می‌زنم
و نمی‌یابمت
شبه پروانه‌هایی
که پر کشیدند
از پیراهنم
شاید هم
جا مانده‌ای

پایان این نوشته را با شعری از فائقه جواد مهاجر (متولد سال ۱۳۵۴) پایان می‌بندم:

از راه دشت‌های پر از گل بیا بهار!
با خاطرات کهنه به کابل بیا بهار
شهزادگان شهر مرا یاد دار و باز
با دختران خم زده کاکل بیا بهار
بر روی قبرهای چه بسیارمان بریز
با عطر زندگی به تجمل بیا بهار
یا نوبهار!

گرچه بهارم به باد رفت
اما پس از تمام تطاول...

بیا ... بهار

نتیجه‌گیری

زنان جامعه افغانستان همواره در گیر رسوم و قوانین بر ساخته‌ای بوده‌اند که گاهی آنان را در اوج نگه‌داشته‌اند، از خانه داری به فرمان‌روایی، سفیر، مرزداری، شاهی و

نظام داخلی «خاتونی» رسانده‌اند و گاهی از تمام حقوق اساسی انسانی محروم نگه‌داشته‌اند. حدیث صبر، استقامت، متانت و از خودگذشتگی آنان در تاریخ، فرهنگ شفاهی و ادبیات آن سامان جایگاه ویژه دارند. کنش‌ها و واکنش‌های زنان در افغانستان با رویدادهای داخلی، شکست و پیروزی امپراطوری‌های بزرگ، برآمدن و رفتن سلاطین، تحولات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و در این اواخر جا به جایی سریع حکومت‌ها و تحولات شتاب زده اجتماعی، جنگ، آوارگی، تعصب‌های جاهلانه «این آتش خاموش» در تمامی عرصه‌ها، هنر، ادبیات، مطبوعات، صدا و تصویر به شیرینی و تلخی به تصویر کشیده شده‌اند. زنان همواره در افغانستان همراه با مردان آزاده، آزادی، حقوق انسانی، آزادی اندیشه و نقدپذیری جامعه، اصلاح جامعه به عنوان آرمان بزرگ انسانی در افغانستان بوده‌اند. حضور زنان در مطبوعات، رسانه‌های صوتی، تصویری، شعر، ادبیات داستانی، نویسندگی، خاطره‌نویسی همواره پررنگ بوده است و در حوزه‌ی آموزش و آموزاندن و توسعه انسانی در نبود مردان که بیش‌تر در خارج از کشور و یا در میادین نبرد به سر می‌بردند، نقش اساسی و ضروری را داشتند.

امروزه در افغانستان زنان از آزادی نسبی برخوردارند و بیش‌ترین سهم رسانه‌ای و فرهنگی، آموزشی را در جریان بازسازی افغانستان نوین دارند، اگرچند هنوز در شهرهای کوچک و روستاها به ویژه در مناطق قبیله‌ای از حقوق اولیه خود محرومند. با وجود تحولات گوارا و ناگوار در افغانستان و سایه سنگین، فرهنگ گذشته قبیله‌ای و فرهنگ طالبانی، در یچه‌ای هرچند کوچک بروی جامعه زنان در افغانستان گشوده شده که امید افق‌های روشن را نوید می‌دهد. در این میان شعر زنان که در متن حوادث بوده‌اند، سرشار از غم، نگرانی، یأس و دل‌تنگی است. اگرچند گاهی با وجود تمام سختی‌ها، در شعر این زنان از یأس و تسلیم خبری نیست و تلاش کرده‌اند تا از امید و زیستن در سایه‌سار آزادی سخن بگویند و تن به تسلیم جبر زمانه ندهند و دل را در کوران ناملایمات امیدوار نگه دارند. در این میان به سبب هنجارهای اجتماعی و گاهی سختی زندگی به ناچار زنان به‌بی‌تغزلی افتاده‌اند و مردانه شعر گفته‌اند. همین‌طور بانو شکریه عرفانی و بانو محبوبه ابراهیمی با این که در حال عبور از مردانه‌سرایی‌اند؛ نتوانسته‌اند چنان بسرایند که



زنانگی و زیستن زنانه در شعر آنان به روشنی مدام دیده شوند.

منابع و مأخذ

- میرشاهی، مسعود، شعر زنان در افغانستان، تهران: شهاب
ثاقب، ۱۳۸۳، ص ۱-۲۵
- دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه افغانستان، تهران:
نشر عرفان، ۱۳۸۵، ص ۲۲۴
- شجاعی، اسحاق، میراث شهزاد در افغانستان، تهران،
نشر عرفان، ۱۳۸۴، ص ۱-۱۲
- طنین، ظاهر، افغانستان در قرن بیستم، تهران: نشر
عرفان، ۱۳۸۴، ص ۱-۱۲-۱۴-۲۹
- فرهنگ، میرمحمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر،
تهران: نشر عرفان، ۱۳۸۲، ص ۴-۱۴-۲۹
- مدد، عبدالوهاب، تاریخ موسیقی در افغانستان، تهران،
نشر سوره‌ی مهر، ۱۳۷۹، ص ۸۰-۲۰-۱۸
- شریعتی، حفیظا...، افغانستان در غربت، تهران: نشر نسیم
بخارا، ۱۳۸۲، ص ۱۴-۹۲-۶۲۰
- حسین زاده، بصر احمد، تاریخ ارتباطات در افغانستان،
مشهد: نشر ترانه، ۱۳۸۳، ص ۱۸-۷۳-۱۶
- انوشه، حسن، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، تهران:
نشر وزارت ارشاد، ۱۳۷۹، ص ۱-۱۲-۱۰۳
- الویدراوا، شکست اسلام سیاسی در افغانستان، پیشاور،
نشر کتابخانه قصه خوانی، ۱۳۷۴، ص ۱۲-۱۰۵
- علل سقوط حزب دموکراتیک خلق در افغانستان، کابل،
نشر دانشگاه کابل، ۱۳۸۴، ص ۱۸-۲۰۲
- خط سوم، شماره‌های ۱-۲-۴ سراج شماره‌های ۱۲-
۲۶-۱۸- توسعه و آریانا در اروپا.



نقش زنان در توسعه

سیاسی

افغانستان

■ حوریه رسولی
■ دانشجوی حقوق

توسعه سیاسی و افغانستان

چکیده

مقدمه

حضور گسترده شهروندان در عرصه‌ی سیاست‌گذاری‌های کشور یکی از پایه‌های اساسی دموکراسی است. امر مسلم این است که نقش زنان نیز در تمام عرصه‌های زندگی سیاسی، اقتصادی و میزان تاثیرگذاری آنان در توسعه کشور اساسی است، نمی‌توان فعالیت‌های نیم جامعه را به علم و پژوهش و حتا تعلیم و تربیت محدود کرد. تقسیم عادلانه قدرت در تمامی عرصه‌های اجتماعی و سیاسی بین زنان و مردان نه تنها ضامن پیشبرد دموکراسی است؛ بلکه حق طبیعی شهروندی برای هر دو جنس است که سهمی برابر برای تاثیرگذاری در عرصه سیاسی داشته باشند. مسأله امروز جامعه ما حضور زنان در عرصه سیاست‌گذاری به‌عنوان یکی از پایه‌های تشکیل‌دهنده‌ی اجتماع بشری است. مسوولیت زنان در مدیریت خانه و خانواده مانعی جدی برای پرداختن آنان به خود و سایر مسایل اجتماعی است. سوال این است که چگونه می‌شود این مناسبت را تغییر داد و تقسیم کاری عادلانه در خانه و جامعه بنا کرد؟ زنان چرا و چگونه به قدرت می‌رسند و نقش زنان در توسعه سیاسی چیست؟ اگر هدف را بر این بگذاریم که میان زنان و مردان عدالت برقرار شود، در آن صورت چاره‌ای جز برهم‌زدن نظم حاکم و موجود نداریم؛ نظمی که به حکم زور و تاریخ زن را در خانه محدود کرده است و مرد را از قبول بسیاری، از مسوولیت‌هایی که مربوط به زن تلقی می‌شود، مبرا دانسته است.

زن و مرد، هر دو، باید از فرصت‌های برابر و مساوی

توسعه یکی از مباحث رایج و درعین حال پیچیده‌ی جهان معاصر به شمار می‌آید. این موضوع به شدت عرصه‌ی زندگی انسان‌ها را متأثر ساخته؛ مطالعات اخیر صاحب‌نظران اجتماعی نشان داده است که دستیابی به توسعه سیاسی پایدار بدون مشارکت فعال زنان در تمامی عرصه‌های سیاسی و اجتماعی امکان‌پذیر نیست. بررسی‌هایی که در زمینه نقش زنان در توسعه سیاسی انجام شده نشان داده است که عوامل اجتماعی، فرهنگی و انتظارات متفاوت جامعه از مرد و زن موانع مهمی بر سر راه مشارکت زنان در فرایند توسعه سیاسی است. و راهبردهای جهت بیرون شدن از این وضعیت نیز مطرح شده است؛ یکی از این راهبردها توانمندسازی زنان با تأکید بر این نکته است که مشارکت زنان صرفاً به مفهوم بهره‌مندی آنان از مزایا و نتایج برنامه‌های توسعه نیست بلکه آنان باید در اجرای برنامه‌ها و طرح‌های توسعه حضور و مشارکت فعالانه داشته باشند. برای رسیدن به توسعه همه‌جانبه، چگونه میتوان توانایی‌های زنان را برای مشارکت فعال در امور کشور گسترش داد؟ هدف این پژوهش بررسی عوامل و نقش زنان در توسعه سیاسی و بررسی راه‌هایی است که به افزایش توانمندی زنان منجر می‌شود تا بدین وسیله زنان آنچه را اکنون هستند و آنچه را در آینده میتوانند باشند، تشخیص دهند و قابلیت‌های خود را در تمامی عرصه‌های سیاسی و اجتماعی تقویت کن

واژه‌گان کلیدی: توسعه، فرهنگ، فرهنگ سیاسی،



بهره‌مند شوند تا معلوم شود که زنان نیز، هم‌چو مردان، توانایی رشد و کسب شایستگی‌های فراوانی دارند. بدون حضور زنان در عرصه اجتماعی و سیاسی نمی‌توان از تعادل اجتماعی و سیاسی جامعه سخن به میان آورد. زنان باید به لزوم حضور گسترده خود در عرصه سیاست پی ببرند و برای کسب حقوق حقه‌شان، خود را به تفکر سیاسی و آگاهی جنسیتی مسلح کنند. زنان باید در جایی که در باره‌ی آن‌ها تصمیم گرفته می‌شود، حضور داشته باشند و مردان در چنین مسایلی رقابت را کنار گذاشته زنان را یاری نمایند. آن‌چه هم‌اکنون در جهان رخ می‌دهد، دامنه گسترده‌تری دارد، نه تنها‌های احزاب سیاسی و تشکل‌های مربوط به امور زنان، بلکه زنان خارج از گروه یا حزب برای کسب کرسی‌های قدرت هم‌پای دولت‌مردان در تلاش و مبارزه‌ای تنگاتنگ قرار دارند.

مفاهیم

تعریف و تبیین مفاهیمی چون، فرهنگ، فرهنگ سیاسی، توسعه، حزب سیاسی و نسبیت این مفاهیم با مفهوم توسعه سیاسی از اساسی‌ترین نیازهای هرگونه بحث توسعه‌ای و انکشافی بوده است. بدین لحاظ در نخست به باز تعریف و تشخیص مولفه‌های توسعه در افغانستان در دوران پسا طالبان پرداخته و سپس مفهوم فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی که بخش مهم از توسعه در افغانستان است را بررسی می‌کنیم. و بر مبنای رابطه‌ی مذکور به تبیین چارچوب تحلیلی - توصیفی وسیع برای درک و تحلیل نقش زنان در توسعه سیاسی افغانستان جهت رسیدن به توسعه پایدار می‌پردازیم.

مفهوم فرهنگ سیاسی

هرگونه انتظاری از گستره توسعه سیاسی در یک جامعه یا رشد مثبت و منفی این پدیده، پیوند ژرفی با وضعیت فرهنگ سیاسی در آن جامعه دارد. در مورد فرهنگ سیاسی نیز، همچون واژه توسعه سیاسی، دانشوران علم سیاست دیدگاه‌هایی گوناگون ابراز کرده‌اند که برآیند آنها به این گونه است: (احساسات و باورهای مردم درباره نظام سیاسی حاکم بر آنها نشان دهنده فرهنگ سیاسی در یک جامعه است) که با توجه به نوع نظام‌های سیاسی

و نژادهای ملت‌های گوناگون، فرهنگ سیاسی را می‌توان در سه رده طبقه بندی کرد:

الف. فرهنگ سیاسی محدود: چنین فرهنگی در جامعه‌ای یافت می‌شود که در آن مردم از نظام سیاسی خود چندان آگاه نیستند و هیچ‌گونه انتظاری از نظام سیاسی حاکم بر خود ندارند.

ب. فرهنگ سیاسی تبعه: شهروندان جامعه‌ای را شامل می‌شود که از کاراییها و وظیفه‌های نظام سیاسی کشور خود آگاهند؛ اما راه‌های نفوذ بر نظام سیاسی را به روشنی نمی‌دانند.

ج. فرهنگ سیاسی مشارکتی: در جامعه‌ای دیده می‌شود که مردم آن از ساختار نظام سیاسی کشور خود آگاهند و در کارها تصمیم‌گیری و دخالت می‌کنند و می‌توانند در انتخاب رهبران جامعه سهیم باشند، ذکر این نکته هم بجاست که هر سه نوع فرهنگ سیاسی می‌تواند در یک جامعه وجود داشته باشد و هر فرد می‌تواند هر سه نوع فرهنگ را در رفتار خود بروز دهد. فرهنگ سیاسی برای بررسی رفتار فرد در نظام سیاسی معین، ابزار تحلیلی ارزشمند است؛ اما در جامعه افغانستان مشکل اساسی در فرهنگ سیاسی حاکم است که نوع فرهنگ سیاسی استبدادی و انحصار گرای حاکم است که خود مانع حضور گروه از مردم می‌شود. (عالم، ۱۳۸۸: ۱۱۴-۱۱۶).

مفهوم توسعه سیاسی: با وجود اینکه از توسعه سیاسی تعریفی که همه دانشمندان بر آن توافق نظر داشته باشد وجود ندارد. توسعه سیاسی به عقیده لوسن پای عبارت از تکامل دولت‌های ملی است، لوسن پای از توسعه سیاسی به عنوان یک فرهنگ جهانی یاد می‌کند، معتقد است که توسعه سیاسی به مثابه پیش شرط ضروری جهت رسیدن به توسعه اقتصادی کشورها است. در توسعه سیاسی ویژگی‌های برابری به فرهنگ سیاسی شهروندان و نوع مشارکت شهروندان در فرایند سیاسی مربوط است، ویژگی ظرفیت به انجام وظایف ساختارهای اقتداری حکومت مربوط است. و ویژگی تغییر تدریجی به ساختارهای غیر اقتداری و روندهای عمومی سیاسی سروکار دارد. (عالم، ۱۳۸۸: ۱۲۷).

مفهوم حزب سیاسی: تعریف‌های مختلف از حزب سیاسی ارائه شده است. حزب مهم‌ترین سازمان سیاسی در

دموکراسی‌های معاصر است. به نظر بسیاری از صاحب نظران، دموکراسی در نهایت چیزی نیست جز رقابت حزبی و انتخابات بدون رقابت احزاب هیچ مفهومی ندارد. جمل کریست می گوید «حزب سیاسی، گروه سازمان یافته شهروندانی است که دارای نظریات سیاسی مشترک اند و با عمل به مثابه ی یک واحد سیاسی می کوشند بر حکومت تسلط یابند». (عالم، ۱۳۷۶: ۳۴۴). و در یک تعریف کلی حزب را می توان گفت حزب گرد همایی پایدار گروهی از مردم و شهروندان است که دارای عقاید مشترک و تشکیلات منظم هستند و با حمایت مردم و هوادارانش در راستای کسب و حفظ قدرت سیاسی از طروق قانونی مبارزه می کنند. (نظری، ۱۳۸۷: ۶۴).

نقش احزاب سیاسی

ساختار سیاسی کشورها گرچه متفاوت از یک دیگراند، اما بیشتر برای تحقق دموکراسی تلاش می کنند و پیش‌توانه‌ی حکومت‌های دموکراتیک احزاب سیاسی هستند. احزاب هر یک اصول سیاسی متفاوت را تعقیب می کنند. در واقع آنچه که احزاب را از سایر گروه‌های نظام سیاسی متمایز می کند، کوشش برای دست‌یافتن به قدرت سیاسی است. در یک نظام دموکراتیک،

دست‌یافتن به منابع قدرت بیش از

همه بر سازماندهی درست احزاب متکی است و از این‌روست که حضور زنان در احزاب سیاسی یکی از راه‌های دست‌یابی آنان به منابع قدرت به‌شمار می‌رود، زنان از طریق احزاب سیاسی همواره طبق برنامه‌های از قبل طراحی شده برای حضور و مشارکت شان در رقابت‌های انتخاباتی شرکت می کنند تا رای دهندگان در باره سیاست‌ها و برنامه‌های حزبی آنان اطلاع دقیق و کافی به دست آورند. و از این طریق سیاست‌های حزبی شان را به مردم و شهروندان کشور منتقل می نمایند. (شریعت پناهی، ۱۳۸۸: ۱۵۲).

مهم‌ترین چالش فرا روی رسیدن زنان به منابع قدرت را

باید عدم موجودیت فضایی دموکراتیک در افغانستان دانست، حتا با وصف این نکته که قانون، افغانستان را کشوری دموکراتیک می‌خواند، اما این دموکراسی هنوز وارد نهاد فرد، خانواده، جامعه و در یک کلیت، مجموعه مردم و نظام حاکم نشده است. این مساله تأثیری مستقیم بر احزاب سیاسی نیز گذاشته، تعدد احزاب سیاسی و نداشتن برنامه‌های روشن، مبنای احزاب سیاسی بر اساس تقسیمات قومی و زبانی، دسته‌بندی‌های مذهبی احزاب، عدم پابندی اکثریت قریب به اتفاق همه احزاب سیاسی به مبنای دموکراتیک، نشانه‌های بارز چنین فضایی به‌شمار می‌روند و از این‌روست که در چنین فضایی، جایگاهی برای زنان در احزاب سیاسی باقی نمی‌ماند. احزابی که در اکثر موارد خود به حقوق و مشارکت سیاسی زنان باور

ندارند، نمی‌توانند نخبگان سیاسی زن را وارد جامعه سازند. این امر باعث شده که مطالبات زنان از آدرس‌های شخصی آنان عنوان شود، چنین شرایطی نمی‌تواند برای حل مشکلات و بی‌عدالتی‌هایی که زنان در طول تاریخ با آن دست‌وپنجه نرم کرده‌اند، راه حل سیاسی پیشنهاد کند.

در جوامع دموکراتیک احزاب سیاسی در قدرتمندسازی و توانمند کردن زنان نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند. از همین‌جا است که زنان می‌توانند اعتماد به نفس حاصل کنند و خود را دخیل در امور سیاسی کشور بدانند. شواهد گویای آن است که در فرهنگ ما عناصر لازم برای پذیرش و ایجاد دموکراسی وجود دارد. گرچه هنوز برخی عادات نهادینه شده و رفتارهای اجتماعی به عنوان مانع بر سر راه شکل‌گیری فرهنگ سیاسی دموکراتیک، تربیت سیاسی شهروندان و نقد قدرت سیاسی وجود دارند؛ اما نمی‌توان به عنوان عامل بازدارنده دموکراسی دانست. (نظری، ۱۳۸۹: ۱۱۹). از طرفی دیگر، در مبارزات انتخاباتی نیز زنان با حمایت بیشتری که ناشی از فعالیت حزبی است، مواجه می‌گردند و دسترسی به قدرت برای‌شان آسان‌تر می‌شود. زنان در مقابل هر نوع تصمیم

زن و مرد، هر دو، باید از فرصت‌های برابر و مساوی بهره‌مند شوند تا معلوم شود که زنان نیز، هم‌چو مردان، توانایی رشد و کسب شایستگی‌های فراوانی دارند. بدون حضور زنان در عرصه اجتماعی و سیاسی نمی‌توان از تعادل اجتماعی و سیاسی جامعه سخن به میان آورد. زنان باید به لزوم حضور گسترده خود در عرصه سیاست پی ببرند و برای کسب حقوق حقه‌شان، خود را به تفکر سیاسی و آگاهی جنسیتی مسلح کنند. زنان باید در جایی که در باره‌ی آن‌ها تصمیم گرفته می‌شود، حضور داشته باشند و مردان در چنین مسایلی رقابت را کنار گذاشته زنان را یاری نمایند.



حکومت‌ها که در مغایرت با خواسته‌های زنان باشد، می‌توانند ایستادگی کنند و برای اصلاح مواردی چون ازدیاد خشونت، حذف زنان از قدرت، سهم ندادن آن‌ها در ساختارهای سیاسی، طرح و مطالبات‌شان را ارایه کنند و برای تحقق خواسته‌های اساسی و قانونی‌شان مبارزه کنند.

نقش توانمندی‌های فردی زنان در توسعه سیاسی

در طول تاریخ افغانستان، زنانی که اعتماد به نفس بیشتر داشتند و توانمندی‌های شخصی خود را به نمایش گذاشتند توانستند در سطوح مختلف قدرت ایفای وظیفه کنند. ما در تاریخ معاصر افغانستان زنانی را با عناوین وزیر، معاون، والی، شهردار، نماینده مردم، نظامی، پیلوت، داکتر، معلم، دانشجو و غیره می‌شناسیم که همه به اثبات رسانیده‌اند که توانایی کسب علم و توانایی کار کردن را دوشادوش مردان دارند و کار می‌کنند. در بسیاری از جاها دیده شده است که زنان نسبت به مردان از دقت بیشتری برخوردار هستند و توانایی اداره امور را به راحتی دارند. اما آن چه مهم است این است که زنان بدانند که از توانایی فکری زیادی برخوردار هستند و برای اثبات این امر نیاز به مبارزه و تلاش شبانه‌روزی مانند زنانی دارند که از چارچوب خانواده قدم به اجتماع و از آن جا با مبارزه و تلاش وارد منابع قدرت شده‌اند.

این امر واضح است که جامعه ما امروز در لایه‌های نه چندان پنهان جامعه خود با مشکلات دیگری نیز دست‌وپنجه نرم می‌کنیم؛ مشکلاتی که ناشی از نگاهی زن‌ستیزانه و مردسالارانه است که به مرور زمان در جامعه سنگ‌واره وارد ذهن قمسست‌زادگان از زنان این سرزمین نیز شده است. این مسأله‌ی تاسف‌بار باعث شده با وصف امکانات محدودی که در طول این ده‌سال در دسترس زنان قرار داشته، تعداد زیادی از آن‌ها نتوانند حتی بهره کافی از همین امکانات محدود ببرند و به شکل شایسته‌تری وارد ساختار قدرت در جامعه گردند. به این نکته با وصف این مسأله اشاره می‌شود که در مواردی زنان از جایگاه‌های خوب سیاسی برخوردار هستند، ولی تجربه نشان داده است که در تصمیم‌گیری‌ها نقش آن‌ها

چشم‌گیر نبوده است و قدرت تاثیرگذاری روی تصمیم دولت را هم چنان نداشته‌اند.

برای برون‌رفت و نجات از این معضل تاریخی، زنان باید احزاب سیاسی خودشان را داشته باشند که نمی‌تواند خالی از حضور مردان خوش فکر این سرزمین باشد و برای طرح مطالبات خود با توجه به تجربه کشورهای مترقی دست به ایجاد جنبش‌هایی زنان بزنند و از این دو طریق، جایگاه و نقش‌شان را در جامعه بازتعریف کنند. بدیهی است چنین اقداماتی نیاز به پشتوانه فکری، برنامه‌ریزی دقیق، تجربه کافی و زمان مناسب دارد. همه خوب می‌دانیم که در هیچ جامعه‌ای، امکان ایجاد یک تغییر اجتماعی، به یک بارگی، ممکن نیست و تصمیم‌گیری‌های یک‌شبه و سنسجیده نه تنها که خیانتی به امکانات و ظرفیت‌های ایجاد شده به‌شمار می‌رود که حتا در مواردی می‌تواند نتیجه معکوس به بار آورد که ما به خوبی تغییر سیاسی و اجتماعی سریع و شتاب زده را تجربه کرده ایم.

نقش محیط خانواده در توسعه سیاسی

محیط خانواده از عوامل دیگری است که باعث می‌شود تا دختران و زنان در امور سیاسی و اجتماعی نقش بازی کنند. چنین زمینه‌ای را مادران و پدران آگاه برای دختران مساعد می‌سازند و در تمام شرایط از دختران‌شان حمایت می‌کنند. نقش پدران و مادران در جامعه و احساس وطن‌دوستی و مردم‌دوستی آن‌ها به فرزندان‌شان انتقال می‌یابد و فرزندان، پدران و مادران خود را الگو قرار می‌دهند و گام‌به‌گام با آن‌ها وارد جامعه می‌شوند. هستند زنان و دخترانی که پدران و مادران‌شان از دانش کافی سیاسی برخوردار نبوده‌اند، ولی حامی خوبی برای فرزندان‌شان بودند. مانع خواسته‌ها و علایق آن‌ها نشده‌اند و برعکس برای تشویق آن‌ها، نقش خوبی ایفا کرده‌اند. چنین زنانی در جامعه، خوب درخشیده‌اند و توانسته‌اند مسوولیت انسانی خود را در مقابل سایر شهروندان ادا کنند. اما در شرایط فعلی نبود امنیت و بی‌اعتمادی اجتماعی والدین در بسیاری از موارد مانع ورود دختران و زنان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی می‌گردد. اعتماد اجتماعی روزبه‌روز کاهش می‌یابد و این فضا نه تنها شرایط سیاسی و اجتماعی را تنگ‌تر می‌سازد که به فعالیت زنان در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی نیز ضربه می‌زند. زنان از اجتماع بیگانه می‌شوند و خود را نسبت به اجتماع

بی‌علاقه می‌دانند و جامعه‌پذیری آن‌ها با مشکل مواجه می‌شود. (عالم، ۱۳۸۸: ۱۲۰).

گرچه نظر به ماده ۵۴ قانون اساسی کشور، دولت مکلف است تا خانواده را که رکن اساسی جامعه است، مورد حمایت قرار دهد؛ ولی دیده می‌شود که این بند قانون کاملا به فراموشی سپرده شده است و به خانواده‌ها هیچ توجهی از طرف دولت صورت نمی‌گیرد. این امر باعث می‌گردد تا سنت‌های نادرست و عقب‌مانده تسلط بیشتری روی دختران و زنان پیدا کند و فعالیت آن‌ها را در جامعه محدود سازد.

نقش جمعیت زنان در توسعه سیاسی

زنان بیشتر از ۵۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، از این رو اصرار و تلاش برای به‌دست گرفتن مناصب مهم دولتی از سوی آنان، چندان عجیب به‌نظر نمی‌آید. روژه گارودی، در باره چگونگی به‌قدرت رسیدن زنان می‌گوید: دنیای مالکیت مرد برای او قدرت می‌آفریند و سلسله‌مراتب را موجب می‌گردد. اقتدار و سلسله‌مراتب باعث تمرکز و تجمع قدرت می‌شود و تمرکز قدرت، زیربنای اجتماعی پیچیده‌ای را به‌وجود می‌آورد. این زیربناها نه تنها موجب نفوذ و تشریفات اداری می‌گردد بلکه باعث می‌شود این نفوذ در مجموع نظام اجتماعی و به‌ویژه نظام کاری، عقلانی جلوه کند. (تیکنر، ۱۳۸۵: ۳۴۵). این مورد به خوبی در کشور ما نیز صدق می‌کند. لذا ما نمی‌توانیم در چنین شرایطی، فعالیت زنان را نادیده بگیریم و زنان از دست‌آوردهای جهانی بی‌بهره بمانند. از سویی هم در امر توسعه سیاسی بهره‌برداری از همه منابع انسانی ضروری است و با توجه به درصدی بالای جمعیت زنان در کشور، آنان به‌عنوان نیرویی موثر در پیش‌برد اهداف سیاسی و اقتصادی مطرح‌اند. در حقیقت حیات سیاسی سالم مرهون مشارکت همه اعضای آن جامعه در امور است.

به اعتقاد بسیاری از فعالان سیاسی زن در جهان، در صفحات خونین تاریخ جنگ، آشوب، قتل و کشتار، نامی از زنان دیده نمی‌شود و این به علت همان میل به مصالحه و پرهیز ذاتی از خشونت است. در این رابطه برخی نیز بر این باوراند که زنان در پشت پرده سیاست، اهرمی قوی‌تر و کارآمدتر برای مردان محسوب

می‌شوند. بسیاری معتقدند زنان سیاستمدار به ریزبینی و دقت در اجرای قوانین و مقررات و سخت‌کوشی در جهت اثبات توانایی‌های فردی به درایت سیاسی خاصی نایل می‌شوند که نگاه آنان را به سیاست، آن‌گونه که مردان می‌نگرند، تغییر می‌دهد. انسان‌شناسان معتقد اند وقتی زنان در رأس کار قرار می‌گیرند، تمام تلاش خود را مصروف می‌کنند تا مردم کشور تصور نکنند اگر کس دیگری به‌جای او بود، کشور وضع بهتری پیدا می‌کرد. زنان کشورهای جهان اغلب در صدد ارتقای سطح آموزشی و تربیتی اجتماع به صورت ریشه‌ای بوده‌اند. (آبوت و والاس، ۱۳۸۰: ۲۹۴). در افغانستان، با وجودی که از سوی زنان مقاومت صورت می‌گیرد تا خود، در متن تحولات و توسعه کشور قرار داشته باشند و مسوولیت‌های اجتماعی‌شان به خوبی انجام دهد؛ ولی حرکت‌های قوی دیگری هم وجود دارد که مانع زنان می‌شود تا در پروسه‌های صلح‌پروری و توسعه کشور فعالانه حضور داشته باشند و این حرکت‌ها باعث خنثا کردن و تضعیف حرکت‌های حق‌طلبانه آنان می‌گردد. آن‌چه مسلم است عده‌ای فکر می‌کنند که زنان را می‌توان از جامعه حذف کرد و نیاز مبرم برای حضور آن‌ها در جامعه وجود ندارد، چنین تفکری باید واکنشی را به نفع زنان ایجاد کند که برای دسترسی به حقوق‌شان بیشتر از هر زمانی منسجم‌تر و ساختاری‌تر برخورد کنند تا بتوانند تاثیر حضور قوی و تاثیرگذار زنان افغانستان را در جامعه تجربه کنیم.

نقش رعایت حقوق زنان در توسعه سیاسی

زنان نیمی از بیکره‌ی جامعه به‌شمار می‌روند و در توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هر کشوری نقش مهم را ایفا می‌کنند. به این جهت امروز در کشورهای جهان سوم و سنتی تبعیض‌های مختلف علیه زنان به مشاهده می‌رسد. تبعیض بر زنان به این معنی است که یک تعداد قوانین خاص و یا سیاست‌های ویژه، تبعیض، محرومیت و محدودیت را بر اساس جنسیت در جامعه به میان می‌آورد و نسبت به قشر بانوان اعمال می‌کند. دموکراسی تلاش می‌کند تا از حقوق زنان حمایت کند و اشتراک آنان را در حکومت و سایر ابعاد اجتماع تشویق نمایند؛ زیرا فعال شدن زنان در همه ابعاد جامعه و اشتراک آنان در حکومت به سهم خود موجب تحکیم اصول دموکراسی و توسعه انسانی در



کشور می شود. (نظری، ۱۳۸۸: ۷۸).

در نظام دموکراسی زنان فرصت می یابد تا در تدوین و تطبیق قانون اساسی و سایر لوایح سهیم شوند. بهره مندی زنان و دختران از حقوق سیاسی و اقتصادی، از موضوعات مهم در یک نظام متکی به دموکراسی به شمار می رود. بنا بر این حقوق زنان در نظام های سیاسی دموکراتیک باید به صورت واضح تعریف و تبیین گردد؛ زیرا ابهامات در مورد حقوق زنان موجب فقر و به حاشیه قرار گرفتن آنان می گردد. به این ترتیب اعطای حق رای، حق کاندید شدن، حق اشتراک در حکومت و حق تأسیس احزاب و سازمان های سیاسی از مهم ترین موضوعات مرتبط به حقوق سیاسی زنان به شمار می روند و ایجاد فرصت های مساوی برای زنان و مردان خود بخش مهم از توسعه را به نمایش می گذارد. و زمینه توسعه ی را در بخش های مختلف نیز مساعد می سازد.

نتیجه گیری

در افغانستان هم می توانیم علیه خشونت های جاری، خودسوزی ها، علت های فرار از منزل، تجاوزهای جنسی، گرفتن حق تحصیل و کار، قاچاق زنان، شکنجه و آزار اذیت روحی و جسمی زنان در اجتماع کمپاین هایی را راه اندازی کنیم و جلو این همه بی عدالتی های اجتماعی را بگیریم و از این فضای مساعد که دیری نشده در دسترس همی شهروندان قرار دارد، استفاده کنیم. نقش زنان توسعه سیاسی افغانستان برانزده بوده است. زنان در پشت پرده سیاست، اهرمی قوی تر و کارآمدتر برای مردان محسوب می شوند. بسیاری معتقدند زنان سیاست مدار به ریزینی و دقت در اجرای قوانین و مقررات و سخت کوشی در جهت اثبات توانایی های فردی به درایت سیاسی خاصی نایل می شوند که نگاه آنان را به سیاست، آن گونه که مردان می نگرند، تغییر می دهد و هم چنان در امر توسعه سیاسی بهره برداری از همه منابع انسانی ضروری است و با توجه به درصدی بالای جمعیت زنان در کشور، آنان به عنوان نیرویی موثر در پیش برد اهداف سیاسی و اقتصادی مطرح اند. در حقیقت حیات سیاسی سالم جامعه مرهون مشارکت همه اعضای آن جامعه در امور است.

همراه کردن مردان با گروه عظیم زنان برای پیمودن راه

دشوار رسیدن به دموکراسی است. جنبش زنان بدون حضور گسترده مردان پیش نخواهد رفت. چنان که در این مسیر مردان حاضر به تقسیم قدرت و تسلیم جایگاه غصب کردن زنان نباشند، امر پیشبرد مساوات با زنان به دشواری پیش خواهد رفت. برای توسعه سیاسی و رشد زیربنای کشور، راهی جز پذیرش حقوق زنان در عرصه سیاسی - اجتماعی نداریم. امروز هرگونه مقاومت در مقابل جنبش هایی حق خواهانه ی که از سوی زنان افغانستان به وجود می آید محکوم به نابودی و انزوا خواهد بود و سرنوشتی جز تباهی و ویرانی در کشور در قبال نخواهد داشت. بنابر این تمام جریانات که در تحولات اساسی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان نقش دارد باید حضور زنان را در عرصه توسعه و پیشرفت کشور به عنوان یک از مهم ترین و اساسی ترین جریان تأثیر گزار در فرایند توسعه سیاسی افغانستان بدانند.

منابع و مأخذ

۱. آبوت، پالا و کلر والاس، (۱۳۸۰)، جامعه شناسی زنان، ترجمه: منیژه نجم عراقی، تهران: نی.
۲. تیکتر، جی. ان. (۱۳۸۵)، مفاهیم اساسی در روابط بین الملل (جلد اول)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه ایران.
۳. عالم، عبدالرحمان، (۱۳۸۸)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نی.
۴. شریعت پناهی، ابوالفضل قاضی، (۱۳۸۸)، بایسته های حقوق اساسی، تهران: میزان.
۵. نظری، عبدالطیف، (۱۳۸۷)، مفهوم دموکراسی، کابل: مرکز منبع معلومات افغانستان در دانشگاه کابل.
۶. نظری، عبدالطیف، (۱۳۸۹)، جهانی شدن و امنیت در خاورمیانه، کابل: موسسه انتشارات الازهر.



بررسی عوامل بروز خشونت

علیه زنان در افغانستان

و راه حل‌ها

■ زهرا یوسفی
■ دانشجو

چکیده

از نظر دین مقدس اسلام خانواده رکن اساسی جامعه و نخستین آموزشگاه و محل تربیت انسان، انتقال دهنده فرهنگ و تمدن‌های بزرگ و محل کسب ارزش‌های انسانی، به شمار می‌رود. قرآن مجید با بیان واژه‌های متعدد: تعاون، واصلحو و ... همیشه خانواده‌ها را به مهر و الفت سفارش کرده و آنان را از خشونت به شدت نهی نموده است. چون ریشه تمام بدبختی‌های خانواده، در ناسالم بودن فضای آن و ناهنجاری‌های رفتاری اعضای خانواده می‌باشد. آسیب پذیر شدن زن به عنوان مدیر و رهبر خانواده، به طور کلی اوضاع خانواده را آشفته، ناهنجار ساخته و پیامدهای جبران ناپذیری را بالای جامعه متحمل می‌سازد. در طول سیزده سال گذشته سازمان‌های مدافع حقوق زن در افغانستان، داعیه حق طلبی، شعارهای کاستن رنج قربانیان خشونت بردوش شان سنگینی می‌کرد و زنان نیز قامت خوشبختی خود را در آیین شاعر این‌ها جست و جو نمودند تا باشد که راهی به سوی نجات از خشونت باز شود. اما اکنون با وجود افزایش خشونت‌ها باید گفت که این برنامه‌ها نتوانسته پدیده خشونت را مهار سازد و جامعه را از این بلیه نجات دهد. تا هنوز حکومت و مدافعان حقوق زنان، مجالسی برای ارزیابی کارنامه‌های ستم پیشه‌ها و خشونت آفرینان در کشور ما پیدا نکرده است. بلکه روند حمایت از حقوق بشر و حمایت از قربانیان خشونت، سیر نزولی پیدا کرده و خشونت‌های ساده و پیش پا افتاده، جای خود را به خشونت‌های مدرن و پیچیده بدل نموده است. برنامه‌های حمایت از حقوق زنان قربانی خشونت، به مصالحه و برادری تبدیل گشته و هیچ گاهی صدای مخالفان با پدیده خشونت، به جایی نرسیده است. زنان

بیشتر از چهاردهه است که در آتش خشونت و ستم می‌سوزد و هیچ گونه دریچه‌ی امیدواری به روی آنها باز نشده است. ضعف فرهنگی و بی‌سوادی خانواده‌ها باعث گردیده تا آنها در قسمت تفکیک نمودن خرافه از دین، فرع از اصل، شرع از بدعت، عاجز بوده و مشکلات روز افزون اجتماعی، مجال اندیشیدن در باره پیامدهای خشونت علیه زنان را از آنان گرفته است. بعضی عوامل بشری و دشمنان مردم نیز در قسمت شعله ور شدن خشونت، توسط تبلیغات مهارگس‌ساخته‌ای به نام دین و شریعت، آتش بیار معرکه گردیده و ارزش‌ها را وارونه تفسیر کرده اند. تا زمانی که دولت وحدت ملی، قوانین را با قاطعیت تطبیق نکرده و با پرونده‌ها و شکایت‌های قربانیان خشونت با دل‌سوزی برخورد نکند، محو خشونت از جامعه یک امر محال و دور از امکان خ

واژگان کلیدی: زنان، خشونت، قوانین، خانواده، جامعه و افغانستان.

مقدمه

از نظر دین مقدس اسلام، زنان محوری‌ترین شخصیت خانواده به شمار رفته و مشکلات بی‌هویتی، مشکلات عاطفی، خلای تربیتی، ناامنی روانی و روحی، بدالگوی، ترس و اضطراب، تنهایی، بی‌برنامگی و فروپاشی نظام خانواده توسط مادر از میان می‌رود. زنان و مادران به عنوان رکن اساسی و موتور محرک زندگی است که تمام پیشرفت و تکاپوی خانواده و جامعه به آن بستگی دارد. زنان در طول تاریخ جامعه، تحمل‌های بزرگ و قابل قدری را از خود به نمایش گذاشته است و همواره گام به گام مردان خویش، در تمامی عرصه‌ها تلاش نموده و قربانی داده است. تقویت روحیه زنان و توجه به حقوق انسانی بشری آنان، یکی از



شرط‌های مهمی رسیدن به جامعه سالم، توسعه یافته و آرمانی بوده است. اما با تاسف باید گفت که زنان و مادران در جامعه سنتی و مردسالار، همواره قربانی انواع و اقسام خشونت‌ها گردیده و هیچ‌گاهی زمینه برای بروز استعداد‌های فردی آنان فراهم نشده و تلاش‌ها برای رفع خشونت، بی‌نتیجه بوده است. بخاطری که تا هنوز راهکارها و طرح‌های محو خشونت علیه زنان در جامعه جامه عمل نپوشیده و قانون منع خشونت علیه زنان از گفتار به رفتار تبدیل نشده است. یکی از دلایل‌های اساسی ناکامی در محو خشونت علیه زنان، انتفاعی بودن بعضی نهاد‌های مدافع حقوق زن و تطبیق نشدن قانون اساسی کشور است. متأسفانه رییس‌جمهور و مسؤلان حکومتی، همین که به قدرت رسید خود را از پیشنهادات، انتقادات، راهکارها و مشوره‌های مردم بی‌نیاز احساس می‌کند و حرف مردم را نمی‌شنود. در طول چندسال گذشته در قسمت رفع خشونت علیه زنان مقاله‌ها، نوشته‌ها، راهکارهای زیادی مطرح گردید، اما به خاطر حرف نشنوی حکومت و مردسالار بودن جامعه افغانستان، تمامی پیشنهادات و راهکارها، نادیده گرفته شده و نتیجه در قبال نداشته است.

عوامل بروز خشونت علیه زنان در افغانستان

از نظر ابن خلدون [۱] داروین [۲]، اگوست کنت و ماکس وبر [۳]، دانشمندان غربی، خشونت‌گری یک امر ذاتی و جبری پنداشته می‌شود که انسانها در اعمال آن از نقش مهارکننده‌ی برخوردار نیست اما قرآن و دین اسلام، ذات و سرشت انسانی را خشونت‌گر نمی‌پندارد بلکه علل و عوامل بروز آن را در عوامل بیرونی جست و جو می‌کنند. از نظر اسلام، تفاوت‌های فرهنگی، ناامنی اجتماعی، کاستی‌های معنوی، تمایل بسوی اخلاق سودجویانه، فساد، نا متعادل بودن خانواده و جامعه، از مهم‌ترین عوامل خشونت به شمار می‌رود [۴]. طبق تعریف قرآن از عوامل خشونت در خانواده، ناامنی در بخش‌های اقتصاد، سیاست، معیشت، انکشاف و توسعه نا متعادل باعث خشونت‌های خانوادگی و اجتماعی می‌گردد. جوامع بشری با تناسب به سطح سواد، فرهنگ و مدیریت‌های خرد و کلان خود، دارای علل و عوامل جداگانه خشونت علیه زنان بوده است. در جامعه سنتی افغانستان، کاهش میزان سطح تحمل و بردباری خانواده‌ها بر اثر مشکلات گسترده اجتماعی، نبود امنیت، بی‌ثباتی سیاسی، عدم حمایت دولت از قانون منع خشونت و حقوق سیاسی زنان، مقطعی بودن برنامه‌های مدنی، سمبولیک بودن حضور زنان در دولت، کم‌توجهی دولت نسبت به ارائه خدمات صحی، آموزشی و بهداشتی برای زنان، انتفاعی بودن کارهای فرهنگی و رسانه‌ای، از عوامل خشونت به شمار می‌رود. دموکراسی خواهی و آزادی طلبی‌ها در افغانستان، نه تنها که برای محو خشونت کمک نکرده بلکه آن را دو برابر افزایش داده

است؛ چون تساوی و حق خواهی در طول چندسال گذشته به شکل وارونه معنا شده است، خشونت‌های ابتدایی و یک جانبه مسایل خانوادگی را به خشونت‌های مدرن و پیشرفته تبدیل نموده است. در زمان جاهلی تنها مردان عامل خشونت بود و در زمان حاضر دموکراسی خواهی، زنان نیز مهر و عاطفه مادری را کنار گذاشته و به خشونت نمودن شروع نموده است. پیش از این تنها مردان عامل طلاق، جدایی و لت و کوب زنان می‌شد؛ اما از وقتی که تپ تپ پای دموکراسی گوش نواز گردیده است، زنان هم عامل طلاق، جدایی و ازهم پاشی خانواده گردیده و هر دو طرف تلاش می‌کنند که در خشونت بر دیگری سبقت گیرند. به صورت یقینی باید گفت که کلمه تساوی مثل دیگر ارزش‌ها وارونه فهمیده شده و بر اساس سلیقه‌های فردی تفسیر شده است. مساوات و برابری در اسلام به معنای برابری در امر خشونت و خانه‌ویرانی و ازدواج‌های آزمایشی و دختر فروشی نیست، تساوی در اسلام، به معنای بالارفتن رسم و رواج‌های عروسی و رقابت‌های منفی نه؛ بلکه مساوی بودن در امر حقوقی و شخصیتی است. معنای اصلی مساوات این است که چیزی را که مرد برای خود دوست دارد و می‌پسندد، باید برای خانم و دیگر عیال خانواده خود نیز آن را بپسندد و دوست داشته باشد. یکی از عوامل دیگری که باعث مصونیت افراد خشین گردیده، موجودیت پناهگاه‌های امن برای اعمال خشونت، به نام عرف و سنت‌های خودساخته در خانواده و جامعه می‌باشد که انواع خشونت‌ها را در چهارچوب مفکوره‌ها و عقیده‌های سنتی مردم پناه‌گزين ساخته است. به همین خاطر، شناسایی علل و عوامل خشونت را با دشواری‌های زیادی مواجه ساخته و فرصت‌های جلوگیری آن را از دست مردم گرفته است. در مجموع باید گفت که تنیده شدن خرافه و سنت با اصل دین در جامعه سنتی افغانستان، دوام و حیات خشونت را تضمین کرده و مانع برخورد‌های قانونی با آن گردیده است و دلیل اصلی ناکامی برنامه‌های محو خشونت در طول چندسال گذشته نیز همین مسأله بو

راهکارها برای محو خشونت چیست؟

دولت وحدت ملی باید برای داشتن جامعه عاری از خشونت علیه زنان، از فرصت‌ها استفاده نموده و کمک‌های را که برای زنان و رفع احتیاجات، نیازمندی‌های آنها صورت گرفته، باید در بلند بردن سطح دانش و مهارت آنان به مصروف برساند. در این بخش مقاله، راهکارها و چاره‌اندیشی‌ها برای جلوگیری از خشونت مطرح گردیده، امیدوارم که دولت وحدت ملی اسلامی افغانستان، خانواده‌ها و مردم عزیز افغانستان آن را عملی بسازند.

قاطعیت دولت در تطبیق دستورات دینی

اولین راهکار برای داشتن جامعه عاری از خشونت علیه زنان، قاطعیت دولت و دستگاه‌های اجرایی و قضایی آن در امر تطبیق دستورات دینی و امور اجتماعی می‌باشد. دین

اول به تقویت روحیه دینی و مذهبی خویش نیازمند هستیم و باید چراغ هدایت و روشننگری را در وجود خویش روشن سازیم.

معیاری ساختن شیوه تبلیغی و رسانه گری

متاسفانه باید گفت که شیوه تبلیغ دینی در کشور با بحران سنتی بودن و بی ثباتی مواجه است و هیچ گونه کنترل و نظارت دقیقی از شیوه تبلیغ دینی تا هنوز صورت نگرفته است. این مسأله در مناطق روستایی بیشتر دیده می شود که هر کسی طبق میل و منفعت شخصی خود، چیزهایی را به نام دین و قرآن به خورد مردم می دهند و برای آنان تبلیغ می کنند. متاسفانه تا هنوز شیوه فرهنگ سازی در لجام گسختگی کامل به سر می برد و بعضی مبلغان دینی و رسانه ای بدون معیار و مدرک لازم تبلیغ می کنند. که غیر معیاری بودن تبلیغ و رسانه گری، زمینه را برای سوء استفاده دشمن فراهم نموده و باعث می شود که آنان با استفاده از دین و قرآن، خود را در لباس مبلغان و فرهنگ سازان جا بزنند و دستورات دینی و مذهبی را طبق میل خود ترجمه و تفسیر نموده و از این طریق تنور را برای پختن نان خود گرم ساخته و با مهار گسیختگی تمام، افسانه ها و موهوماتی را که خودش ساخته بر دامن شریعت و دین برچسپ می زنند. دشمنان مردم و اسلام از این طریق، در بین خانواده ها نفوذ کرده و گل باغ خدارا، زیردستان جامعه قرار داده و تمام محدودیت ها را بالای آنان وضع می نماید. این ها، مردان را خداوندگاران زنان قلمداد کرده و با جعل احادیث زن ستیزانه و قطعه قطعه نمودن شعر شاعران بزرگ دنیا، خشونت کهن وسطایی و قبل از اسلام را در بین جامعه ترویج می سازد. این ها با تبلیغ های بی سروپا و هدمندانه خویش، خشونت گران را ترغیب می کنند و به کارشان مشروعیت می بخشند. در مناطق روستایی افغانستان که حکومت از همه چیز بی خبراند، آنان با تبلیغ های بی اساس و مدرک خود، باعث انحراف فکری مردم گردیده و زنان و دختران را قربانی هوس های شیطنی و واپسگرایی خود می سازد. حکومت وحدت ملی در این قسمت کاری کنند که مبلغین و عالمان دینی را قانونمند و صاحب نظام نامه نماید تا از این طریق جلو نفوذ دشمن را در بین عالمان دینی و مبلغان بگیرند. کسی که جواز تبلیغ را نداشته باشد، باید برایش حق تبلیغ داده نشود. قسم که استفاده خودسرانه از لباس اردو و پولیس ممنوع است، استفاده از لباس روحانی و مبلغ هم باید قانونمند شود و هر کس از آن سوء استفاده نکند. سوء استفاده از لباس روحانی به مراتب خطرناک تر از سوء استفاده از لباس داکتر و پولیس است. هر عالمی که بین مردم به تبلیغ می پردازد باید اول امتحان را سپری کند و شایستگی اخلاقی و علمی تبلیغ را داشته باشد، آن زمان می تواند بین مردم تبلیغ نمایند. تا وقتی دولت جلو تبلیغ های خودسرانه را نگیرند و تبلیغ دینی و فرهنگی را معیاری و مسلکی نسازند؛ نمی تواند فرهنگ عظوفت و مهربانی را جایگزین فرهنگ

مقدس اسلام، برای جلوگیری از بروز خشونت ها در جامعه و تامین صلح و آرامی و به هدف دفاع از حقوق مردم، احکام جزایی و کیفری مشخص و واضح را بیان نموده است. در قرآن کریم، وضع شدن قوانین کیفری و جزایی، به عنوان مهم ترین تضمین کننده حیات اجتماعی انسان ها قلمداد شده است. [۵] خداوند (ج) با وضع نمودن قانون، قصاص، حد و تعذیر، در دل مجرمین و سرکشان ترس و بیم را به وجود آورده و آنان را از تصمیم های شان مبنی بر تجاوز، قتل، خشونت، دزدی و هر گونه ایجاد بی نظمی در جامعه، باز می دارد. از سویی دیگر با جزا دادن مجرمان، حقوق از بین رفته و قانون زیرپاشده قربانیان احیا گردد و امنیت برای مردم ضعیف و مظلوم تامین شود. اشاعه باورهای دینی و قاطعیت در امر تطبیق دستورات دینی، یکی از راهکارهای اساسی و مهم برای مبارزه با خشونت و جلوگیری از جرایم است. تطبیق دستورات دین مقدس اسلام، به عنوان ستون فقرات حیات اجتماعی به حساب آمده و زن و مرد را به پای قانون جمع می کنند. در پرتو ایمان و قانون اسلامی، رفتار و عملکرد عمومی و افراد جامعه، به سمت صلاح و درست کاری پیش می رود. جامعه ای که قانون اسلام به جدیت و واقعیت در آن تطبیق گردد، جامعه ای پیراسته از خشونت، دور از ترس و ناامنی، حق کشی و ستمگری است. چون تمام ظلم، حق کشی و حق تلفی در قرآن نفی شده و برای عاملان آن جزا و کیفر دردناک در نظر گرفته شده است. به طور کلی باید گفت که امنیت اجتماعی، زدایش ترس و ارباب، دوری از خشونت و ظلم، تنها در سایه تطبیق دستورات دین میسر می گد.

تقویت روحیه دینی و اسلامی در خانواده و جامعه

یکی از عوامل اصلی که باعث افزایش خشونت در خانواده ها گردیده است، بی توجهی ها در امور دینی و مذهبی است. دوری خانواده ها از معنویت و باورهای مذهبی، خشونت، ظلم، بی اعتمادی، خیانت در زندگی و دروغ و فریب را در زندگی افزایش داده است. خیلی از خانواده ها در اثر تعاملات اجتماعی و فرهنگی و ضعف اعتقادات مذهبی و دینی، در برهوت و انفسای زندگی آلوده شده که این آلودگی منجر به درگیری با هوا و خواهش های سودجویانه و خودگرایانه آنان گردیده است. هوای پایان ناپذیر نفس انسان، خانواده را که مهد آرامش و آسایش است، به میدان کشاکش، برخورد، توهین، حق تلفی، افزون خواهی و برتری طلبی و خشونت گری تبدیل می سازد. عالمان دینی، مبلغان و رسانه گران باید از طریق منبرها، مسجدها، رسانه ها و محفل های عمومی، اذهان مردم عامه را در زمینه مراعات حقوق و ادای تکلیف های دینی و حقوقی شان آگاه نمایند و روحیه دینی و اسلامی مردم را قوی سازد. به طور کلی باید گفت که برای رفع خشونت در خانواده،



خشونت سازد.

توجه به کیفیت تعلیم و تربیه در کشور

یکی از راه‌های جلوگیری از خشونت علیه زنان، بالا بردن کیفیت معارف و آگاهی‌دهی خوب به مردم است؛ چون آگاهی و سواد، هرگونه نقض و پایمال شدن حقوق دیگران را نا مقبول می‌سازد [۶]. تا وقتی که مردم از پیامدها و ضررهای خشونت بی‌خبر باشند، راه‌های کمک به افراد خشونت‌دیده را بلد نباشد، نقض شدن حقوق یک انسان را مهم نشمارند و از عواقب آخرتی آن

بی‌خبر باشند، به هیچ صورتی نمی‌توان، شکل منفی خشونت را به آنها تفهیم کرد و آنان را از خشونت‌گری بازداشت. در جوامع سنتی، خشونت جدی گرفته نشده و همیشه به عنوان یک موضوع شخصی و خانوادگی تلقی می‌شود و خانواده‌ها سعی در پنهان نمودن آن می‌کنند. افزایش آگاهی در بین خانواده‌ها موجب می‌شود که مشکلات شناسایی گردیده و راهکارهای آن جستجو گردد. دولت وحدت ملی باید تلاش نماید تا از طریق رشد تعلیم و تربیه در کشور و استخدام استادان مسلکی و دلسوز، سطح آگاهی جوانان و نوجوانان را بالا برده تا آنان در خانواده‌های خود در قسمت رفع خشونت، تاثیرگذار واقع شود.

تقویت آگاهی‌دهی عمومی

ارتقای آگاهی مردم و خانواده‌ها باعث می‌شود که طرزنگاه مردم به مسأله خشونت متفاوت گردد و در تلاش جستجوی راهکارها باشند. یکی از شیوه‌های آگاهی‌بخشی به مردم، توزیع بروشورها، نوشته‌ها، استفاده از روزنامه‌ها، تابلوهای بزرگ جاده‌ای، زیرنویس در فیلم‌ها، برنامه‌های جاذب خانوادگی، می‌باشد. این آگاهی‌بخشی‌ها می‌تواند وجدان‌های عمومی را نسبت به خشونت چالش‌برانگیز سازد. با این وجود، آگاهی‌دهی عامه را می‌توان مهمترین راه جلوگیری از خشونت عنوان کرد. زنان آگاه و با سواد،

خشونت را از مشکلات زندگی تفکیک کرده می‌تواند و از راه‌های معقولتری راه‌های بیرون رفتن آن را جستجو می‌کنند. برای آگاهی‌عامه، سازمان‌های تحت نظارت دولت مانند بعضی رسانه‌های دولتی، مکتب‌ها، مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها و دیگر مراکز عمومی به مردم باید آگاهی‌دهی نماید. تا نگرش مردم در باره خشونت تغییر نماید و قباحت و زشتی خشونت برای مردم آشکار گردد.

آموزش و تقویت روحیه همدلی در خانواده

آگاهی زن و شوهر از مسائل خانودگی، حقوقی و رفتاری، از اقدام‌های پیشگیرانه خشونت

به شمار می‌رود [۷]. شناسایی عوامل مشکل‌زا، روش نقد و نظرخواهی، برخورد در خانواده، توجه به نیازها، شناخت علایق و سلیقه همسر از نکات اساسی است که باید خانواده‌ها در نظر داشته باشند. آنچه که در جامعه‌های سنتی باعث افزایش خشونت گردیده، به فراموشی سپرده شدن مسأله برخورد با یکدیگر و احترام متقابل بوده است. بیشتر خشونت‌های خانوادگی، ارمان‌بی‌توجهی در باره همین مسأله است. توجه به موضوع حل خشونت‌های خانوادگی یکی از بخش‌های بزرگی زندگیست که باید زن و شوهر آن را در نظر داشته باشد. آنان باید بدانند که چه عواملی باعث بروز خشونت می‌شود و در

صورت بروز چگونه آنرا حل نماید.

آوردن اصلاحات در امور خانواده

یکی دیگر از راهکارهای مبارزه با خشونت، تغییر و اصلاح عوامل ناامنی روحی و روانی در خانواده می‌باشد؛ خیلی از مسایل در فضای خانوادگی وجود دارد که بالای روحیه زندگی خانوادگی تاثیرسوء گذاشته و باعث خشونت می‌گردد. بیکاری و فقر، درآمد نامناسب، اعتیاد، آلودگی محیطی و اجتماعی، بی‌کیفیت بودن نظام معارف، بالای روحیه خانواده و فرزندان اثر سوء می‌گذارد. بدون شک، تا زمانی که در قسمت بی‌ثباتی اجتماعی و فرهنگی خانواده‌ها تغییر به وجود نیاید، رفع خشونت علیه زنان یک امر

قرآن مجید با بیان واژه‌های متعدد: تعاون، واصلحو و... همیشه خانواده‌ها را به مهر و الفت سفارش کرده و آنان را از خشونت به شدت نهی نموده است. چون ریشه تمام بدبختی‌های خانواده، در ناسالم بودن فضای آن و ناهنجاری‌های رفتاری اعضای خانواده می‌باشد. آسیب‌پذیر شدن زن به عنوان مدیر و رهبر خانواده، به طور کلی اوضاع خانواده را آشفته، ناهنجار ساخته و پیامدهای جبران‌ناپذیری بالای جامعه متحمل می‌سازد. در طول سیزده سال گذشته سازمان‌های مدافع حقوق زن در افغانستان، داعیه حق‌طلبی، شعارهای کاستن رنج قربانیان خشونت بردوش نشان سنگینی می‌کرد و زنان نیز قامت خوشبختی خود را در آیین شعار این‌ها جست و جو نمودند تا باشد که راهی به سوی نجات از خشونت باز شود. اما اکنون با وجود افزایش خشونت‌ها باید گفت که این برنامه‌ها نتوانسته پدیده خشونت را مهار سازد و جامعه را از این بلیه نجات دهد. تا هنوز حکومت و مدافعان حقوق زنان، مجالسی برای ارزیابی کارنامه‌های ستم‌پیشه‌ها و خشونت‌آفرینان در کشور ما پیدا نکرده است. بلکه روند حمایت از حقوق بشر و حمایت از قربانیان خشونت، سیرنزولی پیدا کرده و خشونت‌های ساده و پیش‌پا افتاده، جای خود را به خشونت‌های مدرن و پیچیده بدل نموده.

دشوار خواهد بود. همه نهادها و سازمان های فرهنگی و آموزشی، باید راه های جدید و موثری را برای کمک به خانواده ها در پیش گیرند، تا فقر، بیکاری، تامین هزینه زندگی، مشکلات محیط زیستی، اعتیاد و بلند بودن هزینه ازدواج، مردم را به انجام خشونت وادار نسازند.

توانمندسازی زنان و بانوان

از نظر کارشناسان اجتماعی و حقوق بشری، توانمندسازی زنان در جامعه، یکی از راه های جلوگیری از خشونت علیه زنان می باشد [۸]. کارشناسان امور، توانمندی را چنین تعریف کرده اند: توانمندسازی فرایندی است که زنان برای غلبه بر موانع و سد راه های خود، بتواند طبق توان و نیروی علمی و تجربی خویش فعالیت های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را انجام دهند [۹]. یعنی اگر زنان بتوانند با نابرابری های جامعه مقابله نموده و بر آن غالب شوند، زنان توانمندگفته می شود. دولت ها باید برای توانمندسازی زنان، رفاه، دسترسی به منابع، آگاهی و اطلاعات، مشارکت در امورات سیاسی و فرهنگی، تغذیه مناسب، درآمد کافی اقتصادی، مزد مناسب، شغل، تحصیل و تعلیم درست را برای آنان فراهم سازد. تا هیچ نوع نابرابری حقوقی و شخصیتی در خانواده حس نشود و کسی از نظر شخصیتی و حقوقی از کسی دیگر پایین تر نباشد. توانمندشدن زنان، عزت نفس آنان را بیشتر و اراده آنان را نسبت به زندگی و جامعه با ثبات تر می سازد. وقتی که زنان به منابع دسترسی پیدا می کنند و جایگاه سیاسی شان در حکومت تعریف می شود و می تواند آزادانه مشکل خود را بیان سازد. به طور کلی باید گفت که توانمند سازی زنان، باعث افزایش مشارکت های سیاسی و اقتصادی آنان می شود که این امر، به شدت در پایین آوردن سطح خشونت نقش دارند.

معیاری شدن محاکم حقوقی و کیفری

یکی از عوامل بزرگی که در افزایش خشونت نقش داشته، معیاری نبودن محاکم حقوقی و کیفری است؛ چون در بسیاری مواقع، دعوای حقوقی و خشونت های خانوادگی، توسط جرگه های قومی و متنفذان محلی، حل و فصل می شود. ارجاع شدن مسایل حقوقی و کیفری به ساختار سنتی جامعه و زمانی که قربانیان خشونت به خانه های شان بر می گردند، دوباره در معرض خشونت شدید تری قرار می گیرند. در بسیاری از موارد، این جرگه های قومی و متنفذان با گروه های مخالف دولت، ملیشه ها و دشمنان صلح داشته و باعث مصونیت قضایی و کیفری آنان می شوند. در چنین محاکم که به آن محکمه صحرایی نیز گفته می شود، به جایی که عاملان خشونت مجازات شوند، قربانیان خشونت مورد مجازات قرار می گیرند. حکومت وحدت ملی باید، در قدم نخست قربانیان خشونت را از چنگال محاکم صحرایی نجات دهند و برای رسیدگی به شکایت

آنان، محاکم حقوقی و کیفری را معیاری بسازد و به پرونده ها و شکایت زنان، رسیدگی جدی نماید.

بر علاوه راهکارهای که ارائه گردید، راه های دیگری نیز برای جلوگیری از خشونت وجود دارد که از آن جمله: حمایت از زنان در امور خانواده، مصروف دقت بودجه اختصاصی زنان در امورات لازم، کنترل دقیق و نظارت از نحوه مصرف این بودجه، تامین امنیت، تصویب قوانین حمایتی از زن و خانواده، در اولویت قرار گرفتن نیازهای ضروری زنان، تساوی احترام شخصیتی و جنسیتی، انسجام نهاد های فرهنگی در بلند بردن آگاهی عامه، توجه به وضعیت زنان در مناطق روستایی، شامل ساختن برابری جنسیتی در نصاب درسی و انکشاف تعلیم و تربیه، از مهم ترین راهکارهای جلوگیری از خشونت می باشد. تمام کارها و فعالیت های که برای جلوگیری از خشونت صورت می گیرد، باید متناسب با فرهنگ جامعه افغانستان باشد چون هرگونه مغایرت داشتن با فرهنگ و باورهای مردم، مقاومت و تنفر مردم را شدت بخشیده و باعث سرپیچی آنان از قانون می شود. دولت وحدت ملی باید هر چه سریعتر جلو مهار گسسیختگی تبلیغات دینی، فرهنگی را بگیرند و همه این هارا معیاری و اصلی بسازند تا مورد دستخوش استفاده جویان و دشمنان قرار نگیرد.

نتیجه

۱. جامعه عاری از خشونت، مطلوب زندگی خانوادگی هر بشر بوده اما لایه های قطور جامعه سنتی مانع رسیدن انسان ها به این آرمان و آرزوهای شان گردیده است. در جامعه سنتی افغانستان، تا هنوز برنامه ها و راهکارهای محور خشونت در این کشور ناکام بوده است.

۲. در قسمت رفع خشونت علیه زنان هماهنگی و همکاری همه نهاد های اجتماعی و سازمان های دفاعی لازم و ضروری است. برای محور پدیده خشونت در افغانستان، باید یک مقابله مؤثر و همگانی صورت گیرد و سازمان های مدافع حقوق زن تلاش نماید که حرف و عمل شان در این قسمت یکی شوند. همزیستی افکار ملیت ها در کشور، واقعیت نگری، توجه به ارزش ها و بالا بردن سطح آگاهی مردم، از مهم ترین راه های مبارزه با خشونت و افراطیت گرای است

۳. تا زمانی که دولت در امر تطبیق قوانین قاطعیت به خرج ندهد، رفع خشونت علیه زنان دور از امکان خواهد بود. چون عامل اصلی خشونت علیه زنان، دوری از قوانین و دستورات اسلام در خانواده و جامعه بوده است. به هر اندازه که ابعاد دینی خانواد ها آسیب پذیر شود، به همان اندازه میزان خشونت بالا می رود.

۴. معیاری شدن محاکم و مورد تطبیق قرار گرفتن قوانین کیفری و مجازات مجرمین، در مهار خشونت نقش بزرگی را دارا است. رشد تجربیات بشری، بالا رفتن سطح آگاهی و علمی مردم، بدل شدن خشونت به نگرانی عامه، تطبیق



درست قانون اساسی، یگانگی و صداقت در حرف و عمل، به عنوان راهکارهای اساسی جلوگیری از خشونت و تطبیق بوده است. چون خشونت، محصل جهل، نادانی، خرافه گرایی و ناپختگی انسان ها می باشد. اصلاح سیستم آموزش، معیاری شدن تبلیغ دینی، تفکیک دین از غیر آن، شناخت دقیق از دین اسلام، از راهکارهای دیگری مبارزه با خشونت و افراطیت گرای است. یکی از بزرگترین اشتباه های حکومت ها در افغانستان، تمویل خشونت گران و دوگانگی در حرف و عمل شان بود. که امروز افغانستان در آتش خشونت و افراطیت گرای می سوزد.

منابع و مأخذ:

۱. باشگاه اندیشه ۲۲/۱۲/۸۴
۲. رونان، کالین، تاریخ علم کمبریج، ترجمه: حسن افشار، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۶.
۳. کیویستو، پیترو؛ اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نی، ۱۳۸۰، چاپ دوم، ص ۷۵.
۴. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۸۷
۵. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۷۹.
۶. مستدرک الوسایل، ج ۱۴ ص ۲۵۲
۷. وسایل شیعیه، ج ۲، ص ۱۹۲
۸. علامه، فضل الله، اسلام، زن و جستاری تازه، ص ۶۶
۹. آنچه یک جوان باید بداند؟ ترجمه: دکتر نصرت الله کاسمی، انتشارات تهران بی تا و یادداشت های شهید مطهری، ج ۱۹ ص ۴۲۹



نقش زنان در روند صلح و توسعه افغانستان بعد از

فروپاشی طالبان

■ زهرا فرهنگ
■ دانشجوی علوم سیاسی

چکیده

در سال‌های اخیر پس از طالبان زنان افغانستان تحولات سازنده و تاثیرگذار فراوانی را از سر گذرانده‌اند. با افزایش آگاهی و گسترش آموزش عالی، آنان توانسته‌اند استعدادها و توانمندی‌های خود را تا حد زیادی ارتقا دهند و دیگر نمی‌توان زنان را در حاشیه مناسبات سیاسی - اجتماعی قرار داد. اکنون آنها مشارکت سیاسی نسبتاً فعال دارند و به پایگاه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی هستند. گرچه بعد از سقوط طالبان فضای مناسبی برای سهم‌گیری زنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی فراهم شد، ایجاد وزارت زنان و فعالیت آن در قلمرو امور زنان، تاسیس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، حضور نمایندگان زن در لویه جرگه و حضور وزرای زن در کابینه و مواردی دیگری از این قبیل نمونه‌هایی از دست‌آورهای تحولات جدید در افغانستان به شمار می‌رود که تأثیرات شگرفی در مشارکت اجتماعی و سیاسی و نیز کنترل و محدود کردن دایره خشونت علیه زنان داشته است. حضور زنان در میان نیروهای امنیتی بسیار چشم‌گیر نبوده‌اند. با وجود که زنان در گفتگوها و هیات‌های صلح حضور دارند؛ اما در سطح بلند تصمیم‌گیری و تیم‌های مذاکره‌کننده روند مصالحه حضور موثر نداشت.

واژه‌گان کلیدی: زنان، صلح، توسعه، جنسیت، امنیت، فرهنگ و افغانستان.

مقدمه

بعد از سقوط طالبان، حضور گسترده و مشارکت جامعه جهانی در روند بازسازی و توسعه افغانستان چهارده سال است که کشور در مسیر توسعه گام‌های نسبتاً اندک را برداشته است؛ حضور جامعه جهانی یک فرصت بزرگ و طلابی برای زنان افغانستان جهت تأمین حقوق‌شان بعد

از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، تبدیل به دغدغه و نگرانی بین‌المللی شد. همه نیروهای ملی و بین‌المللی، بسیج شدند تا هر نوع تبعیض و ظلم جنسیتی را که زنان افغانستان از آدرس دولت طالبان، فرهنگ حاکم جامعه افغانستان و سنت‌های مذهبی و دینی و توسعه‌نیافته‌گی سرزمین‌شان متحمل شده بودند، بزدايند. کاهش خشونت علیه زنان، بی‌عدالتی، نابرابری تبدیل به یک سیاست و استراتژی عمده، برای کشورهای که در امور بازسازی افغانستان مشارکت داشتن شدند. تخصیص میلیون‌ها دالر پول برای انکشاف و بهبود وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زنان افغانستان، به‌گونه‌ی گسترده در سطح مطالبات زنان قرار گرفت و میزان فعالیت‌های زنان در کشور را افزایش داد. قوانین تبعیض‌آمیز تعدیل و قوانین حمایتی جدید از زنان، ساخته شد؛ تعداد بزرگی از دختران و زنان وارد نهادهای تحصیلی شدند؛ میزان مشارکت سیاسی زنان، دست یافتن به کرسی‌های دولتی و دیگر پست‌های رهبری نیز افزایش یافتند. آزادی بیان و گسترش رسانه‌ها از حضور فعال زنان افغانستان، گفتمان مطالبات و خواسته‌های آنان را به نمایش گذاشتن. انتظار می‌رفت که تمام این دست‌آوردها، زنان را برای سهم‌گیری و ایفای نقش پر قدرت در گذر نزدیک به یک‌ونیم دهه و رسیدن به مرحله انتقال مسوولیت‌ها و تأمین صلح پایدار و حرکت به سوی توسعه متوازن در کشور آماده سازد. اما نقش زنان در روند تأمین امنیت و آوردن صلح که همراه با توسعه شاخصه‌های اصلی آن، یعنی امنیت اجتماعی، توسعه اقتصادی و تغییرات فرهنگی باید همراه باشد، در درون تغییرات بنیادین در ساختارهای دولتی و مناسبات اجتماعی متصور است. بدین معنا که طرح مساله زنان، در راستای نقش و سهم‌شان در روندهای ملی چون مصالحه، گفتگوهای امنیتی و جریانات توسعه‌ای و انکشافی، روابط بین‌المللی، باید به یک پرسش اساسی پاسخ بدهد: آیا تلاش‌ها برای تساوی جنسیتی و برابری حقوق زنان با فهم



دقیق و درستی از مفاهیمی چون جنسیت، صلح و توسعه همراه بوده؟ و پرسش‌های بنیادین دیگری چون: برآیند ساز و کار و عملکرد نقش‌آفرینان عرصه تساوی جنسیتی، در زندگی زنان و دختران افغانستان، چه بوده است؟ و در نهایت، زنان برای بقا و سهم‌گیری در دوران حکومت وحدت ملی که مستلزم نقش‌آفرینی در روند مصالحه و تأمین امنیت از مسائل مهم کشور است، چه زمینه‌هایی را در اختیار دارند و با چه موانعی روبه‌رو هستند؟

مفاهیم

بررسی نسبت‌ها میان مفاهیمی چون جنسیت، مذهب، اقتصاد، فرهنگ با مفهوم امنیت از اساسی‌ترین نیازهای هرگونه رویکرد توسعه‌ای و انکشافی، در مرحله گذار از جنگ و ختم منازعه، به شمار می‌رود. بدین لحاظ در نخست به تعریف و تشخیص مولفه‌های مفهوم جنسیت در درون مناسبات و روابط اجتماعی پرداخته و بعداً نسبت آن را با مفهوم جدید از امنیت که شامل امنیت انسانی نیز می‌شود، روشن می‌سازیم و بر مبنای رابطه‌ی مذکور به تبیین چارچوب تحلیلی و وسیع برای درک و تحلیل تساوی جنسیتی و مفهوم امنیت، صلح و توسعه پایدار می‌پردازم.

مفهوم جنسیت

جنسیت، محصولی از روابط اجتماعی است که توسط اصول و نهادهای مسلط اجتماعی ساخته و تداوم بخشیده می‌شود. نظریه‌های معاصر اجتماعی، به دقت بین جنس و جنسیت تمایز قایل می‌شوند و این که جنس منشأی زیست‌شناختی دارد اما رفتار جنسیتی ساخته جامعه است. تساوی جنسیتی، با تمایز میان هویت جنسی و هویت جنسیتی، تفاوت‌های بیولوژیکی زن و مرد را عاملی برای تفاوت در نقش‌های آنان در نظر نمی‌گیرد. نظریه برابری، نقش‌های کلیشه‌ای را زمینه ستم به زنان می‌داند و معتقد است آنچه می‌تواند مانع ستم به زنان شود، بهره‌مندی زنان و مردان از فرصت‌های برابر و در نتیجه نقش‌های برابر زنان و مردان در یک جامعه است. (فریدمن، ۱۳۸۱: ۵۳).

زنان افغانستان، واقعیت نقش یا انتزاعی حضور رویکرد غالب برای ادغام مسایل جنسیتی در نهادها و پالیسی‌های ملی و بین‌المللی صرفاً متمرکز به رویکرد تطبیقی با وضعیت موجود بوده و است. بدین معنا که تلاش صورت گرفته، تا در گروه‌های کوچک زنانه و یا به گونه‌ای فردی وضعیت زنان را در متن مناسبات و روابط سنتی، با تمرکز روی زنان و دسترسی بهتر آنان به منابع و خدمات، به دست آوردها و امنیت فردی زنان یاری رسانند. ایجاد خانه‌های امن برای زنان آسیب‌دیده، فراهم‌آوری زمینه‌های مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی سنتی، زمینه حضور مشارکت سیاسی زنان در پست‌های غیرمدیریتی و پایین و اعطای جایزه‌های حق و ناحق

بین‌المللی به تعدادی از صاحبان انجوها به بهانه تشویق زنان مثلاً شجاع و رهبر، از این دست تلاش‌ها هستند.

این گروه کثیر بازیگران ملی و بین‌المللی حوزه حقوق زنان، کاری به مولفه‌های ساختاری، عمیق و پایدار نابرابری جنسیتی ندارند. ساده‌سازی مفهوم تساوی جنسیتی منجر به استفاده و کاربرد نهادها و ارزش‌های، گاه کاملاً مذهبی و حتا قومی، به عنوان ابزاری برای اصلاح و تطبیق برنامه‌های مبتنی بر برابری جنسیتی گردیده. به همین دلیل، در حالی که افغانستان و به ویژه زنان افغانستان، در یک دهه گذشته بشدتترین توجه جامعه جهانی را با خود داشته‌اند ولی کم‌ترین تحول بنیادین را در زندگی دختران‌شان در شهر و روستاها عملاً مشاهده کرده‌اند. اطلاعات کمک‌های رسمی انکشافی یا نشان می‌دهد که تعهدات مالی کشورهای کمک‌کننده به افغانستان از سرانه ۱۵ دالر در سال ۲۰۰۱ میلادی به ۱۸۷ دالر در سال ۲۰۱۰ میلادی افزایش یافته است. کشورهای کمک‌کننده به تنهایی در سال ۲۰۱۰ میلادی به مبلغ ۶۴۵ میلیارد دالر را در افغانستان به مصرف رسانیده‌اند. نتیجه این که قواعد، دیدگاه‌ها و رفتارهای سرکوب‌گرانه‌ای جنسیتی در واقع منجر به افزایش آمار خشونت در نزد زنان و دختران در کشور گردیده است، دسترسی به منابع و ساختار دولتی، بازار و نهادهای مدرسان، براساس تبعیض‌های جنسیتی، همچنان محدود باشد و در نهایت زنان بعد از یک‌ونیم دهه تلاش و کوشش نتوانند به فعل و انفعالات قدرت نابرابر پاسخ قانع کننده و درخور داشته باشند. هراس از دست دادن تمام دست‌آوردهای سال‌های گذشته و نگرانی بالقوه‌ای قربانی شدن حقوق زنان برسر میز مذاکره با طالبان و باج دادن‌های دولت افغانستان به جناح‌ها و گروه‌های تندرو، واپس‌گرا و انتزاعی پیامدهای عمده و تأثیرگذار رویکرد تطبیقی دولت و نهادهای بین‌المللی و تعدادی از نهادهای که در راستای زنان افغانستان فعالیت دارد با مفهوم برابری جنسیتی بوده است.

در کنار رویکرد این‌چنینی به مسایل زنان است که چالش‌های عمده فراروی توسعه و امنیت انسانی چون عدم دسترسی وسیع دختران به آموزش و پرورش، تقلیل مشارکت سیاسی زنان به حضور سیاسی، فقر و محدودیت‌های سنتی همچنان در زندگی زنان افغانستان به قوت خویش باقی مانده و مانع رشد و انکشاف وضعیت‌شان می‌گردد.

مفهوم صلح

صلح از قدیمی‌ترین آرمان‌های بشری است و به دلیل اینکه از هر ارزش دیگری در معرض تهدید و مخاطره قرار داشته است همواره تلاش انسانها چه به لحاظ تئوریک و چه به لحاظ عملی و راه حل‌های مقطعی نمایانگر گوشه‌ای از فعالیت‌های انسانها برای رسیدن به صلح بوده است. اولین و مهم‌ترین هدف در نظام سیاسی کشورها تأمین امنیت شهروندان، حفظ و برقراری صلح بوده است

واژه صلح به تنهایی در معنای لغوی به معنای آشتی، دوستی و سازش به کار می رود. در فرهنگ سیاسی صلح به معنای حالت آرامش در روابط عادی با کشورهای دیگر و فقدان جنگ و نیز فقدان نظام تهدید است. همزیستی مسالمت آمیز در روابط میان کشورها با نظام های مختلف به معنای رعایت اصول حق حاکمیت، برابری حقوق، مصونیت، تمامیت ارضی هر کشور کوچک یا بزرگ، عدم مداخله در امر داخلی سایر کشورها و اهتمام ورزیدن به مسائل بین المللی است. (قاسمی، ۱۳۸۱: ۱۲۳).

مفهوم توسعه

با توجه به اینکه تعریف های متفاوت از توسعه ارائه شده است. «سازمان ملل»، توسعه «Development» را (فرآیندی که کوشش های مردم و دولت را برای بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر منطقه متحد کرده و مردم این مناطق را در زندگی یک ملت ترکیب نموده و آنها را به طور کامل برای مشارکت در پیشرفت ملی توانا سازد) می داند. (دوپوئی، ۱۳۷۴: ۲۳).

«مایکل تودارو»، توسعه را جریانی چند بعدی می داند که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق است. «پروفیسور گولت» توسعه را هم واقعیتی مادی و هم ذهنی می داند و می گوید: بر حسب توسعه، جامعه از طریق ترکیب فرایندهای اجتماعی، اقتصادی و نهادی، وسایلی را برای به دست آوردن زندگی بهتر تأمین می کند. (عظیمی، ۱۳۸۳: ۱۲۰).

با توجه به تعاریف مذکور، امروزه دیگر توسعه، محصور در مفاهیم و مصادیق اقتصادی نیست بلکه تلقی جدید از مفهوم توسعه، فرآیندی همه جانبه است (نه فقط توسعه اقتصادی) که معطوف به بهبود تمامی ابعاد زندگی مردم یک جامعه است. از این رو توسعه، کلیه عوامل موثر در بهبود شرایط زیستی، یعنی عوامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه را در بر می گیرد. لذا هر کشور می بایست در چارچوب مقتضیات داده های فرهنگی، اقلیمی، محیطی، انسانی و نهادی خود طرح خاصی از توسعه را طراحی و به اجرا بگذارد.

توجه به «ابعاد انسانی توسعه» باعث شده است که سازمان ملل شیوه جدیدی را برای اندازه گیری توسعه ارائه کند که «شاخص توسعه انسانی» نام گرفته است. (پرزد کوئیار، ۱۳۷۷: ۱۰).

مفهوم امنیت

در رویکردهای جدید و معاصر به امنیت یعنی امنیت سخت که مفهوم نظامی از آن استنباط می شود و در قدم نخست به امنیت دولت مربوط می شود جای خود را به مفهومی جدید که متمرکز بر امنیت نرم است، داده است.

در چنین رویکردهایی امنیت نرم یا انسانی زیربنای امنیت ملی و بین المللی را تشکیل می دهد. امنیت انسانی پارادایم جدیدی است که بر محور مردم سالاری، به جای دولت گرایی استوار است. امنیت انسانی در گزارش ۱۹۹۴ برنامه توسعه سازمان ملل با عنوان توسعه انسانی مطرح شد. این گزارش امنیت افراد را با توسعه و حقوق بشر مرتبط می داند و برای امنیت انسانی هفت عنصر تشکیل دهنده قایل شده است: امنیت اقتصادی، امنیت غذایی، امنیت بهداشتی، امنیت محیطی، امنیت (فیزیکی) فردی، امنیت اجتماعی و امنیت سیاسی. این عناصر در نقطه مقابل برداشتی است که امنیت را در رابطه به بقای فیزیکی دولت - ملت و تهاجم نظامی بالقوه ضد آن، تلقی می کند. (عباسی، ۱۳۸۳: ۳۷).

در تلقی جدید از مفهوم امنیت، سهم زنان در استفاده از بهره مندی از امنیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فیزیکی از یک سو و نقش آنها در آوردن صلح پایدار، تحقق عدالت، توسعه و تسریع روند ادغام و ختم جنگ باهم تفاوت می کند.

فرهنگ و سنت

محوریت دین و فرهنگ، مبتنی بر ارزش های سنتی و رویکردهای تندروانه ای مذهبی و به تبع آن موجودیت خانواده های به شدت سنتی، در زندگی زنان و دختران افغانستان غیر قابل انکار است. تمام محدودیت های اجتماعی به اساس آموزه ها و فهم سخت گیرانه از دین توجیه می شود و تندروان مذهبی نیز با استفاده از این ابزار همیشه گی در کنترل و ممانعت از برابری جنسیتی نقش مهمی را بازی می کنند. رادیکالیزم مذهبی در کنار نرم و سنت های قومی، محلی و قبیله ای، مانع مشارکت فعال زنان در عرصه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می گردد. انواع خشونت های خانوادگی که بر مبنای دیدگاه های قوم مدارانه و پدرسالارانه در بستر فقر، سطح پایین سواد، توسعه نیافتگی و ارزش های مذهبی شکل گرفته و به گونه نگران کننده از زنان و دختران قربانی می گیرد. از اواخر سال ۲۰۰۸ میلادی تا حال صدها زن در کشور دست به خودسوزی و یا خودکشی زده اند و یا هم قربانی قتل های ناموسی و تجاوزات جنسی توسط محارم گردیده اند. شناخت نسبت فرهنگ، مذهب و امنیت نقش بسیار مهمی در درک مناسبات نظام ها و ساختارهای دولتی، نهادهای داخلی و بین المللی دارد. در جامعه افغانستان فرهنگ مبتنی بر آموزه های مذهبی بعد مهمی از قدرت به شمار می آید و به برداشته ها و راهکارهای غالب در مورد معنای امنیت و تقویت نقش زنان در روند صلح و توسعه افغانستان تأثیر عمیقی دارد. مسامحه کاری دولت، سکوت معنادار نهادهای دموکراتیک، کنار آمدن گاه گاهی جامعه بین المللی در قبال تخطی ها و نقض حقوق زنان، حکایت از نفوذ تعیین کننده قدرت مذهبی و سنتی در ارتباط با زنان افغانستان دارد. این در حالی است که دولت افغانستان در برداشته های مترقی از اسلام، برخلاف ترکیه، مالیزیا و اندونیزیا، کاری نکرده



است؛ چرا که در طول این سال‌ها نتوانست رابطه منطقی و مبتنی بر قدرت برابر را با جامعه بین‌المللی برقرار سازد. بعد از سقوط طالبان، یکی از خواسته‌های اصلی جامعه جهانی، بسترسازی و ایجاد فضایی جهت برابری، عدالت و تساوی جنسیتی در افغانستان بود. آنچه عملاً در اثر عدم هماهنگی میان دولت افغانستان و جامعه بین‌المللی، رعایت نورم‌ها و ارزش‌های سنتی و اخلاقی جامعه تحت عنوان (احترام به فرهنگ افغانستان)، نبود اراده و ظرفیت کافی در نهادهای بین‌المللی و ساختارهای حکومتی برای تغییرات بنیادین اجتماعی و سیاسی به نفع برابری جنسیتی، و فقدان باور به این که انکشاف حقوق زنان یکی از بنیادهای توسعه و ثبات در کشور است، به باد فراموشی سپرده شد و یا عملاً با بزرگ‌نمایی دست‌آوردهای سطحی، نادیده گرفته شده است.

اقتصاد سنتی

بر مبنای سنت‌ها و باور عمومی، حوزه اقتصاد قلمرو فعالیت مردانه شمرده شده است و در نهایت زنان به وابستگان منفعل اقتصادی مردان تبدیل شده‌اند. چرا که دست‌رسی محدود به نقدینگی و اعتبار، قوانین تبعیض‌آمیز در باره ارث‌بری و حقوق مالکیت، دسترسی محدود به شغل در بخش رسمی و غیررسمی،

عواملی است که زنان افغانستان را به حاشیه کارخانگی و بدون مزد کشانیده است. به موجب آمارهای غیررسمی، میزان بی‌کاری زنان در افغانستان بالا هستند. در حالی که یکی از شاخصه‌های توسعه و امنیت توانمندسازی زنان و دستیابی آنان به اشتغال و فرصت‌های برابر کاری و در نهایت استقلال اقتصادی زنان افغانستان است.

آموزش و پرورش

آموزش و پرورش دختران و زنان در گفتمان برابری جنسیتی، به عنوان مهم‌ترین شاخصه برای رشد مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان به شمار می‌آید. به نسبت محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های حکومت طالبان، میزان اشتراک دختران در مقطع ابتدایی افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته است. اما به اساس اهداف مورد نظر برنامه استراتژیک آموزش ملی افغانستان باید میزان شمولیت دختران تا سال ۲۰۱۴ میلادی بین ۷۲ تا ۹۰ درصد می‌رسید، که چنین نیست. اخیراً ناامنی‌ها و تهدیدات مخالفین باعث شده است که دروازه‌های

مکتب به روی دختران و لسوالی‌های ناامن افغانستان بسته شود. دختران در مناطق جنوبی در ناامنی و به سختی می‌توانند درس‌شان را حداقل تا مقطع لیسه ادامه بدهند. در طی سال‌های اخیر به صورت منظم مکاتب دخترانه در تعدادی از ولایت‌ها به آتش کشیده می‌شوند. از دواج زود هنگام دختران، تسلط دیدگاه‌های سنتی و عرفی و در نهایت ناامنی از عوامل اصلی عدم دسترسی وسیع دختران و زنان افغانستان به امر آموزش و پرورش بوده است.

جایگاه زنان در پروسه صلح

برحسب نوعی دوگانگی امنیت دولت و امنیت اجتماعی، مفهوم صلح نیز در شرف تکوین است. صلح تنها به عدم خشونت و قطع جنگ محدود نمی‌شود؛ بلکه موضوعاتی مانند تحقق عدالت، تامین امنیت اجتماعی و فزیکتی، امنیت اقتصادی و توسعه، در کنار ایجاد نظام پاسخگو را نیز شامل می‌شود. تمام روندهایی که هدف‌شان برقراری صلح است، باید متضمن امنیت فزیکتی و

از اواخر سال ۲۰۰۸ میلادی تا حال صدها زن در کشور دست به خودسوزی و یا خودکشی زده‌اند و یا هم قربانی قتل‌های ناموسی و تجاوزات جنسی توسط محارم گردیده‌اند. شناخت نسبت فرهنگ، مذهب و امنیت نقش بسیار مهمی در درک مناسبات نظام‌ها و ساختارهای دولتی، نهادهای داخلی و بین‌المللی دارد. در جامعه افغانستان فرهنگی مبتنی بر آموزه‌های مذهبی بُعد مهمی از قدرت به شمار می‌آید و به برداشت‌ها و راهکارهای غالب در مورد معنای امنیت و تقویت نقش زنان در روند صلح و توسعه افغانستان تاثیر عمیقی دارد.

اقتصادی زنان باشد. زنان با این که نقش مستقیمی در منازعات ندارند ولی انواع خشونت در جریان جنگ و بعد از جنگ جان صدها زن و دختر را می‌گیرد و فقر و تخریب به‌جامانده از جنگ زندگی آنها را با خطرهای جدی روبه‌رو می‌سازد. تامین امنیت فزیکتی زنان در جریان منازعه و بعد از آن، یکی از پیش‌زمینه‌هایی است که در قطع‌نامه ۱۳۲۵

شورای امنیت سازمان ملل متحد بر آن تاکید شده است. دسترسی آسان زنان به منابع ثروت و تولید و تقویت نقش آنها در طرح و تطبیق برنامه‌های استراتژیک دولت و مشارکت در ساختارهای حکومتی، اجتماعی و سیاسی را نیز در بر می‌گیرد. این امر در حالی ممکن است که تمام قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان لغو گردد. هماهنگی نهادهای دولتی برای بازسازی ساختارهای حکومتی، سیستم عدلی و قضایی، نظام‌های امنیتی و اقتصادی در زمینه پاسخگویی به نیازهای زنان به وجود بیاید؛ تا ضامن سهم‌گیری متوازن زنان در روند صلح و امنیت گردد.

با وجود حضور زنان در میان نیروهای ارتش، پولیس و کارمندان غیرنظامی و ملکی، زنان به‌گونه‌ی اقلیت کوچک در گفتگوها و هیات‌های صلح حضور دارند. زنان در سطح بلند تصمیم‌گیری و تیم‌های مذاکره‌کننده روند مصالحه، به ندرت دیده می‌شوند. تعدادی اشتراک ۲۱ درصدی زنان در جرگه مشورتی صلح، حضور چند تن از زنان در شورای عالی صلح را بخشی از دست‌آوردهای زنان در زمینه حضور حداقل ۳۰ درصد زنان در تمام برنامه‌های ملی و سیاست‌گذاری‌های رسمی می‌دانند. در حالی که دیده

می‌شود که زنان به صورت عمدی از برنامه‌های جرگه صلح در سال ۲۰۱۰ میلادی حذف شده و فرصت و فضای کافی سخنرانی در مجمع عمومی، برای‌شان داده نشده است. نگرانی‌های مشابه در مورد کنفرانس شیکاگو در سال ۲۰۱۲ میلادی مطرح شد که زنان فقط در حاشیه نشست مجال صحبت در مورد خواسته‌ها و نگرانی‌های‌شان را، به دست آوردند. بر علاوه ۹ نفر از ۶۰ نفر اعضای شورای عالی صلح، که بر تطبیق برنامه صلح نظارت دارند زن می‌باشند. روند انتخاب این زنان، کم تعداد بودن‌شان و عدم نمایندگی از منافع و حقوق زنان، انتقادهایی است که بر روند مذکور وارد گردیده است. عدم فهم دقیق از مظاهر برخورد‌های تبعیض آمیز جنسیتی توسط نماینده‌های زنان در شورای صلح نیز نکته تامل برانگیز در رویکردهای تطبیقی با مسایل زنان است. نماینده‌ها به صرف زن بودن نه بلکه به عنوان مجریان، مسوولان و طراحان پالسی‌های کلان ملی و حکومتی، می‌توانند در روند صلح و ادغام مجدد از نیازمندی‌های زنان با قدرت نمایندگی کنند و در روند مذکور تعیین کننده و موثر باشند. مشارکت زنان باید از انتزاع حضور به واقعیت نقش، تغییر پیدا کنند. که این مستلزم زمان بیشتر خواهد بود.

گسترش نقش زنان در روند صلح و توسعه

در جامعه سنت سالار افغانستان برای نهادینه‌سازی فهم درست برابری جنسیتی، باید به ریشه‌های فکری و فرهنگی مسئله برابری زنان و مردان بررسی دقیق صورت گیرد. تلاش‌ها برای تساوی جنسیتی در افغانستان، در اساس و بنیاد خویش در تناقض و تضاد با باورهای دینی غالب قرار دارد. به اساس باورهای دینی، مفهوم جنس یک پدیده مطلق است که با تفاوت‌ها و توانایی‌های بیولوژیکی همراه می‌باشد. زنان در نقش مادر موجوداتی عاطفی و ظریف هستند که به لحاظ بیولوژیکی هرگز قادر به موضع‌گیری و قضاوت در مسند، قاضی و کلان قوم و قبیله کمتر قرار گرفته است. زنان موجودات خانگی‌اند که به عنوان مسوول کارهای خانه چون پرورش اطفال و رسیدگی به امور منزل نمی‌توانند موجوداتی دقیق و فعالی در بازار و داد و ستدهای اقتصادی و مالکیت باشند. زنان به لحاظ بیولوژیکی توانایی لازم ذهنی و جسمی را برای رهبری، تصمیم‌گیری‌های کلان و شرکت در روندهای جدی و مهمی چون جنگ و صلح را نداشته است. بر بنیاد این دیدگاه‌ها، رویکرد تکامل و تفاوت میان جنس و جنسیت منتفی بوده و برداشت‌ها از مفاهیمی چون عدالت، برابری و مشارکت برای زنان به اساس تفسیر غالب از فرهنگ و مذهب صورت می‌گیرد. عدالت عرفی، اقتصاد مردانه، سیاست و حاشیه‌نشینی زنان، موانع و چالش‌های عمیق فرهنگی و مذهبی هستند که سرسازگاری با ایده تکامل تاریخی و جنسیتی ندارند. به این دلیل تمام بازیگران داخلی و خارجی باید به ریشه‌های وابستگی زنان به

عنوان بخشی مهم از فرآیند توسعه توجه کنند و گفتمان برابری جنسیتی و چالش‌های فرهنگی و دینی را از قلمرو ممنوعه و از جمله خط قرمزها بیرون کنند. (فریدمن، ۱۳۸۱: ۱۰۲).

اگر مقاصد و اهداف قطع‌نامه ۱۳۲۵ را در بخش‌های اساسی چون مشارکت، برابری، پیشگیری، رفاه، بازسازی و حفاظت از زنان خلاصه کنیم؛ دولت، نهادهای بین‌المللی، جامعه مدنی، به عنوان مجریان و تطبیق‌کننده‌های قطع‌نامه، نقش‌آفرینان اصلی ارتقای نقش زنان در روند صلح و امنیت هستند. تجربه کشورهای چون نیپال، کانادا و سوئد از تطبیق و پی‌گیری موفقانه‌ای مواد و توصیه‌های قطع‌نامه ۱۳۲۵ و طرح برنامه ملی در حمایت از آن می‌رساند، تحولاتی که در امر مشارکت زنان در زمینه‌های صلح و امنیت، ده سال پس از تصویب قطع‌نامه به وجود آمده است، چشم‌گیر و قابل توجه است. افزایش درصدی مشارکت زنان در سطوح بالای حکومت در زمینه روابط خارجی، نمایندگی‌های بین‌المللی و قوه قضاییه و جابه‌جایی ده‌ها زن در قوه مجریه کشورهای نام‌برده، ثمره طرح و تطبیق برنامه ملی در حمایت از قطع‌نامه مذکور بوده است. نیپال کشوری است که بیش از یک دهه جنگ و خون‌ریزی را متحمل شدند؛ جنگی که در ۲۰۰۶ میلادی پایان یافت. این کشور در دوره بعد از جنگ توجه خاصی را به قطع‌نامه ۱۳۲۵ و ۱۸۲۰ شورای امنیت سازمان ملل در رابطه به زنان، صلح و امنیت قایل شد. در دوره گذار دست‌آوردها و فرصت‌های زیادی برای زنان فراهم شد:

حضور گسترده زنان در ادارات دولتی و پارلمان می‌توان نام برد. در عین حال در قانون اساسی جدید این کشور در سال ۲۰۰۷ میلادی در رابطه به تهیه و تصویب قوانین و ساختارهای حقوقی ویژه برای حمایت از زنان، کاریابی برای زنان، تامین امنیت اجتماعی، اقتصادی زنان و دسترسی زنان به عدالت، تصریح گردیدند. در عین زمان طرح و نشر پالسی و برنامه عمل برای زنان و حمایت از آنان، نیز یکی دیگر از کارکردهای حکومت جدید نیپال بوده است.

دولت افغانستان با استفاده از تجارب کشورهای موفق در زمینه تطبیق کنوانسیون‌ها و قطع‌نامه‌های بین‌المللی، لازم است برنامه‌های عملی را برای قوانین ملی و بین‌المللی تدوین کنند: قانون محو خشونت علیه زنان، کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان و بالا بردن توانمندی زنان، برنامه عملی و لایحه وظایف کمیته محلی صلح و برنامه عملی برای قطع‌نامه ۱۳۲۵ و ۱۸۲۰ شورای امنیت سازمان ملل متحد تدوین و اراده برای اجرای آن به وجود آورد.

نتیجه‌گیری

نتایج به دست آمده حاکی از این است که در سالهای اخیر زنان افغانستان تحولات سازنده و تاثیرگذار فراوانی را از سر گذرانده‌اند. با افزایش آگاهی و گسترش آموزش عالی، آنان توانسته‌اند استعدادها و توانمندی‌های خود را تا حد زیادی



ارتقا دهند و دیگر نمی‌توان زنان را در حاشیه مناسبات سیاسی - اجتماعی نگه داشت. اکنون آنها خواهان منع خشونت و نیز مشارکت سیاسی و دست یافتن به پایگاه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی هستند. گرچه بعد از سقوط طالبان فضای مناسبی برای سهم‌گیری زنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی فراهم شد، ایجاد وزارت زنان و فعالیت آن در قلمرو امور زنان، تاسیس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، حضور نمایندگان زن در لویه جرگه و حضور وزرای زن در کابینه و مواردی دیگری از این قبیل نمونه‌هایی از دست‌آورهای تحولات جدید در افغانستان به شمار می‌رود که بی‌شک تأثیرات فراوان در مشارکت اجتماعی و سیاسی و نیز کنترل و محدود کردن دایره خشونت علیه زنان داشته و دارد و لیکن وقوع برخی از رویدادها مانع از حضور فراگیر و همه‌جانبه زنان در اجتماع از یک سو و از سوی دیگر رفع خشونت بر علیه زنان می‌شود و شعارهای مدافعان حقوق زن در افغانستان را با چالش روبرو م

برخی از مردم افغانستان به خصوص مردان حضور زنان را در عرصه رقابت‌های سیاسی اجتماعی و حضور زنان در فعالیت‌های اجتماعی را نیز نمی‌توانند بپذیرند. در افغانستان ممانعت از حضور زنان در بازار کار و رقابت با مردان یک مشکل جدی است برخی از مردان جامعه افغانستان حتی نمی‌توانند حضور زنان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی بپذیرند. در افغانستان مشکل آفرینی‌ها حتی به تماس‌های تهدید آمیز تلفنی برای زنان نیز کشیده می‌شود. متأسفانه پایین بودن سطح اندیشه و فکر و باورهای به شدت مردسالارانه مردان افغانستان باعث گردیده است که این عده نتوانند بپذیرند که زن و مرد می‌توانند برابری در عرصه رقابت‌های آزاد مشارکت نمایند و این حق قانونی زنان کشور ما است.

نگرانی جدی زنان افغانستان از مطرح شدن حقوق زنان بر سر میز مذاکرات صلح با طالبان، نشان از عدم توجه و عدم هماهنگی در روند انتقال مسوولیت‌ها محسوب می‌شود. حفظ، تقویت و گسترش دست‌آوردهای، هرچند اندک زنان در بیشتر از یک دهه گذشته در برنامه‌های کاری حکومت و وحدت ملی قرار بگیرد و موضوع مشارکت سیاسی زنان باید یکی از دستورالعمل‌های دولت و جامعه جهانی در افغانستان باشد. مبارزه با فقر، بی‌کاری، بی‌سوادی و تعصبات مذهبی و قومی از اقدامات اساسی و عملی در زمینه تأمین امنیت شهروندان و ایجاد صلح در کشور باشد. توسعه نیز در نبود مشارکت و حضور آگانه اقشار مختلف جامعه ممکن نبوده بلکه مانع روند توسعه در کشور می‌گردد.

منابع و مأخذ

۱. فریدمن، جین، (۱۳۸۱)، فمینیسم، ترجمه: فیروزه مهاجر، تهران، قومس.

۲. پرزدکوئیاری، خاویر، (۱۳۷۷)، تنوع خلاق ما، گزارش کمیسیون جهانی فرهنگ و توسعه، تهران، مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو.

۳. دوپوئی، گزایوه، (۱۳۷۴)، فرهنگ و توسعه، ترجمه: فاطمه فراهانی و عبدالمجید زرین قلم، تهران، مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو.

۴. عظیمی، حسین، (۱۳۸۳)، ایران امروز در آینه مباحث توسعه، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۵. عباسی، مهدی، (۱۳۸۳)، تروریسم مجازی؛ تهدیدی برای آینده، نشریه فرهنگ و فناوری، ویژه نامه همایش فرهنگ و فناوری؛ اطلاعات و توسعه، سال اول، شماره سوم.

۶. قاسمی، محمد علی، (۱۳۸۱)، در آمدی بر پیدایش مسائل قومی در جهان سوم، فصل نامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۶، بهار.

زنان از سنت تا مدرنیته و عقلانیت

انگاری؛ دیدگاهها

و رویکردها

■ نبی اخلاقی
■ لیسانس حقوق

چکیده

زنان طبق گفتمان نو و تعامل گرایی از تمام حقوق و مناصب سیاسی و اجتماعی برخوردارند، در این طرز تفکر روی شرایط ها، ملاک ها و تواناییها، توجه لازم صورت گرفته است. گفتمان تعامل گرایی به عنوان یک گفتمان غالب و مسلط در فقه سیاسی جدید بر مبنای عقلانیت و احکام متین اسلامی برگرفته از قرآن و سنت معتبر در حوزه حقوق و رهبری سیاسی زنان، استوار شده است.

در رویاروی این گفتمان، رویکردی سنت گرایی در حوزه عملی و نظری مطالعات حقوق زن در تاریخ بشر پا به عرصه وجود گذاشته است که بر مبنای عرف، عادات، سنن اجتماعی، بوم گرایی و رواج های جغرافیای خاص بنانهاده شده است. در این دیدگاه زنان از حق مشارکت سیاسی، مناصب مهم دولتی و رهبری سیاسی برخوردار نیستند. البته این رویکرد نیز در شرایط های مختلف زمان تغییر و تحول یافته است و به شاخه های کلاسیک و نو قابل دسته بندی است. در دیدگاه نوین سنت گرایان، زنان فقط از حق اجتهاد، مرجعیت، قضاوت و رهبری سیاسی برخوردار نیستند و از سایر مناصب دولتی و سیاسی برخوردارند.

گفتمان تقابل گرایی و نوگرایی که در کشورهای غربی پس از رنسانس و پیدایش نهضت های زنان و بویژه نهضت فمینیستی به عنوان یک گفتمان مسلط مطرح شد و در جهان غرب از طرفداران بسیار برخوردار شدند، بر مبنای عقلانیت انتقادی و آموزه های ایدئولوژی لیبرال دموکراسی در عرصه حقوق و جایگاه زنان در جوامع غرب شکل گرفته است. در این دیدگاه نه تنها که بین حقوق زن مرد تساوی برقرار است بلکه به برتری طبیعی و فطری زنان نسبت به مردان نظریه پردازی کرده اند که این قول را می توان به فمینیست های رادیکال نسبت داد.

باتوجه به سه رویکردی کلی مطرح در مورد رهبری سیاسی زنان، نویسنده دو رویکردی (سنت گرایی، تقابل گرایی) را بخاطر ضعف در ادله و مخالف با سعادت و خوشبختی زنان و مخالف با نیازهای زمان در معرض نقد قرار داده و رویکرد سومی (تعامل گرایی) را که به عنوان گفتمان غالب در بین اندیشمندان و روشن فکران اسلامی در فقه سیاسی مطرح است دفاع کرده است.

واژگان کلیدی: سنت، نوگرایی، زن، مدرنیته، تعامل گرایی، عقلانیت.

رویکرد سنت گرایی

سنت گرایی دیدگاه قدیمی در تاریخ تفکر بشر هستند که بر مبنای رواج های اجتماعی، باورهای بومی و واقعیت های تاریخی استوار است. رویکرد سنت گرایی در مورد زنان دیدگاه خوشبینانه نداشته و همواره در ستیز با تساوی حقوق زنان با مردان هستند. از نگاه تاریخی این طرز تفکر در تاریخ کهن بشر در جامعه های رم و یونان باستان تا جزیره العرب جاهلی ریشه داشته و تا هنوز در برخی کشورهای عقب مانده دیده می شود.

طبق این بینش زنان موجودات درجه دوم، ناقص العقل، ضعیف و ناقص الخلقه محسوب شده واز کرامت انسانی، عزت، شرافت و منزلت انسانی برخوردار نیست، که این موضوع در پیشینه تاریخی این دیدگاه مورد تجزیه و تحلیل قرار داده شده است.

الف - پیشینه و سیر تاریخی رویکرد سنت گرایی در کشورهای مختلف جهان

زنان در جامعه یونان باستان و رم از جایگاه و مقام خدادادی خود هیچ بهره ای نداشته، زنان در اسارت مردان قرار داشته و از آنها به عنوان انسان مریض و ناقص العقل حفظ و مراقبت می شده زنان در یونان کهن نه تنها نقش فرهنگی و اجتماعی ویا مدیریتی نداشته، بلکه کاملاً سخن برعکس و



اسف برانگیز است حتی دانشمندان مثل افلاطون و ارسطو ایده و دیدگاه ارزشمندانه نسبت به زنان نداشته است، کشورهای مختلف، هر کدام متناسب با ایدئولوژی و نگرش حاکم بر اجتماع و فرهنگ سرزمین خود، نظرات متفاوتی را در باب حقوق زن بیان داشته‌اند. افلاطون در زمینه جایگاه زنان در جامعه، نظریات متفاوتی را ارائه داده است. او در کتاب پنجم جمهور، برابری زن و مرد را می‌پذیرد، اما در موضعی دیگر، افلاطون حکم می‌کند که مردان ترسو که زندگی را با بیدادگری سپری نموده‌اند، در قالب و جایگاه زنان می‌باشند، این امر نشانگر دیدگاه کم‌ارزش افلاطون نسبت به زنان است. ارسطو، زن را هم مرتبه مرد قرار نمی‌دهد و در تقسیم بندی حکمت عملی به اخلاق و یا فرد، خانواده و جامعه زن را زیردست مرد ولی حاکم بر بردگان و خدمتکاران بر می‌شمارد. موضع ارسطو و افلاطون از جایگاه زنان در جامعه، از شرایط سیاسی و اجتماعی آتن نشأت می‌گیرد، به طوری که این دیدگاه تا قرن‌ها، امری مقبول و منطقی تلقی می‌گردید. زن یونانی در زندگی دولت-شهری بسیار نقش کمی داشت. ارسطو در مورد اینکه زن دارای فضیلت‌هایی مانند احتیاط، عدالت، شهامت و یا اعتدال باشد، آشکارا اظهار تردید نمود. زن در اندرون خانه به سر می‌برد، بدین معنا که کوشکی در طبقه فوقانی خانه به او تخصیص داشت، ولی در کانون خانواده از ارزش و احترام برخوردار بود. او که در خانه زندانی بود، نمی‌توانست در زندگی اجتماعی سهیم باشد.

قانون و سنت برای پدر خانواده در روم قدیم اختیارات نامحدودی قائل بود. زندگی فامیلی رنگ و بوی مذهبی داشت. بر اساس معتقدات مذهبی، پدر پیشوای دینی و دارای اختیارات نامحدود بود. او می‌توانست پرورش اولاد خود را نپذیرد و نوزاد را سر راه بگذارد یا بفروشد. هرگاه زن یا فرزندش مرتکب گناهی می‌شدند، می‌توانست آنها را محکوم به اعدام کند.

زن از هنگام تولد تا روز مرگش همواره تحت قیمومت قرار داشت، یعنی از بچگی تا سن بلوغ و از آن پس تمامی دوران زندگی بزرگسالی اش زیر سلطه پدر یا شوهر می‌گذشت.

در این دوران دو گونه ازدواج وجود داشت: ازدواج اجباری و ازدواج اختیاری که مستلزم توافق و تایید پدر بود.

پیمان ازدواج اجباری، زن را به رفتن به خانه شوهر و فرمانبرداری از شوهر مجبور می‌کرد. زن رومی زیر دست شوهر و در مقابل قانون عاجز بود.

تا قرن سوم پس از میلاد، ازدواج اجباری همه گیر شده بود، اما از آن پس این شکل ازدواج که در آن، زن تمامی حقوق خود را از دست می‌داد، منسوخ و ازدواج اختیاری جایگزین آن شد که بنا بر آن زن در کانون خانوادگی خود مختار بود. پیش از دوران امپراطوری، زن رومی به

تنهایی و بدون کمک قیم خود نمی‌توانست پیمان ازدواج ببندد و نه وصیت نامه تنظیم کند و یا مالک خود باشد. پس از این دوران وی اجازه یافت که وصیت نامه خودش را تنظیم و امضا کند. در جریان تحول آداب و رسوم، نهاد قیمومت رو به افول نهاد. طبق قانون "کلودیا" زنان از بدو تولد آزاد به شمار می‌آمدند و دیگر پدر خانواده مجاز نبود که در وصیت نامه خود دخترانش را تحت قیمومت کسی قرار دهد.

حقوق مسیحیت عمیقاً از حقوق رومی ملهم بوده است. کشورهای غربی که بوسیله روم فتح شدند، بعداً به مسیحیت گراییدند. کلیسا نفوذ معنوی قابل ملاحظه‌ای در خانواده اعمال می‌کرد و مسائل مهم خانوادگی توسط قدرت‌های مذهبی که قوانین خود را اجرا می‌کردند، حل و فصل می‌شد. این قوانین هنوز هم هست، منتهی قدرت و نفوذ کلیسا برای اجرای آن بسیار افول کرده است. طبق قوانین کلیسا، زنی که ازدواج کرد، شوهر حکم رئیس او را دارد. ازدواج یکی از مراسم هفت گانه‌ای است که موجب تقدیس زوجین می‌شد. ازدواج فسخ ناپذیر، دائمی و منطبق با تشریفات دینی است. باید در نظر داشت که کلیسا همیشه توسط مردها اداره شده است و در سلسله مراتب کلیسا حتی یک زن هم دیده نمی‌شود.

زن در جامعه جاهلی عرب و پیش از ظهور اسلام هیچ جایگاه در خانواده و جامعه نداشته است، زنان در جامعه عرب از حقوق اساسی مانند عزت، شرافت، منزلت، کرامت و حق حیات که حق طبیعی آدمیان است برخوردار نبوده. از حتک حرمت زنان تا دختران را زنده به گور کردن چیزی است که در صفحات قرآن و تاریخ بشر بسیار فراوان به چشم می‌خورد. در میان عرب قبل از اسلام زن مورد احترام نبود. عرب قبل از اسلام زن را موجود بسیار حقیر وسیله‌ای برای ازدیاد نسل می‌دانست.

عرب قبل از اسلام به دختر دار شدن علاقه مند نبود و این عدم علاقه‌مندی بین مردها زیاده‌تر وجود داشت. آنها به حد جاهل بودند که وقتی به آنها اطلاع می‌دادند که صاحب دختر شده از شدت خشم رنگ چهره‌ای شان بر می‌گشت. قرآن عظیم الشان نیز در این زمینه می‌فرماید: «چون یکی از آنان را به فرزند دختر مژده می‌دادند از شدت غم و حسرت رخسارش سیاه می‌شد و سخت دل‌تنگ می‌گردید.

عرب جاهلیت دختران خویش را زنده به گور می‌کردند تا از ننگ دختر دار بودن بری شوند. آنها زنده به گور کردن دخترانش را مایه افتخار و غرور خود می‌پنداشتند و هیچ کسی آنها را از این عمل بسیار زشت و پست مانع نمی‌شد و حتی مادران قادر به منع شوهرش نبود، زیرا در زمان جاهلیت زمام و زعامت خانواده تنها به دست مردان جاهل عرب قرار داشت و مرگ و زندگی فرزندان را در اختیار داشتند. عرب جاهل به بچه‌ی سگ‌ها بیشتر از دخترانش احترام قایل بودند، زیرا آنها بچه سگ‌ها را در آب می‌انداختند ولی دخترانش را زنده به گور می‌کردند. (حکیم

ب- مبانی رویکرد سنت گرایی**۱- سنن اجتماعی و رفتارهای عرفی**

یکی از مهمترین و بنیادی ترین چیزی که محور تحلیل و استدلال رویکرد سنتی را تشکیل می دهد باورها، رفتارها و رواج های اجتماعی است. گرایش های عرفی مردم نقش اساسی در روند استدلال و تحلیل های سنتی گرایان از اهمیت خاص برخوردار است، در جامعه سنتی محور و بنیاد امور را رفتارهای قبیله ای، رابطه های قومی و باورهای اجتماعی مردم تشکیل می دهند. بنیاد گرایان نقل گرا یک سلسله روایات و منقولات جعلی و ضعیف را در اختیار جامعه بشری قرار می دهد و براساس آن در قسمت ایدئولوژی سازی گام بر می دارند. وهمین دو فاکتور تکلیف سنت گرایان را در مواجهه با امور فردی و اجتماعی روشن می سازد. به همین دلیل این رویکرد با عقلانیت و رفتارهای عقلانی مخالفت داشته و دست آوردهای عقلی محض و یا دست آوردهای عقلی که براساس دین پیش می رود به حاشیه ها می زند. جامعه که در آن تفکر و اندیشه قومی و قبیله ای رشد و توسعه داده می شود یک جامعه بسته محسوب شده که از نگاه معرفتی جامعه بسته در مقابل جامعه باز قرار دارد، معمولاً در جوامع بسته نهاد های اجتماعی و کردار های اجتماعی بی انعطاف و نسبتاً ثابت و یک نواخت است، مقام و منزلت فرد از پیش تعیین شده است. کارل پوپر یکی از اندیشمندان قرن بیستم در این باره می گوید در جوامع بسته رفتارهای اجتماعی و نهاد های اجتماعی بی خاصیت است، دلیلش این است که نوع تفکر در چنین جوامع جادویی است، نه عقلانی آنچه در این جوامع حاکم است تابوها است (پولادی، ۱۳۸۶: ۱۳۱). طبق تفکر و اندیشه سنتی آنچه که معیار و ملاک ارزشها، باور ها و رفتارها است عرف و سنن اجتماعی بشر است.

۲- جغرافیا گرایی

بوم گرایی و جغرافیا گرایی در سنت نظری اصحاب سنت گرایی جایگاهی رفیع دارد. آنان تقریباً همه ی آیین ها، احکام و سنت های جاری در میان بوم های مختلف را به آیین ها، احکام و سنت های جاری در یک منطقه خاص جغرافیایی تقلیل می دهد و عرف رایج در یک محیط جغرافیایی را که سنن اجتماعی و منقولات ناظر به آن محیط و یاناشی از آن محیط است بر عرف رایج در محیط های جغرافیایی دیگر اصالت و ترجیح می دهد.

جغرافیا گرایی (اصالت جغرافیا) به صورت کل به تمام نهاد ها و کیفیات عرفی، رسمیت و قدسیت می بخشند، برتن عرف مقبول جامعه، عرف مشروع می پوشانند. تفکر که بامبانی و خواستگاه بوم گرایی وارد تعاملات اجتماعی می شوند معمولاً بر رواج ها و باور های بوم و منطقه خاص خود شان لباس مشروعیت و مقبولیت را می دهند،

عرف و باورهای بوم های دیگر را رد و مورد نقد قرار می دهد و با تفکر نفی بوم های دیگر که مقبول و مشروع در نزد منطقه دیگر است پیش می روند. سیاست خارجی بوم گرایان بر مبنای ضدیت و رد بوم های دیگر استوار است. در کل رویکرد سنت گرایی به صرف نظر از دلایل یا علل بسیاری که برای معارضه با تجدد گرایان ترانسفورمیست دارد، به این دلیل عمده نیز با مدرنیت در جدال است. (حکیم پور، ۱۳۸۴: ۵۴).

۳- تاریخ گرایی

تاریخ گرایی یعنی اصالت دادن به واقعات و تعیینات تاریخی در این نگرش واقعیت های تاریخی که در دل تاریخ اتفاق افتاده نقش عمده ی را در مواجهه با برخورد با مسایل فردی و اجتماعی ایفا می کند. امر واقعی قدسیت را از دست داده و واقعه های تاریخی مبنای ارزشها و باور های فردی و اجتماعی را در جامعه انسانی تشکیل می دهد. رویکرد سنت گرایی آب را از سرچشمه می بندد امر واقع را چنان اصالت و قداست می دهد و فراخانی آن را به قدری توسعه و گسترش می دهد که جای برای پرسش گری پیرامون واقع امر نمی ماند، فی المثل یک امر واقع این است که اسلام نهاد برده داری را ملغی نساخته است. سنت گرایان بر همین اعتبار یعنی از این حیث که اسلام به الغای برده داری حکم نداده است نتیجه می گیرند که برده داری با روح اسلام سازگاری دارد، چرا که اگر برده داری با اسلام ناسازگار می بود اسلام آن را ملغی می ساخت در حالی که امر واقع خلاف آن را نشان می دهد. ایراد عمده آنان این است که امر واقع را یکسر دست ساخت شریعت می داند حال آنکه دین و شریعت ناظر و نازل به امر واقع است و نه خالق و سازنده آن. (همان، ۱۳۸۴: ۵۵).

رویکرد نوگرایی

نویگرایی به عنوان یک گفتمان غالب و مسلط در دنیای جدید به دو گرایش رادیکال و اصلاح طلب منقسم شده است. نوگرایان رادیکال به صورت کل منکر ارزش های سنتی هستند، آنان مخصوصاً به هیچ عنوان پیروی از آیین ها، احکام، سنت ها و رویه های حقوقی، اخلاقی، و اجتماعی مربوط به سده های گذشته را راهکشا نمی دانند. ویکسر در صدد جابه جای آنها با آیین ها، احکام و رویه های جدید به شیوه ی سریع و انقلابی اند. رادیکال ها تغییر بنیادی و ریشه ی سنت را خواستار هستند و همین سنت ها را مانع توسعه و تحول اجتماعی می شمارند.

نوگرایان اصلاح طلب اما اگر چه پاره ی از اشتراکات بانوگرایان رادیکال دارند. اما در تغییر بنیادی سنت با آنها همنا نیستند. نوگرایان اصلاح طلب در واقع تنها خواستار اصلاح سنت ها در برخورد با دنیای متحول جدید هستند، آنهم نه براساس ارزش های متخذ از فرهنگ جدید. آنان بنیاد ارزش های اخلاقی را به ویژه به چیزی فراتر از عنصر زمان و تاریخ مربوط می کنند و لذا از این جهت تفاوتی میان امر سنتی و امر مستحدثه و جدید قابل نیستند.



نوگرایی دیدگاه و نظریه است که در مقابل رویکرد سنتی و قدیمی در جهان غرب بعد از دوران نوزایی علوم و در عصر رنسانس شکل گرفت. این دیدگاه بر مبنای تفکر نو و عقلانیت انتقادی، شأنیت تاریخی و گریز از فرمالیسم استوار است. در این طرز تفکر زنان در جامعه و خانواده از جایگاه بلند و رفیع برخوردار است. حق مشارکت سیاسی و اجتماعی، حق دخالت در امور حکومتی و از حق استخدام در ادارات دولتی برخوردار است.

در عصر رنسانس نهضت ها و جنبش های مختلف در جهان غرب در زمینه های حقوق زن شکل گرفت که یکی از آن جنبش ها نهضت فمینیستی است.

۱- پیشینه تاریخی رویکرد نوگرایی در جهان غرب

فمینیسم به عنوان یک جنبش سیاسی به سال ۱۸۴۸ با نام «نهضت سیکافالز» در آمریکا مطرح شد. در همین سال بود که اولین منشور دفاع از حقوق زنان در کشور آمریکا اعلام شد. سپس، برخی دانشمندان، نظریه برابری زن و مرد را در چارچوب حقوق فردی و اومانیتی مطرح کردند.

نهضت فمینیسم در جوامع غربی تا اواخر قرن نوزدهم توفیق چندانی نداشت، اما در اوایل قرن بیستم، اولین بار نهضت طرف داری از حقوق زنان در انگلیس آغاز شد. شعار این جنبش «رسیدن زنان به حقوق رأی، کار و آموزش» بود؛ در سال ۱۹۱۸ برای اولین بار زنان انگلیسی به حق رأی دست یافتند. دسترسی به آموزش در تمامی سطوح برای فمینیست های قرن ۱۹ پیروزی بزرگی به شمار می رفت. اولین موفقیت نهضت فمینیستی پس از جنگ جهانی دوم، تصریح به برابری حقوق زن و مرد در اعلامیه حقوق بشر بود که از سوی سازمان ملل در سال ۱۹۴۵ منتشر شد.

از این پس، به ویژه پس از دهه ۶۰ جنبش های

فمینیستی به یک نهضت جدید فکری تبدیل شدند که کاملاً با نهضت اولیه فمینیستی تفاوت ماهوی داشت. فمینیست های جدید، خواهان برابری کامل زن و مرد در

تمامی عرصه ها بودند و شعارشان «زنان بدون مردان و با رفتار های مردانه» بود. علت اصلی ظهور جنبش فمینیستی در جوامع غربی، در واقع ظلم و ستم هایی است که در این جوامع نسبت به زنان شده است. فمینیست ها ریشه استبداد حاکم بر زنان را در وابستگی اقتصادی آنان به مردان و نیز وجود نظام خانواده مردسالار می دانند. از دیگر عوامل شکل گیری نهضت فمینیستی در جوامع غربی، وجود خشونت خانگی شدید است. خانه غالباً به عنوان پناهگاه امنیت تصور می شود، اما در این جوامع، به جایگاهی خشن تبدیل گشته بود. آزار و تجاوز جنسی نیز از عوامل زمینه ساز برای شکل گیری نهضت فمینیستی در جوامع غربی بوده است.

باتوجه به گرایش ها و باور ها نسبت به زنان نهضت فمینیستی در سال های اخیر به شاخه های متعدد تقسیم شدند که می توان از آن جنبش های لیبرال، رادیکال، سوسیال و مارکسیست نام برد. هر چند همه این نهضت ها معتقدند که زنان موجوداتی فرودست و شهروند درجه دوم هستند و باید برای رهایی آنان و احقاق حقوقشان مبارزه کرد، اما در کیفیت مبارزه و چگونگی کسب آزادی آن ها توافق چندانی ندارند.

فمینیست های لیبرال به بحث حقوق برابر، برای زنان و برخورداری آنان از همه حقوق شهروندی هم چون مردان می پردازند و ریشه ظلم و ستم بر زنان را فقدان حقوق مدنی و فرصت های کافی و برابری آموزشی در جوامع مدنی غربی می دانند و مدعی اند جنسیت، هرگز تعیین کننده حقوق افراد نیست.

فمینیسم های رادیکال، بر احساسات و روابط شخصی تکیه می کند و نابرابری های جنسی را حاصل نظام خانواده مردسالار می انگارد و معتقد است که وضعیت نابرابر اجتماعی باید از اساس متحول شود. برخی از آنان معتقدند زنان به دلیل تفاوت های تناسلی، از لحاظ جسمی ضعیف تر از مردان اند و همین موضوع سبب شده است که زنان برای تأمین امنیت جسمانی خود به وابستگی به مردان تن دهند.

فمینیسم مارکسیستی: این گرایش، برگرفته از اندیشه

در رویاروی این گفتمان، ریکردی سنت گرایی در حوزه عملی و نظری مطالعات حقوق زن در تاریخ بشر پا به عرصه وجود گذاشته است که بر مبنای عرف، عادات، سنن اجتماعی، بوم گرایی و رواج های جغرافیای خاص بنا نهاده شده است. در این دیدگاه زنان از حق مشارکت سیاسی، مناصب مهم دولتی و رهبری سیاسی برخوردار نیستند. البته این رویکرد نیز در شرایط مختلف زمان تغییر و تحول یافته است و به شاخه های کلاسیک و نو قابل دسته بندی است. در دیدگاه نوین سنت گرایان، زنان فقط از حق اجتهاد، مرجعیت، قضاوت و رهبری سیاسی برخوردار نیستند و از سایر مناصب دولتی و سیاسی برخوردارند.

گفتمان تقابل گرایی و نوگرایی که در کشورهای غربی پس از رنسانس و بیدایش نهضت های زنان و بویژه نهضت فمینیستی به عنوان یک گفتمان مسلط مطرح شد و در جهان غرب از طرفداران بسیار برخوردار شدند، بر مبنای عقلانیت انتقادی و آموزه های ایدئولوژی لیبرال دموکراسی در عرصه حقوق و جایگاه زنان در جوامع غرب شکل گرفته است. در این دیدگاه نه تنها که بین حقوق زن مرد تساوی برقرار است بلکه به برتری طبیعی و فطری زنان نسبت به مردان نظریه پردازی کرده اند که این قول را می توان به فمینیست های رادیکال نسبت داد.

های مارکس و انگلس درباره زن است. این نظریات برای رفع استثمار و احیای حقوق برتر زنان در جوامع سرمایه داری پدید آمده است که زنان به عنوان نیروهای مولد در حوزه خانواده، روابط تولیدی را بازآفرینی می‌کنند و نقش به‌سزایی در مراقبت از نیروی کار و پرورش نسل کارگر برعهده دارند. آنان معتقدند تا زمانی که نظم، مالکیت و خانواده سرمایه داری وجود دارد، اسارت زنان تداوم خواهد داشت. از این رو، نظریه حذف خانواده (کوچک ترین واحد اقتصادی جامعه) را مطرح کرده اند.

فمینیسم سوسیال: این جریان فکری در ادامه اصلاح اشتباهات فمینیسم رادیکال پدید آمد و معجونی از گرایش مارکسیستی و رادیکالی است. آنان معتقدند که جنس، طبقه، نژاد، سن و ملیت، همگی اسارت و ستم دیدگی زنان را موجب می‌شود و فقدان آزادی زنان، حاصل شرایطی است که زنان در آن حوزه‌های عمومی زیر سلطه در می‌آیند و رهایی آنان تنها زمانی امکان پذیر است که تقسیم جنسی کار در همه حوزه‌ها از میان برود.

از نظر لیبرالیسم، سلطه مذکر از تعصب غیرمنطقی ریشه گرفته است و باید از طریق بحث و گفت‌وگوهای منطقی حل شود، اما سوسیال فمینیست‌ها، سلطه مرد را بخشی از پایه و بنیان اقتصادی جامعه می‌دانند. بنابراین، محو سلطه مردان را مستلزم تغییر شکل در اساس اقتصاد جامعه می‌دانند.

فارغ از تأثیرات منفی که جنبش فمینیستی در جوامع شرقی و اسلامی از خود برجای گذاشته، فمینیسم، علی‌رغم همه کاستی‌هایش، موفقیت‌هایی را نیز برای زنان جوامع غربی - که از حداقل حقوق اجتماعی و سیاسی برخوردار نبودند - در پی داشته که از آن جمله، می‌توان به این موارد اشاره کرد: زنان جوامع غربی که از ابتدایی‌ترین حقوق شهروندی هم چون حق مالکیت و ارث محروم بودند، جایگاه نسبی خود را بازیافتند و امروزه دست کم به آنان هم چون انسان نگرسته می‌شود. کسب استقلال نسبی اقتصادی زنان و حضور آنان در عرصه فعالیت‌های اجتماعی، ایجاد حس اعتماد نسبت به زنان به عنوان یک قدرت اقتصادی و سیاسی و حضور در عرصه‌های علمی و فرهنگ و نیز مشارکت سیاسی آنان در کسب حق رأی از جمله پیامدهای مثبت جنبش‌های فمینیستی در دنیای غرب بوده است.

علی‌رغم پیامدهای مثبت جریان فمینیستی برخی از پیامدهای منفی را نیز نهضت فمینیستی داشته است که در ذیل به مهمترین آنها مختصراً اشاره می‌شود.

زنان عصر پس‌انگرای (پست مدرنیسم)، به گونه‌ای دیگر، عصر بر برداری نوین را سپری می‌کنند و وضعیت آنان بسیار رقت بار است. آنان به عنوان کالای جنسی در تبلیغات به شمار می‌آیند و از آن‌ها ابزاری برای فروش

کالاها بهره می‌جویند؛ البته فمینیست‌ها، این امر را به عنوان پیروزی بزرگ مبارزات خود قلمداد می‌کنند.

در پرتو مرد انگاری زنان، بنیان خانواده فروریخته و ازدواج‌های غیررسمی و طلاق‌های فراوان، اساس فرهنگ و تمدن غربی را متزلزل ساخته است. این امر، امروز یکی از بزرگترین دغدغه‌های فکری اندیشمندان غربی است.

گسترش فمینیسم در عرصه رسانه‌های جمعی موجب شده که روابط درونی خانواده‌ها به اشاعه فرهنگ بی‌بندوباری کشیده شود، فحشا و فساد اجتماعی را پدید آورد و موجب اشاعه سکسیسم گردد.

توجه نکردن به فلسفه آفرینش زنان و تفاوت‌های زیستی آنان، موجب شده فمینیست‌ها تصویری خشن، سلطه‌گر و خشونت طلب از مرد آرایه دهند و درصدد مبارزه با آن برآیند و زمینه‌ساز بروز ناهنجاری و نزاع‌های خانوادگی و نیز تزلزل بنیان خانواده و وقوع طلاق‌های فراوان شوند. امروز آمار زنان و مردان مجرد و گریزان از ازدواج در جوامع غربی نگران‌کننده است به طور معمول زنان شاغل در بازار بین چهل تا پنجاه درصد که در شهر زندگی می‌کردند، مجرد بودند و بسیاری هم به علت نداشتن کار، به فحشا پناه برده بودند. پس مزد کم، بیکاری، دشواری‌های کار و فحشا، سرنوشت محتوم زنان در جوامع مدنی غربی شد که نتیجه تحقق شعارهای فمینیستی بود.

بنابراین نهضت فمینیستی نه تنها که خدمت در حق زنان جوامع غربی نتوانیست. و نه تنها که جایگاه و پایگاه زنان را تثبیت نکرد. بلکه نتیجه رفتارهای این جریان باعث از بین رفتن منزلت، عزت، و کرامت انسانی شد و از زنان استفاده ابزاری شد و زنان به عنوان آله و ابزار به دست مردان شهوت پرست قرار گرفتند.

۲- مبانی رویکرد نوگرایی

دیدگاه نوگرایی ریشه در یک سری رفتارها و تفکری دارد که برپایه آن ارزشها و هنجارها شکوفایی و بویایی پیدامی‌کند. عقلانیت انتقادی خصوصاً برای نوگرایان رادیکال و شأنیت تاریخی از مبانی مهم این طرز تفکر هستند.

۳- عقلانیت انتقادی

در پارادایم نوگرایی که مبتنی بر نوعی ترانسفورمیسم است عقل فقط منبعی مجمل در کنار دیگر منابع استنباطات فقهی کتاب، سنت، اجماع - است بلکه صرف نظر از آن مبادی عمده‌ی مراجعه‌ی بشر عادی به کتاب و سنت نیز هست، ولذا جایگاهی کلیدی هم در فرایند فهم متون دینی و هم اجتهاد فقهی دارد.

عقلانیت نوگرایی اما در رویکرد اصلاح طلب در کنار وحی و روایات و به طور کلی منقولات قرار می‌گیرد و به توضیح و تبیین آن می‌پردازد و از این رو ملازمه منطقی با منابع شرعی دارد. چنانکه گفته شده «ماحکم به العقل، حکم به الشرع و ماحکم به الشرع، حکم به العقل». ولی رویکرد



رادیكال عقل خود بنیاد را منبع و پایه‌ی حقوق و از جمله حقوق زنان قرار می دهد و از عنایت به منابع شرعی قاصر است.

عقلانیت اصلاح طلب در صدد توجیه شرعی عقل نیست، بلکه تلاش می کند تا شرع را براساس دقت های عقلی توجیه کند و متون و منابع شرعی - اعم از وحی و روایات و احادیث - را در پناه روش های عقلی مورد ارزیابی قرار داده و به تبیین نسبت آنها با شرایط متحول بپردازد. عقلانیت نوگرا به صورت کل رویکردی انتقادی و تنقیح آمیز نسبت به روش های اجتهاد، منابع فقه و حتی اصول موضوعه و غایت فقه دارد. عقل در گفتن نوگرایی و ترانسفورمیست ها به ویژه یک پدیده‌ی معارض با وحی نیست، بلکه رسول باطنی انسان است لذا نه انزال وحی نافی از تکالیف عقلی بوده و نه ارتکازات عقلی پدیده‌ی وحی را در دنیای جدید متحول بلا موضوع می کند، بل عقل به تداوم و استمرار حضور وحی در عصر جدید کمک می نماید.

گفتمان نوگرا هم چنین می پذیرد شناخت از حقیقت کتاب، سنت نسبی و غیر مطلق است، بی آنکه حقیقت را از اعتبار مطلق خود عزل کند. لذا کوشش جمعی برای کشف حقیقت و در عین حال اختلاف آدیان برسر این فرایند را امری طبیعی می شمارد، و از این رو نتایج استنباطات فقهی را قابل چون و چرا و جدل منطقی و عقلی می داند، زیرا از این دیدگاه هر گونه استنباط بشری اعم از فقهی، فلسفی و علمی محکوم به نسبییت هستند. (حکیم پور، ۱۳۸۳: ۶۳-۶۴).

۴- شأنیت تاریخی

یکی دیگر از مبانی مهم نوگرایان ترانسفورمیست شأنیت تاریخی است که تمام ارزشها و باور های آنها بنابر اصل شأنیت تاریخی معنا و بروز داده می شود. گفتمان نوگرایی به شأنیت تاریخی احکام باورمندند. از این دیدگاه هر حکم فقهی ضمننا حاوی روایتی تاریخی از موضوع احکام فقهی است. از طرف دیگر امور متغییر زمان و تاریخ هستند که باعث تغییر موضوعات و احکام می شود. نوگرایان به ویژه نوگرایان اصلاح طلب احکام را ناظر و نازل بر شرایط متعین تاریخ می دانند و به همین دلیل با تغییر شرایط خواستار تغییر احکام البته براساس اصول موضوعه فقهی و همچنین مبادی اخلاقی، فلسفی، کلامی و انسان شناختی فقه می شوند. طبق دیدگاه و تفکر نوگرایان نه تنها سنت پیامبر شمول شرح تاریخی است بلکه کتاب نیز چنین است زیرا کتاب در جامعه معین، با انسانها، روابط اجتماعی، پیوندها، ارزش های اخلاقی و مناسبات اقتصادی و سیاسی معین و همچنین به زبانی مشخص نازل شده که مبتنی بر قلمرو فرهنگی متعینی بود و لذا به طور طبیعی متضمن شرح تاریخ است.

نوگرایان معتقدند که جامعه‌ی انسانی هیچ گاه خالی از

تغییر و تحول نیست، مناسباتش تغییر می کند و همواره با اقتضائات جدید مواجه می شود و لذا فرض احکام ثابت برای آن دور از تدبیر و درایت مآل اندیشانه است. اما احکام ثابت به عنوان یک مدل واره‌ی حقوق، اخلاق پایه‌ی مناسبی برای استنباط و اجتهاد فقهی متحول است. (همان، ص ۶۴).

۵- ارزش گرایی در مقابل قانون گرایی

نوگرایان برخلاف سنت گرایان و بویژه بنیاد گرایان که قرآن به مثابه کتاب قانون برای مسلمانان و حتی تا یوم الاخر می شمارند، آن را بیشتر به عنوان کتاب ارزشی که تعریف کننده‌ی مبادی اخلاقی و آرمانی مسلمانان است تصور می کنند و لذا برخلاف سنت گرایان کوشش اصلی خود را به کشف احکام لابلای آیات قرآن برای پیاده کردن موبه مو و دقیق آنها در شرایط متحول کنونی بل به استخراج روشمند و مضبوط ارزش های اخلاقی مستتر در آیات قرآن برای پی افکندن نظام حقوقی و فقهی خود بر مبنای آن معطوف می کنند.

نوگرایان اصلاح طلب اما به شأنیت تاریخی آن دسته از آیاتی که متضمن ارزش های بنیادین اخلاقی در قرآن هستند، معتقد نیستند و آنها را ماورای تاریخی می دانند. (حکیم پور، ۱۳۸۴: ۶۵).

رویکردی تعامل گرایی

پارادایم تعامل گرایی که در واقع در وسط دیدگاه های نوگرایی و سنت گرایی قرار دارد، نسبت به دو دیدگاه اولی و دومی راه بهتر و مقبول تری را پیموده است. در این دیدگاه در مورد زنان و جایگاه سیاسی و اجتماعی زنان نه راه افراط پیموده شده و نه راه تفریط. تعامل گرایی نه راه سنت گرایان و بنیاد گرایان را پیش گرفته و نه راه نوگرایان و سکولاریست ها را تثبیت می سازد. نظریه تعامل گرایی نه آن قدر دیدگاه خوشبینانه نسبت به زنان دارد که اصحاب نوگرایی در پیش گرفته بود و نه نسبت به زنان دیدگاه بدبینانه دارد که پیروان مکتب سنت گرایی و فیکسیستی داشتند. در این مکتب به معیارها و ملاک های انسانی، روانی، زیست شناختی، فیزیکی توجه شده و طرفدار تعامل و تعادل میان حقوق زنان و مردان هستند.

مبانی دیدگاه تعامل گرایی؛ عقلانیت و آموزه های متین اسلامی

پیامبر اسلام زمان در شبه جزیره العرب پایه عرصه گتی گذاشت که سایه های جهل و تاریکی تمام مردم این سرزمین را پوشانده بود. اولین شعار پیامبر با کلمه اقرا شروع و کم کم در جامعه جاهلی طنین انداز شد. عصر پیامبر درخشان ترین عصر برای زنان در دنیا است. از اعصار باستان تا رنسانس، مدرنیته و پست مدرنیته در سراسر این تاریخ در هیچ عصری زن موفق به کسب جایگاه واقعی و شایسته خود نشد. اسلام اگر چه در عصر ظهور کرد که مردم در اوج انحطاط و جاهلیت به سر می بردند، و سالها پس از ظهور اسلام و ایمان آوردن بسیار از مردم عصر جاهلیت؛

هنوز هم رسوبات و ته مانده عقاید و نگرش های جاهلانه باقی است. بهر حال زنان در اسلام از جایگاهی والای انسانی برخوردار است و در ترویج و ارتقا بخشیدن مقام زن اسلام پیروز بوده است. دختران که تادیروز مایه ننگ و ذلت خانواده بودند، زنده به گور می شدند، در سایه اسلام نه تنها که مایه ننگ و ذلت نبودند، بلکه مایه عزت و فخر خانواده شدند.

پیامبر آمد به تمام رفتار های نادرست و زنده به گور کردن دختران اعراب جاهل نه گفت. در واقع در عصر پیامبر زنان از جایگاه و پایگاه اصلی اش برخوردار شد. مبنای اصلی تمدن اسلامی بر قرآن بنا نهاده شده است. قرآن جایگاه رفیعی به زن اختصاص داده است. یک سوره کامل در قرآن، بنام سوره نساء به زن تخصیص داده شده است.

پیامبر (ص) نسبت به زن احترام خاصی قایل بود و مرتباً درباره محبت و مهربانی و مدارایی، با آنها سفارش می کرد، به زنان سلام می کرد و مکرر می فرمود: من از دنیای شما سه چیز را دوست می دارم و آن سه چیز عبارتند از: عطر، زن و نماز که روشنی چشم من است» حبیب الی من دنیاکم ثلاث: النساء و الطیب و جعلت قره عینی فی الصلاه» (روش خوشبختی، ص ۸۹). ناگفته پیدا است که این سخن پیامبر (ص) به خاطر شهوت و غریزه جنسی نبود، بلکه آن حضرت با ایراد چنین سخنانی می خواست زنان را که در نظر اعراب، موجدی بی ارزش و در حد یک حیوان بودند، بزرگ جلوه دهد. بدین جهت، زن را در ردیف نماز که امری عبادی و مقدس است، قرار داد و با این تعبیر، زن را به بالاترین مقام ترقی داد. «میمونه»، همسر پیامبر ص می گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: بهترین مردان امت من کسی است که نسبت به همسر خود بهترین رفتار را داشته باشد و بهترین زنان امت من کسی است که نسبت به همسر خویش بهترین کردار را داشته باشد. هر زنی که آبستن می شود، هر شب و روزی که بر وی می گذرد، برابر با هزار شهید، اجر و پاداش دارد. بهترین زنان امت من زنی است که در آنچه معصیت نباشد، رضای شوهر را به دست آورد و بهترین مردان امت من، مردی است که با خانواده اش به لطف و مدارا زندگی کند. چنین مردی هر روزی که بر او بگذرد، اجر صد

بنابر این در دولت نبوی و حکومت درخشان پیامبر اسلام در سرزمین مکه و مدینه زنان از جایگاه و تمام کمالات انسانی برخوردار بوده در دولت پیامبر اسلام زنان در توسعه و گسترش فرهنگ دینی بسیار نقش اساسی داشته، زنان در بعد سیاسی و اجتماعی نقش فعال داشته بوده، حتی زنان در غزوات و جنگ ها نیروها و سربازان اسلام را همراهی می کردند.

درواقع در تاریخ بشر از جایگاه واقعی زنان در عصر نبوی بسیار حرف و حدیث های است که در این جا همین قدر

کفایت می کند که نوشت «هویت گم شده حقیقی زنان در عصر درخشان پیامبر بازیابی شد».

نتیجه گیری

موضوعات و واژگان چون رهبری، رهبری سیاسی، زعامت، مرجعیت، اجتهاد و فقاهاست از جمله مفاهیم و واژگان در مورد زنان است، که از طرفداران و مخالفان بسیاری برخوردار اند. بحث بر خورداری و عدم بر خورداری زنان از حقوق سیاسی و اجتماعی در میان فقها و اندیشمندان اسلامی میدان وسیع درگیری علمی را به جود آورده است. محققان و اندیشمندان که بارویکرد منفی در مورد جایگاه سیاسی زنان قلم زنی کردند، زنان را از هرگونه مشاغل عمومی و سیاسی بازداشته و نمی گذارند که زن در صحنه های سیاسی و پست های مهم مدیریتی کشور ایفای وظیفه نمایند. نگارنده در بحث چارچوب نظری این رویکرد را بنام سنت گرایی نام گذاری نموده است.

سنت گرایی رویکردی است که طرفدار عدم بر خورداری زنان از تمام مناصب دولتی است. این رویکرد بیشتر بروجوه زیست شناختی، روان شناختی و فزیولوژیکی زن و مرد تکیه می کند. مرد را نوع و واحد برتر حیاتی به شمار می آورد و اصولاً زن را در مرتبه ی فروتر حیات انسانی می نشاند.

طرفداران این رویکرد برای اثبات ادعای خود شان (عدم بر خورداری زنان از تمام مناصب دولتی) از قرآن گرفته تا روایات، سیره و حتی اجماع تمسک کرده اند.

در نقطه مقابل این دیدگاه، رویکردی دیگری وجود دارد که با رویکرد مثبت و سازنده و با تفکر و اندیشه معتدل وارد تعاملات اجتماعی و سیاسی شده است که در نظریه پردازان راه افراط و تفریط را به حاشیه رانده است. این رویکرد بنام رویکرد تعامل گرا نیز شهرت دارد. جوهر این رویکرد بر این اصل استوار است که جنس مؤنث از لحاظ ویژگی های بیولوژیکی و همچنین از حیث خاصه های روان شناختی تفاوت های با جنس مذکر دارد. اما این تفاوت ها اولاً نه طولی بلکه عرضی هستند، ثانیاً فقط سویه های زندگی دو جنس را در برمی گیرند و بالطبع تسری در عرصه های اخلاقی و انسانی ندارند. ثالثاً این تفاوت های فیزیکی و بیولوژیکی باعث نمی شود که حقوق سیاسی و اجتماعی زنان دست خوش تغییر قرار گرفته و در نتیجه زنان از فعالیت های سیاسی، مانند رهبری و زعامت سیاسی محروم شوند. این رویکرد تمامی دلایل گروه نخست را در آینه بررسی و نقد قرار داده و خود دلایل معتبری بر رهبری سیاسی زنان و سایر مناصب دولتی از آیات، روایات، سیره سیاسی و اجتماعی پیامبر و دلیل عقلی بر تحکیم ادعای خود اقامه می کند. در رویاروی این دو رویکرد، رویکرد سوم در جهان غرب شکل پیدا کرده که بیشتر در مقام نظر و تئوری می ماند و در مقام رفتار و عمل کرد جایگاه درخور ندارد. این دیدگاه و رویکرد که بنام دیدگاه (نوگرایی) یا (تقابل گرایی) نیز شهرت دارد، مدعی تساوی حقوق زن در همه عرصه ها



و از همه جهت اند. بنیان و اساسی این رویکرد بر این اصل استوار اند که زن و مرد هیچ تفاوت و تمایز زیست شناختی و روان شناختی واقعی باهم ندارند و تمایزات صوری آنها بیشتر ریشه‌ی غیرطبیعی، اجتماعی، تاریخی و یا تربیتی دارد. لذا هیچ دلیلی بر برتر انگاری مرد نسبت به زن وجود ندارد. این دیدگاه هم عصر با رنسانس و فمینیسم در جهان غرب شکل گرفت و بعد از آن به سرعت وارد جغرافیای فکری انسان شد. پایه و اساس تساوی گرایی (تقابل گرایی) را می توان به همین زمان تاریخ رفرنس داد.

امروزه فمینیسم به شاخه های متعدد تقسیم بندی شده است. و مکاتب افراطی تری نیز سربرآورده اند که برخلاف فمینیسم کلاسیک نه در صدد اثبات برابری های جوهری زن با مرد بلکه در صدد اثبات برتری فطری و طبیعی زن بر مرد می باشند؛ فمینیسم رادیکال را باید جزو این دسته به شمار آورد.

نگارنده در این نوشتار همان دیدگاه معتدل و تعامل گرایی را بخاطر که از پشتوانه و دلایل متقن و معتبری برخوردار است اختیار نموده و به عنوان رویکرد که می تواند از یک طرف تعادل میان حقوق زن و مرد برقرار کرد و از طرف دیگر زنان را در تمام عرصه های سیاسی و اجتماعی آزادی فعالیت می دهند، دفاع کرد.

در این دیدگاه به تمام جهات و حیات انسانی زن و مرد به دقت نگاه شده است، این دیدگاه تمام دلایل را که برای برخورداری زنان از مناصب دولتی و حکومتی ارایه کرده است پا را فراتر از شریعت اسلامی و سیره‌ی سیاسی و اجتماعی پیامبر اسلام (ص) نگذاشته است و همه دلایل آن منطبق با قوانین اسلامی و با در نظر داشت شرایط زمانی و مکانی است. ولذا از این جهت این دیدگاه مورد پذیرش قرار داده شده و به عنوان رویکردی انسان ساز و جامعه ساز که بتواند حقوق سیاسی زنان را تأمین برآورده سازد دفاع شده است.

منابع و مأخذ

۱. پولادی، کمال، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب قرن بیستم، تهران، ۱۳۸۶
۲. عالم، عبدالرحمن، بنیاد علم سیاست، تهران، نشر نی، ۱۳۸۸
۳. حکیم پور، محمد، حقوق زن در کشاکش سنت و تجدد، انتشارات نغمه نو اندیش، تهران ۱۳۸۴.
۴. دهقان، محمد صادق، مجموعه مقالات همایش زنان در افغانستان، انتشارات بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، ۱۳۸۹.
۵. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۲.
۶. صانعی، چکیده اندیشه ها، انتشارات میثم تمار، ۱۳۸۸.

۷. فیاض، محمد اسحق، جایگاه زن در نظام سیاسی اسلام، ترجمه، سرور دانش، تهران، موسسه انتشارات عرفان، ۱۳۹۲.

۸. فراهانی، حسن، ۱۳۸۰، ادیان و معرفت، شماره ۴۲.



Rahbord-e-Tawsea

Scientific Researching Monthly
2th year, vol 5, April 2015

Concessionair:	Intercommunity & Justice Assembly:
Managing Director:	Dr. Homeira Qaderi
Deputy Director inchange:	Assadullah Ibrahim
Redacotor:	Moh. Kabir Shafaq
Politicle Section:	Moh. Musa Sadeqi
Legal Section:	Reza Hussain Saraj
Cultural Section:	Asma Khajezadeh
Social Section:	Rezashah Mohseni
Editor:	Dr. Hafiz Shareati Sahar

**Add: Golayee Dawakhana, Sabeqa Station,
Intercommunity & Justice Assembly Office, Kabul - Afghanistan**